خیرات حسان – در تذکره [illegible]

جلد دوم

هو الله تعالی شانه

جلد دویم کتاب
خیرات حسان از مؤلفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسنخان
وزیر انطباعات و دار الترجمه
خاصه همایونی وغیره

دار الطباعة العالیة
فی سنه ۱۳۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد لله والصلوة نگارندهٔ این اوراق کوید چون در سال گذشته جلد اول کتاب خیرات حسان را تألیف و طبع نموده نسخهٔ از آن برای جناب عالم ادیب و فاضل اریب سید محمد ذهنی افندی دامت ایام افاضاته مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اساس خیرات حسان است فرستاده و اهدا کرد و از جناب مشار الیه درخواست نمود که ترجمهٔ حال خود را مرقوم و ایصال دارند تا در کتاب نامهٔ دانشوران ناصری در ضمن تراجم احوال علمای عظام و کبار فضلا درج شود آنجناب از مطالعهٔ آن کتاب زاید الوصف اظهار انبساط کرده مراسلهٔ بزبان ترکی عثمانی مشتمل بر تشکر و امتنان و مجملی از ترجمهٔ حال و مصنفات خود بنگارنده نگاشته که عین آن با عبارتها با ترجمهٔ فارسی در اینمقام ثبت مینماید و بهترین تصدیق و تزئین اینجلد میشمارد و سر این نامه را بما فسر آن بتمجید و تقریض متوج میدارد

صورت

صورت مکتوب جناب سید محمد ذهنی افندی سلمه الله تعالی

حضور عالی منعمانه لرینه

دولتلو افندم حضرتلری

نعم غیر مترقبهٔ الهیه دن اوله رق واصل دست اعزاز و استبشارم اولان التفات نامهٔ عالی منعمانه لری (مشاهیر النسا) نام اثر کمترانه مک زبان شیرین بیان فارسی یه نقلیله نقصانلرینک جبر و اکمالی مزیت علیاسنی که عبد کمترلری ایچون ایفای حق شکرانی مستحیل بر نعمت عظمادر مبشر و (خیرات حسان) نام اثر بهتر افضلانه لرندن برجلد دلپسندک احسان بیورلمش اولدیغی تبشیرینی مشعر و ترجمهٔ حال لرجاکرانم ایله آثار سائرهٔ احقرانه مک سرعت ارسالنی آمر اولمغله حقا که عبد بیمقدارلری مستوجب مسار بیشمار اولمش و اهداسنه عنایت بیورلان (خیرات حسان) ایسه قرهٔ عین ابتهاجم اوله رق موضوع موضع افتخار قلنمشدر.

(مشاهیر النساء) مثللو بر اثر ناچیزک ذات اکمل نحریرانه لری کبی بر نقاد معانی جانب عالیلرندن نظر تقدیر و امعانه المنمقده صاحبی اولان بو عبد عاجزه ترتب ایده جک شیء شرمسارلقدن عبارت اولمق لازم کلور ایکن آندن زیاده فرح و انبساط مترتب اولمشدر که بر مؤثرک اثری موقع عالی اعتباره وارمقدن بیوک او مؤثر ایچون نه شرف متصوردر؟ معهذا اکر اویله بر کمترین اثر ذات فخیمانه لری کبی (لو کان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس) مدح جلیلنه مصداق بولنان بقعه اهلندن بر دانای دولتمندک لحاظ رغبتلرینه مظهر اولمش و صاحبنی استحقاقندن افزون تلطفاته سزاوار قیلمشدر.

قولکزک نامهٔ دانشورانه مقید اولمغه لایق نام و نشانم یوقدر. کندم عاجز و آثارم ناچیزدر فضیلت و علو منقبت انجق ذات المعی

وافخملرینه

واقفیتلرنده‌در که چاکرلری کبی مور مقدار بر ناتوانه خطاب عالی کریمانه
لرینه سزا کوردکلری حق ناستحقی کترانه‌مده بونججه تلطیفات اجرا بیور
مشلردر .

مجرد امر دولتلرینه امتثال اولمق اوزره عرض ایده‌یم کمترین چاکرانم
حیثیه‌نک توجه عالیلرنده اشارت اولنمش اولدیغی وجهله قرق اوچ سنه‌دنبرو
مسقط رأسم اولان استانبولده ابتدالری دفترخانۀ خاقانیده و بر آلتی
باب عالیده مجلس الانضباط اوطه‌سنده و دها صکره مطبعۀ عامره‌ده خدمت
کتابت ایله مستخدم اولوب الآن مکتب ملکیۀ شاهانه‌ده علم اصول فقه
و مکتب سلطانیده عربینک نحو و ادبیات درسنی ویرمکله مشغولم .
و رتب رسمیه‌ده متمایز اولمغی مجیدی نشاننه حائزم .

عقایددن (المنقذ من الضلال) و ردّ اهل صلیب حقنده (تحفة الاریب)
و ادبیاتدن (اطواق الذهب) و (نصیحة الاخوان) ترجمه‌لری آثار
مطبوعۀ عاجزانه‌مدن ایسه‌ده بونلرک مطبوعی قالمامش اولدیغندن
آثار اخیرۀ کترانه‌مدن مطبوع بولنانلر معروض حضور سامیلری
قیلنمشدر . انلردن ایکیسی علم صرفه دائر اولان (المنتخب فی تعلیم لغة
العرب) ایله آنک مختصری بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثرلردر .
و بری علم نحوه دائر (المقتضب فی نحو لسان العرب) اسمنده‌کی اثر احقر
ایله دیگری بری تراجم احوال علما و ادبایه دائر هنوز جزء اولی منتشر
اولان (الکتاب للتراجم)در . و بری دخی تلخیص المفتاحده و شرح مطول
و مختصرده و حاشیۀ سیدده موجود ابیات و شواهدک شرحی
بولنان (القول الجید)در . وصولنک امر و اشعار بیله
منت‌دار بیورملری توجهات سامیۀ داورانه‌لرینک بقا
سیله برابر مستدعادر . هر حالده امر و فرمان حضرت ولی الامرکدر

۷ جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۵
و ۷ شباط سنه ۱۳۰۳

ترجمه

بحضور غالب ولی النعمی

جناب جلالتمآبا

التفات نامهٔ متعامهٔ عالی که از نعم غیر مترقبه بود بعز وصول آن مستبشر گردید از اینکه کتاب مشاهیر النساء را که از آثار عاجزانه این بنده است بزبان حلاوت تبیان فارسی نقل و کسر و نقص آنرا جبر و تکمیل فرموده اند مژدهٔ فرحتی دریافت نمود و بنعمت بزرگی نایل آمد که ادای شکر آن برای کمترین بنده امری محال است وچون نسخهٔ از کتاب خیرات حسان که از آثار منتخبهٔ افضلانهٔ جناب عالی میباشد مرحمت و ایصال داشته و مقرر فرموده بودند که ترجمهٔ حال چاکرانهٔ خود را با آنچه تألیف کرده مجملاً ارسال دارم این بندهٔ بمقدار نهایت مسرت را حاصل نموده کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیدهٔ شادمانی قرار داده در موقع افتخار نهاد کتاب مشاهیر النساء که محقر تألیفی از این بنده میباشد چون طرف توجه فاضلانهٔ شخصی مثل حضرت عالی که نقاد معانی است شده و بنظر اعتنا و امعان در آن دیده اند نهایت مسرور گردیده ام چه شرفی از برای صاحبان آثار بزرگتر از این نیست که مسطورات آنها طرف اعتماد و اعتبار صاحبان مقام عالیه و دانشمندان گردد اگرچه من بنده میبایست از این اثر ناچیز خود در آن محضر شرمنده باشم ولی حضرت عالی که در حق اهل وطن ایشان لو کان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس نصی صریح است کتاب مشاهیر النساء را از بزرگواری بقبول و تمجید خود اختصاص داده و نگارندهٔ آن را زیاده از حد استحقاق مورد عنایت و ملاطفت فرموده اند

این بنده را نام و نامهٔ نیست که در خور درج کردن در کتاب نامه دانشوران باشد خود عاجزم و آثارم ناچیز فضیلت و محامد بزرگ خاص شخص فاضلانهٔ

آنحضرت است که مثل این بنده بیمقداری را شایستهٔ خطاب کریمانه
عالی خود دیده اینهمه ملاطفت درحق کمترین مبذول داشته اند لکن
محض امتثال امر حضرت تعالی عرض میکنم سنّ این بنده چنانکه در ترجمهٔ
حال جیبیه اشاره شده بچهل وسه رسیده مسقط الرأس اسلامبول
ودر اوایل حال در دفتر خانهٔ خاقانی ومدّتی در باب عالی در اطاق
مضبطهٔ مجلس والا وچندی پس از آن در مطبعهٔ عامره برای نگارش
مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیهٔ شاهانه بتدریس علم اصول
فقه ودر مکتب سلطانی بتدریس نحو وادبیات عربی اشتغال دارم
واز امتیازات رسمیّه نشان درجهٔ سیم مجیدی را دارا هستم از آثار
عاجزانهٔ این بنده که بطبع رسیده لکن از نسخه های آنها نمانده ترجمهٔ
کتاب المنقذ من الضلال است راجع بعقائد وتحفة الأدیب که در
ردّ اهل صلیب میباشد واطواق الذهب ونصیحة الاخوان در
ادبیّات

امّا مؤلّفات این بنده که نیز طبع شده وبحضور عالی ایفاد میشود
دو جلد آن المنتخب فی تعلیم لغة العرب ومختصر آن که المقتضب
من المنتخب باشد در علم صرف است کتاب دیگر المقتضب فی نحو
لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجم است در
شرح احوال ادبا وعلما وفقط جزء اوّل آن منتشر گردیده
دیگر القول الجیّد است در شرح ابیات وشواهد تلخیص المفتاح
ودو شرح آن مطوّل ومختصر وحاشیهٔ میر سیّد شریف
مستدعی است وصول آنها را مرقوم وببقای توجّهات سامیه
ممنونم فرمایند ودر هر حال امر وفرمان حضرت
ولی امر است .

٧ جمادی الثانیه سنه ١٣٠٥
٧ شباط سنه ١٣٠٣

حرف الزّاء

زائره

شاعره بوده است اصفهانیه و طبع دقیقی داشته صاحب کتاب موسوم به آفتاب عالمتاب او را بپاک نهادی ستوده ذکر کتاب نشتر عشق و نتایج الأذکار و شمع انجمن وصف استعداد و مهارت او نگاشته شده سه شعر مسطور در ذیل از وست

خوردن خون دل از چشم تر آموخته‌ام خون دل خورده‌ام و این هنر آموخته‌ام

کار من نیست بجز خون جگر خوردن نیست طرفه کاری که بخون جگر آموخته‌ام

شیوهٔ عاشقی و رسم نظربازی را همه از مردم صاحب نظر آموخته‌ام

زبراء

جاریه بوده حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام او را آزاد فرموده و او از آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جاریه بوده است که بنی عدی او را آزاد کرده و از حفصه حدیث روایت نموده است

زبیده امّ جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور است و پدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد و زبیده خود زوجهٔ هرون الرّشید خلیفهٔ عباسیه بوده و چندان خیرات و مبرّات و بذل عطیّات نموده که بوصف در نیاید جدّ او ابوجعفر منصور دوّمین خلیفهٔ عباسیه و بانی شهر بغداد است شوهر و ابن عمّ او هرون پنجمین خلیفهٔ عباسیه و محمّد در شوم دارالفنون و علوم میباشد جشن عروسی زبیده و عروسی بوران زوجهٔ مأمون که شرح حال او پیش نگاشته آمد از جشنهائی است که در اسلام بند رت نظیر آن گرفته شده در موقع این عیش و شادمانی بنا او ابی زر پر از سیم و ظروف نقره مملو از درّ یتیم و نافه‌های مشک از فرو طبله‌های عود و عنبر بعطارفت و هدایا و تحف بسیار نیز از هر طرف آمد گویند در شب عروسی پیرهنی مرصّع بجواهر برای زبیده ترتیب داده بودند که جوهریان حتّی اف و نقّاد از تقویم آن اظهار عجز مینمودند عجب آنکه این خوش بختیها وقتی مبدّل ببدبختی گشت و چون روزگار طومار خلافت هرون در نبشت نوبت تنزّل و انحطاط در رسید و محمّد امین پسر زبیده در جنگ با عساکر عبد الله مأمون برادر پدری خود

مقهور و مقتول گردید روزگار زبیده سیاه شد و حالش تباه و همانا که اسباب ابن سینا
روزی را خود روزی فراهم آورد و از روی لجاج خویش را باین بلا مبتلا کرد

ادیب بارع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب وصاف الحضرة گوید هرون الرشید روزی با ملکهٔ مملکت و عقیلهٔ دولت خود یعنی زبیده بملاعبت شطرنج دفع ملالی و تطییب خاطری میکرد مراهنه را شرط آنکه غالب را بر مغلوب حکم نافذ و روان باشد و هر چه اقتراح رود اسعاف لازمهٔ آن در دست اول هرون غلبه کرد زبیده را فرمود تا پیراهن و کسوتی که رقوم اسم انسان حاوی باشد خلع کرده در مقابلهٔ نظر هرون الرشید بایستد زبیده چندانکه استعفا کرد مفید نیامد بناکام امتثال امر حسب مشروط بنمود ثانی الحال زبیده غالب آمد گفت ملتمس آنست که با فائزهٔ حبشیه که کمتر جواری بود جمع شوی هرون از سماجت خلقت و دمامت صورت او انفت داشت شفاعت کرد تا در معرض ابن الناس از جواهر نفیس و یاقوت ابدار چندانکه در حوصلهٔ آرزو گنجد برد آرد زبیده گفت اگر تمامت خزائن مبذول افتد و در ملک اشتراک دهد مقبول نخواهد بود. برمقتضی شرطی که رفته قیام واجبست و دفع را مجال غیر قابل هر چند هرون در شفاعت بیشتر زد زبیده افصاح الحاح و ادراج لجاج که یوغر القلوب و ینبغ الحروب صفت دارد زیادت کرد هرون با فائزه مجتمع شد بتقدیر الهی از قارورهٔ اصلاب او قطراتی که بفضل هضم رابع مستعد آن بود که بتقیهٔ نوع را مبداء شخص دیگر گردد در مقعر رحم شهوق یافت و قوت ماسکه بمحافظت آن قیام نمود و آناء ثم جعلنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما بوسائط تاثیرات اجرام علوی آن ابمرتبهٔ انشاء خلقی دیگر رسانیدند فتبارك الله احسن الخالقين هنگام میقات وضع حمل و زمان نفاس قابلهٔ مأمون میمون انفاس از مضیق عدم در فضاء وجود آمد چون از حضیض رضاع بیفاع تمیز رسید دلائل نجابت و شمائل شهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود (والجواد عینه فراره)

اقسمت ان حبال الشمس تدرکنی　　لما بصرت بخیط الابیض اليقق

روزی سجیهٔ متنبی در الحضرت خلافت او رد ند و بر دعوی باطل اصرار نمود او را در عذبات عذاب کشیده بسیاط سطوت تعریکی کردند چون تعذیب ضرب تقدیم یافت

بصیاح وعویل وندبه طویل در آمد مأمون در کرشته برادران موضعی خامل و موقفی
نازل ایستاده بود متنبی را گفت فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل هرون از سرعت ذکا
وفطنت ودهاء و حنکت او متعجب شد و شفقت ابوت در حرکت آمد گفت صدق رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم اذ قال اولادنا اکبادنا بعد از آن یوماً فیوماً محبت و تربیت در
حق او مزید می پذیرفت تا مأمون در کل علوم بر اقران فایق شد و بآداب و مراسم
ملوکانه از فروسیت و میدان داری بر برادران غالب چون هرون دعوت حق را
اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پسرش در مسند خلافت قائم مقام باشد اما نرید
وارید ولا یکون الا ما ارید میان برادران بکرات محاربت رفت و در تاریخ دولتین
کیفیت آن احوال مشروح است چون محمد امین بقتل آمد و دعاء خلافت او را ملائکه باشارت
من وافق تأمینه تأمینهم آمین نگفتند زبیده نفسهاء سرد چون باد خزان از جگر جوشیده
برکشید و گفت ما اقعدنی بهذا الیوم الا یوم قیامی باللجاج مع ابیک انتهی
خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعدی و تحقیر طاهر ذوالیمینین قاتل
امین گشت و عریضه بمأمون نوشت که صورت آن از قرار ذیل است
کل ذنب یا امیر المؤمنین وان عظم صغیر فی جنب عفوک وکل زلل وان جل حقیر عند
صفحک وذلک الذی عودک الله فاطال مدتک وتمم نعمتک وادام بک الخیر ودفع
بک الشر هذه رقعة الواله التی ترجوک فی الحیوة لنوائب الدهر وفی الممات لجمیل الذکر
فان رأیت ان ترحم ضعفی واستکانتی وقلة حیلتی وان تصل رحمی وتحتسب فیما جعلک الله
طالباً وفیه راغباً فافعل وتذکر من لو کان حیاً لکان شفیعی الیک
واشعار ذیل را که از نتایج فکر خود زبیده است نیز در آخر عریضه نگاشت

لخیر امام قام من خیر عنصر	وافضل راق فوق اعواد منبر
ووارث علم الاولین وفخرهم	الی الملک المأمون من ام جعفر
کتبت وعینی تستهل دموعها	الیک ابن عمی من جفونی ومحجری
اصبت بادنی الناس منک قرابة	ومن زال عن عینی فقل تصبری
اتی طاهر لا طهر الله طاهراً	فما طاهر فی فعله بمطهر
فابرزنی مکشوفة الوجه حاسراً	وانهب اموالی واحرق ادوری

یعز علی هارون ما قد لقیته | وما نالنی من ناقص الخلق اعور
تذکر امیر المؤمنین قرابتی | فدیتک من ذی قربة متذکر
فان کان ما ابدی لامر امرته | صبرت لامر من قدیر مقدر
وان کان ما قد کان منه تعدّیا | علی امیر المؤمنین فغیّر

این عریضه بواسطهٔ جاریهٔ خالصه نام بمامون رسید و پس از خواندن بشدّت بگریست و گفت من بایشان عبارت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن خبر قتل عثمان فرموده بگویم والله العظیم که من چنین حکمی نکرده و ازینکار خشنود نیستم بعد از آن مامون طاهر را نفرین کرد و تسلیت نامهٔ بزبیده نوشت و اموال مغصوبهٔ او را مسترد ساخت و ازین عریضه معلوم میشود که زبیده علاوه بر کمالات نفسانی در ادبیات و انشاد اشعار مرتبتی عالی داشته است

از بزرگواریهای زبیده اینکه روزی عربی او را مخاطب نموده این دو شعر بگفت

ازبیدة ابنة جعفر | طوبی لسائلك المثاب
تعطین من رجلیك ما | تعطی الاکف من الرغاب

کسانی که در خدمت زبیده بودند خواستند عرب را اذیت کنند او خود مانع شد و گفت قصد این بیچاره مدح بوده از عهدهٔ ادای آن بر نیامده شنیده است که گفته اند شمالك اندی من یمین غیرك خواسته است نظیر این مضمون را بنظم آرد قصور خیال او را از دقیقهٔ دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جایزهٔ باو بدهند و او را بلغزشی که در شعر اتفاق افتاده واقف سازند تا منتشر نسازد

باید دانست که مامون پسر عم زبیده بوده چه این خلیفه پسر هارون است و هرون پسر محمد المهدی ابن ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیش ذکر شده دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور بود وطاهر ذوالیمینین که زبیده از و شکایت کرده ابو الطیب طاهر بن الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبهٔ او بر عساکر امین مامون را بخلافت نایل نموده و در ازای این خدمت حکمرانی خراسان یافته و آل طاهر از نژاد و صلب او میباشند گویند که یکی از محاربات با دست چپ ضربتی بشخصی زده و او را دو نیمه کرده لهذا معروف بذو الیمینین شده و در حق او گفته اند کلتا یدیك

بهمین جهت تصغیر و چون یک چشم داشته شاعری گفته است

یا ذا الیمینین و عین واحده　　نقصان عین و یمین زائده

ادیب فاضل کامل محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النسا بمناسبت شکوه جشن عروسی زبیده شرحی از جشن مزاوجتی که سلطان مراد خان برای پسر ایلدرم بایزید خان گرفته نوشته گوید یکی از ولایم بزرگی که در اسلام داده شده ولیمهٔ عروسی ایلدرم بایزیدخان است که در سال هفتصد و هشتاد و سه اتفاق افتاده و سلطان خاتون دختر قرمان اوغلی علی بیک را در سلک ازدواج در آورده و جشن این مناکحت را تالی بلکه مقدم بر جشن عروسی بوران و زبیده باید دانست در این سور کلیهٔ ملوک اسلام و امرای اطراف دعوت شدند و ایلچی هر یک با هدایای ملوکانه بدربار سلطان آمد و از امرای مشهور عثمانی غازی اورنوس بیک در این موقع صد نفر غلام و صد نفر کنیز تقدیم کرد در دست ده نفر غلام که مقدم بر سایر بودند طبقهای نقره بود پر از طلا و در دست ده غلام دیگر که در عقب ده غلام اول بودند طبقهای طلا بود پر از نقره و هشتاد غلام دیگر هم شمعدانهای نقره و مشربها و لگنها و ابریقها و سایر اوانی نقره در دست داشتند و بنابر مسطورات تاریخ منجم باشی ایلچیهای سلاطین از دیدن پیشکشی غازی اورنوس بیک از هدایای خود شرمنده شدند و سلطان هدایای اورنوس بیک را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر فرستاد و هدایای سلطان مصر را به اورنوس بیک عطا فرمود و تقادیم سایر ملوک را با مرا و علما و صلحا بذل کرد

زبیده خانم

از بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از بطن ماه آفرین خانم شیرازیه بوجود آمده از عقایل عارفات و کبار شاعرات بشمار میاید نواب اشرف افخم والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا دام اقباله شرح حال خدره مشار الیها را از قرار ذیل نگاشته اند

زبیده خانم زبدهٔ عصر خویش و در سلک نساء عارفه منسلک و از مریدهای مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است کمتر وقتی از اوراد و اذکار فراغت دارد

در حسن خلق بدرجهٔ که در مدت شصت سال توقف همدان با وجود همه قسم ریاست
و نفاذ حکم احدی از وی نرنجیده علاوه بر زیارت حرمین شریفین بیست کرت بعتبات
عالیات عراق عرب و ده مرتبه بمشهد مقدس مشرف گشته و هرگز در اسفار تجملات
ظاهری با خود نداشته کثیراً بذل و بخشش مینماید اما در خفا و بطوری که هیچکس
نداند فقرا و مساکین و سادات و طلاب و ارباب استحقاق از عرب و عجم از جود و کرم او
در سفر و حضر بهره‌مند گردیده سائلی را هرگز محروم نکرده است از منافع املاک و
مقرری خود همه ساله مقداری و مبلغی برای مخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی را
مخصوص انعام و اطعام ارامل و ایتام و درماندگان و بینوایان مینماید حتی الامکان
از شب زنده داری و ریاضت بدنی و ترک لذت فروگذار نکرده پیوسته در کار تزکیهٔ
نفس میکوشد بعضی کرامات از وی حکایت میکنند آنچه من خود مشاهده کرده‌ام این است
که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدسه همسفر بودم هوا نهایت
گرم بود در منزل میامی دو نفر از نوکرها که مریض بودند محتاج بیخ شدند قدری
یخ پیش آبدار من بود شاهزاده خانم فرستاده برای مریضها یخ خواست قدری از آن
فرستادم ثانیاً آدم ایشان آمد و یخ خواست من پیغام دادم که هوا گرم است و برای
خودمان لازم میباشد جواب دادند یخ برای همراهان ناخوش لازم تر است مضایقه
نکنید فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم اما هیچ
گمان نمیکردم که باین زودی بتوان یخ تحصیل نمود صبح همان شب نواب نیر الدوله پرویز
میرزا حاکم سبزوار باستقبال ما آمده و یخ زیادی همراه آورده بود آنوقت از صفای
ضمیر شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خیرات حسان نیز بکرامات و احسان
صاحب مقامات میشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدسه رفتم تنباکوی
ایشان را بد دیدم یک کیسه تنباکوی خوب برایشان فرستادم سه روز بعد سه کیسه
تنباکو مرحوم آصف الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک پسر رستمخان
قراگوزلو بشرف همسری زبیده خانم نایل شد و حسین خان حسام الملک که از امرای بزرگ
دولت علیهٔ ایران و صاحب منصب امیر تومانی و حکمران کرمانشاهان است از ایشان بوجود
آمده حالا تقریباً هشتاد سال از عمر آن عقیله گذشته و اسباب عزت و احترامی که برای

او فراهم بوده کمتر کسی را نظیر آن روی نموده از خصایص او اینست که در ناخوشیها بطبیب رجوع نمیکند آنچه را از مرشد خود شنیده معمول میدارد یا باستخاره کار میکند دارد از ابنیهٔ خیریهٔ او کاروانسرائیست مدور بوضع مخصوص برای اقامت زوار در قریهٔ تاج آباد که متعلق است باحفاد مرحوم حاجی ملا رضا همدانی روح الله روحه این کاروانسرا را بشراکت مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علینقی و بکفشه ایشان بنا کرده و قریب ده هزار تومان خرج آن شده نیز پلی در نزدیکی (اروان) که رودی عظیم از آنجا روانست ساخته و نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا که او آن ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده اند بقعه و صحن امامزاده یحیی واقعه در همدان را حسام الملک بخواهش ایشان عمارت کرده و مبلغی مصروف داشته چون مرحوم حاجی میرزا علینقی طیب الله مضجعه مرشد زبیده خانم در همدان در بقعهٔ باباطاهر معروف مدفون شده هرساله زبیده خانم مبلغی بمصرف روشنائی از بقعه و خرج قاری و متولی وغیره میرساند و دودانگ از قریهٔ لالجین ملکی خود را وقف کرده که حاصل آنرا در کربلای معلی صرف تعزیه داری و روشنائی کنند تخلص زبیده خانم جهان است و اشعار مسطوره در ذیل نمونه ایست از لآلی و درر منظومهٔ آن طبع روان

گفتند خوش در دکو شرد لچون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو

در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو

اندر دل هر عارفی ز بن می بود میخانه ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

وله‌ا

در شب هجران گدازم همچو شمع	روز وصلت سرفرازم همچو شمع
در رهت استاده ام از روی شوق	تا بپائی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی	گه بسوزم گه بسازم همچو شمع

وله‌ا

ولها

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام ... هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دگر
گرچه نتوان لنگ لنگان تا نهم در کوی دوست ... لطف او گر شامل آید می نهم گامی دگر

ولها

در ده بمن ای ساقی از آن می دو سه پیمانه ... کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که درین مستی خود نیز روم از یاد ... غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان کشته است جهان حیران ... مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

نگارنده گوید زبیده خانم در این اواخر (در حدود تاریخ تألیف این کتاب) درگذشت ونام نیک و آثار خیریهٔ او بماند روانش شاد و با اولیا و نیکان محشور باد

زبیدهٔ اسلامبولی

بنا بر مسطورات تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افندی بن اسمعیل افندی شیخ الاسلام واز نساء مشهورهٔ اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارتی داشته شعر فارسی و ترکی را بخوبی میسروده و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزرای اواخر مائهٔ دوازدهم هجری را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعهٔ کتب میگذرانیده واشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افندی و برادرش شیخ الاسلام شریف افندی نیز شعر میگفته اند دیوان او را بدیوان خود ملحق کرده یعنی در یک مجلد قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکتاب اشعار این پدر و پسر و دختر اول گفتهٔ اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در آخر دیوان زبیده را مینویسند مشارالیها را درویش افندی نقیب الاشراف که از صدور آن عصر بوده بزنی گرفته است و پسرش که فطنت تخلص داشته نیز از مشاهیر شعرا شمرده میشود این زن در ماه ذیقعدهٔ سال هزار و صد و نود وچهار هجری وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است

این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیدهٔ اسلامبولی نوشته اما بعقیدهٔ ادیب فاضل محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنت هانم دختر زبیده است نه پسر زبیده و گوید تهیبی هم که در استنساخ دواوین مسطوره ذکر شد خلاف

مشهور

مشهور است

زبیده آغای جلایر

از زوجات سلطان حسین میرزای بایقرا بوده و فرزندان بسیار از و بوجود آمده است

زرقاء بنت عدی

زنی بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکریان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بجنگ با معاویه تحریض مینموده در باب سی ششم کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن مینماید حکایتی از حلم معاویه ذکر کرده ضمنا گوید زرقاء بنت عدی در جنگ صفین اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را بقتال ترغیب میکرد و میگفت ایها الناس ان المصباح لا یضیئ فی الشمس وان الکواکب لا تضیئ مع القمر وان البغل لا یسبق الفرس ولا یقطع الحدید الا بالحدید الا من استرشدنا ارشدناه ومن سألنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاصابها فصبرا یا معشر المهاجرین والانصار فکانکم وقد التأم شمل الشتات وظهرت کلمة العدل وغلب الحق باطله فانه لا یستوی المحق والمبطل افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون فالنزال النزال والصبر الصبر الا وان خضاب النساء الحناء وخضاب الرجال الدماء والصبر خیر الامور عاقبة ائتوا الحرب غیر ناکصین فهذا یوم له ما بعده

یعنی ای مردم چراغ در نور آفتاب روشنی ندهد و ستارگان را در تابش ماه فروغی نباشد و استر بر اسب پیشی نگیرد و آهن جز بآهن بریده نشود بدانید و آگاه باشید که هر کس طلب ارشاد از ما نمود او را براه رشاد رسانیدیم هر کس چیزی از ما پرسید جواب مسئلتش براندیم همانا حق گمشده خود را میجست پیدا کرد ای مهاجرین و ای انصار صبر کنید و پای دارید گوئیا می بینم که خلاف و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمه عدل ظاهر گردیده وحق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با آنکه جویای باطل است یکسان نیست آیا کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که بفسق گذرانیده البته برابر نخواهد بود پس بپیکار آماده کارزار باشید و بکوشید و ثبات بورزید

وبدانید

وبدانید که خضاب زنان با حنا است و خضاب مردان با دماء و صبر عاقبة
بهترین کارها بجنگ شتابید بی آنکه روی بگردانید که امروز روز افرادی
از دنیا است و این جهاد را اجرائی در پی

گویند این را میمن نیز مغنیه محبوبه را اشتر و زرقاء نام و در تزیین الاسواق تالیف حکیم داود انطاکی داستان عجیبی از وی ذکر شده است و زرقاء جده مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجه ابو العاص بن امیه شود فواحش مینموده و رایات را بخانه خود راه میداده همینکه زانیه تازه بخانه او می آمده برای اعلام بطالبین علمی بالای خانه نصب میکرده بنا بر این او را زرقاء صاحب رایات هم میگفته اند و محض تخفیف حکم و مروان آنها را بنو زرقاء مینامیده اند

زمرد خاتون

مادر الناصر لدین الله خلیفه عباسی بوده و ظن غالب آنکه در مشهد مقدس در روضه رضویه بعضی ابنیه بحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی باشد و تشیع الناصر لدین الله این خیال را تائید مینماید و تاریخ نیز توافق میکند

زمرد

دختر ابرق محدثه منجه و زوجه مولانا اثیر الدین و مادر نضار است که شرح حال او بیاید اثیر الدین از مشاهیر مائه هفتم هجری بوده است زوجه او زمرد نزد علما و محدثین معتبر و نامی استماع حدیث کرده و بمقامی رسیده که طلبه این فن شریف از وی تلقی اخبار و تحمل روایات مینموده اند از محدث ابرقوهی و دمیاطی و ابن صواف و ابن السقطی و عجوبه عبد القادر بن الضبعی و زینب کاسعردیه که شرح حال آن بیاید روایت حدیث کرده بعد از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و سی در گذشته در مصر مدفون شد و دختر او نضار هم در همان مقبره که او دفن شده بخاک رفته است

زنّیره

بکسر زاء و تشدید نون از نسوان عصر سعادت زمان بعثت خواجهٔ کاینات صلعم
و جاریهٔ رومیهٔ الاصل بوده ابتدا در تحت تملّك یکی از پسران عبد الدار
از کفّار بنی مخزوم میزیست بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
ایمان آورده بشرف اسلام مشرّف گشت چون مالك او از اسلام او آگاه
شد اصرار در ارتداد او نمود و از آنجا که او قبول نمیکرد پیوسته او را
معذّب میداشت خلیفهٔ اوّل ابوبکر از حال او باخبر گردیده وی را خریده
و آزاد کرد ابن اثیر گوید بعد از آنکه زنّیره قبول دین اسلام نمود چشمانش کور
شد مشرکین گفتند چون زنّیره از لات و عزّی بیزاری جسته باین درد گرفتار
گردیده است او در جواب گفت لات و عزّی از حال پرستندگان خود
بیخبرند قضای آسمانی مرا باین روز نشانیده و خالق من میتواند دوباره چشمهای
مرا بینائی دهد و صباح روز دیگر نادیده‌ها بینا از خواب برخاست کفرهٔ
قریش گفتند اینهم از سحرهای محمّد صلی الله علیه و آله است انتهی
مولانا جلال الدّین محمّد رومی سقی الله ثراه در مثنوی اشارتی بحالات
زنّیره کرده است

زهره

محدّثهٔ مشهوره امّ الحیاء الانباریّه است که در حرف همزه ترجمهٔ حال او
نگاشته شد

زهره بیگی آغا

مادر میرزا سلطان علی کورکانی والی سمرقند بوده این زن بمحمّد خان شیبانی
عاشق شده و بدین جهت اسبابی فراهم آورد که پسرش سلطان علی که ضعف
عقل داشت شهر سمرقند را بیجدال و نزاع بمحمّد خان شیبانی تسلیم کرد
امّا شیبانی خان وصل این زن را طالب نشده بهانه بدست آورد و میرزا
سلطان علی را بکشت و جمعی از اعاظم سمرقند از قبیل خواجه قطب الدّین
یحیی و غیره را نیز هلاك نمود و سمرقند را بدون مواصلت با زهره بیگی آغا

ما لک شد

زیبائی

شاعره بوده است معاصر با مولانا جامی و او را بمهارت و استادی ستوده اند
این بیت از وست

قامت شیوهٔ رفتار چو بنیاد کند سرو را بندهٔ خود سازد و آزاد کند

زیب النساء بیگم

بنت عالمگیر پادشاه هندوستان است مادرش دختر شاه نوازخان صفوی بوده تولدش در سال هزار و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده از علوم عربی و فارسی بهره بکمال یافته و کلام الله مجید را حفظ کرده خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ را خوب مینوشته همواره بتربیت حال اهل فضل و کمال همت میگماشته جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از منشی و خوشنویس و کاتب در ظل توجه و عنایتش آسوده میزیسته اند و از آنجا که در قدردانی و توقیر اهل علم و فضل مبالغتی داشته رسایل و کتب بسیار بنام او تألیف کرده اند مشار الیها در سال هزار و صد و سیزده هجری برحمت ایزدی پیوسته ادخلی جنتی را بزیادت یکعدد تاریخ وفات وی گفته اند گویند از فرط مناعت قبول همسری احدی ننموده تمام عمر بی شوهر و تنها بسر برده و دیوانی پرداخته این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار اوست

خیز و کرشمه ریز کن نرگس نیم مست را
از ته جام جرعه ده سالک می پرست را
بهر شهادت جهان یک نگه از تو بس بود
گرم غضب چه میکنی غمزهٔ تیز دست را
تاب مده بطره ات بر دلِ موکره مزن
بدعت تازه منه قاعدهٔ شکست را

ولها ایضاً

علاج تشنگیم کی شود ز آتش عشق بود برابر یک قطره رود نیل مرا

کجاست

کجاست جذبۀ عشقی که از دیار خرد
کشد برون بیک ایما هزار میل مرا

زیتونه

این زن را فاطمه نیز می گفته اند و از قراریکه در نفحات الأنس مسطور است مشار الیها دارای رتبه و مقام ولایت و معاصر جنید بغدادی رحمة الله علیه بوده و در خدمت جنید و ابو حمزه بشخصها ملازمت مینموده است

زین الدار

دختر المؤدب علی بن یحیی و مسماة بر وجیهه بوده بنا بر فضل و کمال و مهارت او در علم فقه او را زین الدار یعنی زینت خانه لقب داده اند این شرحیست که صلاح الدین صفدی در کتاب خود که موسوم بر عنوان النصر و حاوی تراجم اعیان آن عصر میباشد در حرف زاء نگاشته و گوید ترجمۀ حال زین الدار در حرف واو بیاید اما چون در حرف مزبور آن شرح دیده نشد بهمین قدر قناعت رفت

زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد الله السلمی الدمشقی و محدثۀ ایست مشهوره که او را ابنت الجوبرانی میگفته اند از کتب حدیث کتاب موسوم بر الاربعین السباعیات از مؤلفات عبد المنعم الفرادی را نزد تاج الدین القرطبی خوانده بعد از آن همان کتاب را چند بار تدریس نموده است و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد العزیز عثمان الاردبیلی اخذ حدیث کرده و از حافظ سخاوی و ابو طالب بن صابر و ابراهیم الخشوعی و اصحاب ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال ششصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین العماد الاسترو که از اعیان آن زمان بوده او را بزنی گرفته در سنۀ ششصد و پنجاه و هشت هجری شوهرش در گذشته و او بعد از آن قبول شوی ننموده بمکۀ معظمه زادها الله تعالی شرفا مشرف شده مدتی در آنجا مجاور بوده و شیخۀ رباط

الحرمین گردیده در اوایل سال هفتصد و چهار بدرود زندگانی گفته است

حضرت زینب

دومین دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پوشیده نماند که چون سن مبارک حضرت خیر الانام علیه صلوات الله الملک العلام به بیست و پنج رسید به اشارهٔ عم خود ابوطالب مالی از خدیجهٔ بنت خویلد بطور مضاربه گرفته عازم شام شدند و خدیجه سلام الله علیها غلامی میسره نام ملازم سید انام نمود و بروایتی یکی از خویشان خود را که موسوم به خزیمة بن حکیم بود بمرافقت آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی امتعه را که از خدیجهٔ کبری گرفته بودند در بصری شام ببها و سود تمام بفروختند و بمکهٔ معظمه معاودت فرمودند و روز ورود حضرت بمکه خدیجه با جماعتی در غرفه نشسته بود دید جمعی از شام می‌آیند و دو مرغ بال گسترده و پر در پر کرده بر سر یکی سایه افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک سید کاینات مینمایند و در وقت میسره بخدمت خدیجه آمده کرامتها که در راه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده بود بگفت و از حساب امتعه و اموال معلوم شد که نفعی کثیر از آن سفر حاصل شد بنا بر این مقدمات محبت خاتم الانبیاء در دل خدیجه جا گرفت و به ازدواج آنحضرت شایق گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که اینمطلب را بوجهی بحضرت رسالت پناهی القا کند و پس از آنکه ما فی الضمیر خدیجهٔ کبری با آنحضرت اظهار شد و از اینطرف نیز علامت میل ظاهر گردید خدیجه عم و پسر عم خود عمرو و ورقة بن نوفل را جهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اعمام خویش حمزه و ابوطالب بخانه خدیجه تشریف بردند و ابوطالب و ورقة بن نوفل هر یک خطبهٔ بلیغه خواندند و خدیجهٔ کبری را در حبالهٔ خیر الوری در آوردند و مهر خدیجه را اکثر بیست ماده شتر جوان نوشته اند و روایات دیگر نیز هست بهر صورت میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدیجهٔ کبری الفت و محبت مفرطه

واقع

واقع شد و چهار پسر که قاسم و طیب و طاهر و عبدالله نام برده شدند و
چهار دختر که رقیه و زینب و ام کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند
حضرت پیغمبر را از آن بطن مطهره حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزندی
نبوده و نیامده است جز ابراهیم که از ماریه قبطیه وجود یافته و بعضی اولاد
ذکور آنحضرت را سه نفر گفته قاسم و عبدالله و ابراهیم و طیب و طاهر را
لقب عبدالله دانسته اند بهر حال زینب دختر دویم رسول اکرم است و
مادر او خدیجه کبری میباشد و بقولی دختر اول است در سال سیم از عام
الفیل که پنجسال بعد از مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با خدیجه
کبری باشد متولد شد و چون بحد بلوغ رسید او را با پسر خاله اش ابوالعاص
بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف در سلک ازدواج
کشیدند و ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد زینب قلاده را که خدیجه
سلام الله علیها باو داده بود جهت فدای شوهر خود از مکه بمدینه فرستاد
چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن افتاد رقت فرموده معاودت داد
و ابوالعاص نیز رهائی یافت اما باو فرمودند چون بمکه رسی باید زینب را
بمدینه فرستی چه اسلام و کفر اسباب تفرقه شما شده است ابوالعاص قبول
کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندی حب اسلام در دل ابوالعاص نمودار
گردیده بمدینه آمد و مسلمان شد بروایتی حضرت رسالت بهمان نکاح
اول باز زینب را بوی دادند و برخی بر این اند که تجدید عقد فرمودند
بهر صورت زینب را از ابوالعاص پسری آمد علی نام و دختری مسماة
به امامه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیمود و امامه را حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ارتحال سیدة نساء بموجب وصیت صدیقه
کبری در حباله نکاح در آوردند و زینب در سال هشتم هجرت از این جهان
بسرای جاودان رفت و سوده بنت زمعه و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیه
انصاریه او را غسل دادند و حضرت خیر البشر لنگوته خود را شعار او
ساخته بدست مبارک وی را بخاک سپردند

۲۲
حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بطن مطهر سیدهٔ نساء
حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بوجود آمده و بزینب کبری مشهور شده
جلالت قدر و عظمت رتبه و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو
منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن
حضرت زینب الکبری سلام الله علیها دوست و دشمن معترف میباشند
و بطون صحف و دفاتر متواتر اخبر داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین
و ارباب سیر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم قدم بعرصهٔ عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم
میشود که حضرت زینب کبری فرزندیست که بعد از جناب سید الشهداء علیه السلام
متولد گشته و اول دختر امیر المؤمنین علیه السلام است پدر بزرگوارش او را با ابن عم
زادهٔ او عبد الله بن جعفر طیار تزویج فرمودند و چهار پسر که علی و عون
الاکبر و محمد و عباس نام داشتند و یک دختر که مکناة بام کلثوم بود از آن
بطن طاهر بوجود آمد در سفر عراق و واقعهٔ کربلا زینب کبری با برادر خود
حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء همراه بود و همیشه آنحضرت این
خواهر را زیاده از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانان
بهشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینهٔ طیبه پرستاری اهلبیت سید الشهداء
علیه السلام را زینب کبری مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی
و مصیبت ندید و رنج و محنت نکشید علاوه بر برادران و برادرزادگان
دو پسر نیز از وی در وقعهٔ یوم الطف شربت شهادت نوشیدند یکی عون
که بدست عبد الله طائی کشته شد دیگری محمد که عامر بن نهشل او را مقتول
ساخت در هر حال و هر جا آن آیت کرامت و کوه حلم یعنی حضرت زینب صبر کرد
و جز کلماتی که دلیل بر رضا بقضاء خدا و تسلیم امر او باشد بر زبان نیاورد
و عبارات و خطب زینب کبری را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساخته
و آنها که در دقایق خطابه و حقایق براعت و بیان نظر و معرفتی دارند

زاید الوصف ستوده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات رائقهٔ آن مخدرهٔ علیا
خطبهٔ مختصری است که در وصول بکوفه بعد از واقعهٔ جانسوز کربلا بیان فرموده
و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار زشت خود میکردند و تأسف
مینمودند بشر بن خزیم اسدی گوید من در آن موقع بزینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام
نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن با شرم و حیائی ندیدم که بدین فصاحت سخن
سراید و تکلم نماید گویا زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در دهان داشت
بمردم اشاره کرد و گفت گوش دهید و ببینید چه میگویم همه خاموش شدند
و سراپا گوش آنگاه فرمود

الحمد لله والصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفة
و یا اهل الختل والغدر اتبکون فلا رقأت الدمعة ولا هدأت الرنة انما
مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا
بینکم الا وهل فیکم الا الصلف والنطف وملق الاماء وغمز الاعداء
کمرعی علی دمنة او کفضة (کقصة بمعنی گچ) علی ملحودة الا ساء ما قدمت لکم انفسکم
ان سخط الله علیکم وفی العذاب انتم خالدون اتبکون وتنتحبون ای والله
فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها وشنارها ولن ترحضوها
بغسل بعدها ابدا وانی ترحضون قتل سلیل خاتم الانبیاء وسید شباب
اهل الجنة وملاذ خیرتکم ومفزع نازلتکم ومنار محجتکم ومدرة سنتکم الا
ساء ما تزرون بعدا لکم وسحقا فلقد خاب السعی وتبت الایدی وخسرت
الصفقة وبؤتم بغضب من الله وضربت علیکم الذلة والمسکنة ویلکم یا اهل
الکوفة ای کبد لرسول الله فریتم وایة کریمة له ابرزتم وای دم له سفکتم
وایة حرمة له انتهکتم لقد جئتم بها صلعاء عنقاء (عنفاء) سوآء فقماء
(وفی بعض الروایات خرقاء شوهاء) کطلاع الارض وملاء السماء افعجبتم ان قطرت
السماء دما ولعذاب الآخرة اخزی وانتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المهل
فانه لا یحفزه البدار ولا یخاف فوت الثار وان ربکم لبالمرصاد

یعنی ستایش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اهل بیت طاهرین او که

برگزیدگان نند و بعد ای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید آب
چشم شما نایستد و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رشته
خود را نیک می تابید و باز میکشود و تار تار میکرد شما بعد پیمان نیز رشته
ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود باز گشتید آیا در شما کسی هست که
مکر و خیانت در نظر دارید در شما نیست مگر دعوی باطل و آلایش بعیب و تملق
جواری و غماز اعدا و نمانید مگر گیاهی که در مزبله روییده باشد یا نقره
(یا گچی) که آرایش قبری کرده باشند بد توشه برای آخرت خود فرستادید
خشم خدا برای شما مهیا است و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه و زاری
میکنید ای والله بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار ابدی را برای خود
گذاردید و این ننگ را هرگز نمیتوانید از خود دور کرد و بهیچ آب آن را نتوانید
شست و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت را که ملاذ برگزیدگان شما و روشن
کننده محجه شما بود در هر حادثه با و پناه میبردید و سنت شما را اجاری
میساخت دین و شریعت خود را از وی می آموختید بد گناهی مرتکب شدید
از رحمت خدا دور مانید سعی شما بیفایده ماند و بخسران دنیا و آخرت
دوچار شدید و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و مسکنت را برای خود
خریدید وای بر شما ای مردم کوفه چه جگر گوشه از حضرت رسالت پاره پاره
کردید و چه پرده گیانی از مخدرات او را از پرده بیرون آوردید و چه خونها
از فرزندان برگزیده او بریختید و چه هتک حرمتها نسبت باو نمودید کاری
نهایت قبیح و شنیع کردید که رسوایی و زشتی آن زمین و آسمان را فرا گرفته
آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسواتر نماید
و کسی بیاری شما نیاید رفق و مهلت بار تعالی شما را استکبار نکند چه خداوند
عالم در عقاب عاصیان مبادرت نمینماید و از گذشتن وقت انتقام نمیترسد
و پروردگار شما مترقب گناهکاران است
و خطبه دیگر حضرت زینب کبری آنست که در شام در مجلس یزید بارتجال فرمود

وصورت آن برچند روایت مختلف رسیده است و ما بروایت ابن طاوس
علیه الرحمه اعتماد کرده خطابه آنحضرت را بطولها ایراد مینمائیم و این است
آن روایت
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین صدق الله تعالی حیث قال
ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوءی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق
کما تساق الاساری ان بنا علی الله تعالی هوانا و بک علیه کرامة و ان ذلک لعظم خطرک
عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا
لک مستوسقة والامور متسقة و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا مهلا مهلا
انسیت قول الله تعالی ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما
نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک
حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن و
ابدیت وجوههن تحدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد و یستشرفهن اهل المناهل
والمناقل و یتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف و لیس معهن
من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی و کیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیاء
و نبت لحمه بدماء الشهداء و کیف یستبطی فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا
بالشنف والشنآن والاحن والاضغان ثم تقول غیر متاثم ولا مستعظم واهلوا
واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله علیه السلام
سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتک و کیف لا تقول ذلک و قد نکأت القرحة
واستأصلت الشافة باراقتک دماء ذریة محمد صلی الله علیه و آله و نجوم الارض
من آل عبد المطلب و تهتف باشیاخک زعمت انک تنادیهم فلتردن وشیکا موردهم
ولتودن انک شللت و بکمت و لم یکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت اللهم خذ
بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبک بمن سفک دمائنا و قتل حماتنا فوالله ما
فریت الا جلدک ولا جززت الا لحمک و لتردن علی رسول الله صم بما تحملت من سفک
دماء ذریته وانتهکت من حرمته فی عترته و لحمته حیث یجمع الله شملهم و یلم شعثهم

ویأخذ

ویاخذ بحقهم ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون حسبک بالله حاکما وبمحمد خصیما وبجبرئیل ظهیرا وسیعلم من سوّی لك
ومکّنك من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا وایکم شرّ مکانا واضعف جندا
ولئن جرّت علیّ الدّواهی مخاطبتك انّی لاستصغر قدرك واستعظم تقریعك
واستکبر توبیخك لکنّ العیون عبری والصّدور حرّی الا فالعجب کلّ العجب
لقتل حزب الله النّجباء بحزب الشّیطان الطّلقاء فهذه الأیدی تنطف من دمائنا
والأفواه تتحلّب من لحومنا وتلك الجثث الطّواهر الزّواکی تنتابها العواسل
وتعفوها امّهات الفراعل ولئن اتّخذتنا مغنما لتجدنا وشیکا مغرما حین لا
تجد الّا ما قدّمت وما ربّك بظلّام للعبید فالی الله المشتکی وعلیه المعوّل
فکد کیدك واسع سعیك وناصب جهدك فوالله لا تمحو ذکرنا ولا تمیت وحینا
ولا تدرك امدنا ولا ترحض عنك عارها وهل رایك الّا فند وایّامك الّا
عدد وجمعك الّا بدد یوم ینادی المناد الا لعنة الله علی الظّالمین فالحمد لله الّذی
ختم لاوّلنا بالسّعادة ولآخرنا بالشّهادة والرّحمة ونسئل الله ان یکمل لهم الثّواب
ویوجب لهم المزید ویحسن علینا الخلافة انّه رحیم ودود وحسبنا الله ونعم
الوکیل ۰

حاصل ترجمه آنکه بعد از حمد وصلوة حق تعالی بصدق خبر داد که فرمود عاقبت
حال بدکاران بد بود از اینکه آیات الٰهی را تکذیب کردند واستهزاء نمودند
ای یزید همانا را اه اطراف زمین را برما بگرفتی وطرق اکناف آسمان را مسدود
کردی تا آنکه پردگیان اهل البیت را مثل اسیران دار الحرب راندند آیا
ازین حال گمان میبری که خوار ما نزد خدا خواهیم و تو عزیز وا این ماجری که از
تو برما گذشت ازبهر کمی منزلت ومرتبه شان تو نزد خدای سبحانه بود و
ازین پندار همی بینی بالا کرده وبچشم تکبر در اطراف خویش بینی ودل شاد
باشی که دنیا را برای خود وسیع کرده وکارها را منتظم نموده وملك وسلطنت
ما تورا صافی شده آهسته باش ودمی چند بیارام آیا فراموش کردی که حق تعالی
در قرآن خبر داده وفرموده است نپندارند کافران مر اینکه ما کفار را مهلت دهیم

خیری است که با ایشان میرسانیم بلکه آنجماعت را زمان دراز مهلت میدهیم تا بر گناه بیفزایند و برای ایشان عذابی است خوار کننده ای پسر رها شدگان یوم الفتح آیا از عدل و داد تست که زنان و کنیزان خود را در پس پرده میداری و دختران پیغمبر خدا را مثل اسیران میرانی در حالتیکه پرده حرمت ایشان را دریده و روبهای ایشان باز کرده و دشمنان آنها را از شهری بشهری بسختی میرانند و در رهر مورد و منزل مردم در آنها مینگرند و نزدیک و دور و دون و شریف در رخسار آنها بتامل نظر میکنند و از مردان و حمیت کشان ایشان احدی همراه نیست و چگونه امید مراعات و مراقبت از کسی توان داشت که دهانش جگر پاکان در انداخته و گوشتش از خون شهیدان روئیده و چگونه در دشمنی ما اهل البیت طلب درنگ توان کرد از کسیکه بدیده بغض و حقد در ما می بیند و بدون اینکه در کفتار خود فرض کناهی کند و آن را بزرگ شمارد پیوسته میگوید کاش بزرگان قبیله من که در کذشته اند بودند و با خرمی و شادی این کینه کشی را دیده یزید را تمجید مینمودند

با انشاد شعر ابن الزبعری میکند و بر ثنایای ابی عبد الله سید جوانان اهل بهشت میزند و با چوب دستی خود دندانهای مبارک او را کاوش مینماید ای یزید چرا شادی نکنی و این سخنان نگوئی و حال آنکه بکشتن آل محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از بنی عبد المطلب از ذریت خود پوست باز کردی و کینهٔ دیرینه را از بیخ بر آوردی بزرگان در گذشتهٔ خود را همی دعوت و آواز نمائی بیخبر که خود عنقریب با آنها ملحق شوی و آرزو کنی که کاش در دنیا دست داشتم و نه زبان تا نمیگفتم آنچه گفتم و نمیکردم آنچه کردم بار الها حق ما بستان و از ستمکار ما تو خود انتقام بکش و بر آنکه خونهای ما بریخت و حامیان ما را بکشت غضب خود را نازل کن بخدا ای یزید هرچه کردی بخود کردی ندریدی مگر پوست خویش را و نبریدی مگر گوشت خود را بر رسول الله وارد خواهی شد در صورتیکه خون ذریهٔ او را ریخته و پرده

ناموس او را در عترت و پاره های تن او در بدر در آنجا که پریشانی ایشان را
حضرت داد که جمع فرماید و پراکندگی آنها را بسامان مبدل سازد و حقشان را
از ستمکاران باز ستاند و زنهار که گمان نبری کشتگان راه خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود میباشند و بهر گونه نعمت متنعم اند و ترا
کافی است ایزد تعالی بداوری و پیغمبر بدشمنی و جبرئیل به پشتیبانی و
عنقریب معاویة بن ابی سفیان که ترا ولایت عهد داد و این بساط برای تو
مهیا داشت و ترا مسلط بر رقاب مسلمانان کرد حال خود خواهد دید
و سزای خود خواهد رسید بزودی خواهید دید که جای کدام یک از
شما بدتر و اعوان که ضعیف تر است و اگرچه حوادث و شدائد روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبه تو بداشت باز ترا بسیار حقیر میشمارم و سرزنشها
و شماتتهای ترا بزرگ میدارم و دریغ که دیدها گریان است و سینه ها
سوزان و بسی تعجب است که لشکر رحمان بدست کسان شیطان کشته شوند
اینک خون ما از دستهای دشمنان ریزان میباشد و دهانهای ایشان
از گوشت ما در سیلان و بر آن جسدهای پاک گرگان در آیند و کفتاران
بگذرند اگر از ما امروز بغنیمتی رسید فردا بغرامتی در افتی آنگاه که چیزی
نیابی جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت ببندگان خود
ستم منسوب نکرده و شکایت باو شود و باز گشت و التجا بدرگاه اوست
ای یزید از کید فرو گذار مکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم که ذکر ما را از صفحهٔ جهان محو نتوانی کرد و شرف وحی و منزلت
نبوت ما نتوانی میرانید و ننگ این ماجری و عار این داستان را از خود
نتوانی شست رای تو نیست مگر سست و زندگانی تو نباشد جز ایامی معدود
و اندوختهٔ تو نخواهد بود جز پریشانی در آن روز یکه منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدا یرا که اول ما را بسعادت و نیکبختی
سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مسئلت مینمائیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشان را از یاد سازد

و در تفقّد و تعهّد احوال ما باز ماندگان بر سر احسان بوده باشد و او جلّ علا بخشنده و مهربان است و در جمیع مهمات ما او کیلی نیکو و کافی است انتهی
مؤلّف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجهٔ قوّت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست و مَن رأی من السّیف اثره فقد رأی اکثره
و در کنیت حضرت زینب مرحوم خاتم المورّخین میرزا محمّد تقی لسان الملک صاحب ناسخ التّواریخ را بحکم الجواد قد یکبو ز لّتی افتاده چه میفرماید کنیت حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه ام الحسن است و حال آنکه ام الحسن خود دختری دیگر از بنات مکرّمات آنحضرت بوده چنانکه جمعی کثیر از مورّخین و نسّابین و محدّثین تصریح کرده اند و از آنجمله عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام تعداد اولاد امیر المؤمنین علی علیه السّلم مینویسد رمله و امّ الحسن دو دختر دیگر آنحضرت بودند از ام سعید بنت عروة بن مسعود ثقفی و دیگر کمال الدّین محمّد بن طلحه و زیر میگوید دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام زینب الکبری و امّ کلثوم الکبری و امّ الحسن و رملة الکبری بودند
امّا تربت منوّر حضرت زینب باصحّ روایات در یکی از قرای شام واینک آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متتبّعین اهل خبر در ینباب میگویند سال مجاعه در مدینة الرّسول اتّفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال بسمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مخمصه مراجعت نماید در ایّام توقّف در ضیعه و قریهٔ که اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست آنحضرت را مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و با آن مرض در گذشت و هما نجا بخاک رفت
ولی صاحب مشارق الأنوار که کتابی است مشتمل بر غث و سمین مقبرهٔ منوّرهٔ آن بزرگوار و مقبرهٔ حضرت سکینه و فاطمه بنتی الحسین علیه السّلم و جمعی دیگر از اهل البیت صلوات الله علیهم که هما نا مراقد ایشان در جاهای دیگر است

همه را در مصر میدانند و در اینباب ضرورة بنا و بلادت عرفانی تمسّک میجویند چنانکه در اخبار سیّده زینب شقیقة الامام الحسین میگوید
قال القطب الشعرانی فی منن و طبقاته و کتابه الانوار القدسیّة اخبرنی سیّدی علی الخوّاص ان السیّدة زینب المدفونة بقناطر السّباع ابنة الامام علیّ و انها فی هذا المکان بلا شک
و در منزاوجت حضرت زینب بعبدالله بن جعفر بعد از انکه بمزاوجت امّ کلثوم خواهر وی با عمر بن الخطاب تصریح مینماید میگوید ثمّ بعد موت عمر تزوجها عون بن جعفر و بعد موت عون تزوجها محمّد اخوه و بعد موت محمّد تزوجها اخوه عبدالله بن جعفر و بعد موتها تزوّج اختها زینب و اینسخن برخلاف مشهور ما بین الامامیّه است
محدّث ماهر فاضل معاصر شیخ مؤمن الشبلنجی در کتاب نور الابصار فی مناقب ال النبیّ المختار فصلی مخصوص ترجمهٔ حضرت زینب علیها الصّلوة والسّلام منعقد ساخته در ان فصل میگوید
زینب سلام الله علیها را پسر عمّش عبدالله بن جعفر الطیّار ذی الجناحین بن ابی طالب بزنی گرفت و از ان دو بزرگوار فرزندان با این اسامی بوجود امد (علی عون الاکبر عبّاس محمّد امّ کلثوم) نژاد او از همین اولاد او تاکنون بکثرة موجودند و نسل حضرت زینب و عبدالله جعفر را فقهاء عنوان کرده در ده مسئله مطرح انظار و مسرح افکار قرار داده اند بدین سیاق

مسئلة

ایا سلالهٔ زینبیه رضوان الله علیهم در ال نبی صلّی الله علیه و اله داخل و تحیّت صلّی الله علیه و اله ایشان را شامل است یا نه

جواب

بلی بدلیل اجماع براینکه مراد از ال رسول صلّی الله علیه و اله مؤمنون از بنی مطّلب و هاشم است

مسئله

آیا ایشان از ذرّیت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله معدودند یا نه

جواب

بلی چه اولادِ بناتِ انسان در جمع ذراری و اولادِ وی بشمار می آید اگر کسی برای اولادِ خود وصیتی کرده باشد البته اولاد دختران وی نیز قسمت خواهند برد و نصیب خواهند گرفت

مسئله

آیا جایز است که ایشان خود را برسول خدا صلی الله علیه و آله منتسب سازند مثل سادات حسنی و حسینی که بهر شریف از نژادِ آن دو مثلاً در خطاب یا ابن رسول الله جایز است

جواب

این خاصۀ حسنین علیهما السلام و سلالۀ آن دو بزرگوار است بدلالت نصوص

مسئله

آیا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند یا نه

جواب

بلی ولی بر اصطلاح قدیم و در این قرون لقب شریف مخصوص حسنی و حسینی است لا غیر

مسئله

آیا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بلی چه صدقۀ واجبه (زکوٰة) بر عموم آل المحرم است و گفتیم که عموم آل جعفر یون را نیز اشتمال دارد

مسئله

آیا خمس با یشان میرسد

جواب

بلی

بلے چه داخل ذوی القربی میباشند واز سهم این صنف البته بایشان دادن صحیح است

مسئله

آیا ایشان از وقف برکة الحبش حق دارند

جواب

بلے چه واقف براولاد حسن وحسین تخصیص نداده است

مسئله

آیا جایز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامت خضرا معلم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرع اصلے نیست نه در کتاب وارد است که ایشان را بایست این نشان را داشته باشند ونه در سنت همانا دو نوبت سادات را از غیر سادات بجامه امتیاز نهادند یکے علامت خضراء بود ودوم عمامه خضراء اما علامت خضراء وشعار اخضر عبارت از پارچه سبز بود که سادات بر طرف دستار فرو میدادند ومردم بآن نشان ایشان را می شناختند واصل جامه عمامه سفید بود واین شعار نخست در مصر بامر ملك اشرف شعبان بن حسین از طبقه اتراك ایجاد گردید واین در سال هفتصد وهفتاد وسه بود واما عمامه خضراء ودستار سبز را سید محمد شریف متولے پاشای مصر در سنه اربع بعد الألف ایجاد کرد واشراف را مقرر داشت که در پیش وی حرکت کنند بحالیکه هر یك را دستار سبز بر سر بوده باشد واینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه شعار بنی عباس بود وزرد شعار یهود وکبود شعار نصارے وسرخ مختلف فیه ودر باب این شعار بسی اشعار گفته اند از آنجمله است قول جابر بن عبد الله اندلسے اعمے صاحب شرح الفیه مشهور بنام (الأعمى والبصير) که میگوید

جعلوا لابناء الرسول علامة
ان العلامة شان من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

وشیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم دمشقی کفته است

اطراف تیجان اتت من سندس
خضر با علام علی الأشراف
والأشرف السلطان خصهم بها
شرفا لیعرفهم من الأطراف

پس چون در بنیاب از سنت وکتاب اصلی ندادیم که تخصیص یا تعمیم را بر آن اصل بنا کذاریم تلبس بنی جعفر را نیز از مجوزات میشماریم

مسئله

آیا بنی عبد الله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیت الأشراف داخل میباشند ومسئلهٔ دیکر اینکه آیا ایشان در وقف علی الأشراف داخل هستند

جواب دو مسئله

اکر در کلام موصی یا واقف نصّی بر شمول ودخول ایشان وعدم آن هست بر طبق آن عمل میکنیم وچنانچه کلام مطلق است وقرینهٔ صریح بر احد الأمرین نیست تابع اصطلاح وقت وعرف عام زمان وقف ووصیت خواهیم بود مثلاً در این زمان چون بزبان مصر وعرف مردم قطر مصر که شریف بحسنی وحسینی اختصاص یافته واین عرف واصطلاح از عهد دولت فاطمیین بر این مملکت طاری کردیده وکرنه غیر بنی الحسنین ع را هم سابقاً موافق عرف صدر اسلام شریف میخواندند پس زینبیون در آن دو عنوان داخل نخواهند بود واز وقف مطلق بن اعصار ووصیت مطلقهٔ این قرون در دیار مصریه وهرجا که در این اصطلاح موافق مصر است حقی نخواهند یافت انتهی کلام الشبلنجی ترجمة

واشتغاره

واشعاری که در ذیل مسطور میشود و بنام دختر عقیل بن ابی طالب شهرت دارد
صاحب طبقات شعرانی از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کرده
و از آنحضرت دانسته

ماذا تقولون ان قال النبی لکم
ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتی وباهلی بعد فرقتکم
منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ فی کتاب البیان والتبیین عن ابی اسحق عن خزیمة الاسدی قال دخلنا الکوفة سنة احدی وستین فصادفت منصرف علی بن الحسین علیه السلام بالذریة من کربلاء الی ابن زیاد بالکوفة ورایت نساء الکوفة یومئذ قیاما یندبن متهتکات الجیوب وسمعت علی بن الحسین علیه السلام وهو یقول بصوت ضئیل قد نحل من شدة المرض یا اهل الکوفة انکم تبکون علینا فمن قتلنا غیرکم و رایت زینب بنت علی علیه السلام فلم ار والله خفرة انطق منها کانما تنزع عن لسان امیر المؤمنین علیه السلام فاومات علی الناس ان اسکتوا فسکنت الانفاس وهدأت الاجراس فقالت الحمد لله تعالی الخ نگارنده گوید آنگاه خطبه کوفیه مذکوره در سابق را روایت کرده است ومقصود ما از اثبات اینکلام در اینمقام آن است که استناد خطبه مشهوره آن مخدره کبری را بکتابی مثل بیان وتبیین جاحظ که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشانی مثل شیخ ابو عثمان جاحظ است داده باشیم

بالجمله جلالت شان وعظمت منزلت وعلو مقام ورفعت قدر حضرت زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها وعلی ابیها وانها مسلم مسلمین است واز براهین قاطعه وحجج ساطعه اینست نص صریح امام علیه السلام میباشد که در حق آن بزرگوار فرموده که کانت عالمة غیر معلمة

وانه شیخ

واز شیخ عبد الرحمن جهوری مصری منقول است که گفته در سال یکهزار و یکصد و هفتاد کرب شدید برای من بمصر پدید گردید متوجه مقام حضرت سیده زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیهما شدم و این قصیده را توسلاً انشاد کردم حق تعالی مرا ببرکت آن بزرگوار از آن بلیه سخت مستخلص ساخت

القصیدة

آل طه لکم علینا الولاء — لا سواکم بما لکم الآء — مدحکم فی الکتاب جاء مبینا
انبأت عنه ملة سمحاء — حبکم واجب علی کل شخص — حدثتنا بضمنه الانباء
اننی لست استطیع امتداحا — لعلاکم وانتم البلغاء — کیف مدحی یفی بعلیا مرقد
عجزت عن بلوغه الفصحاء — مدحکم انما یرید بلیغ — وقفت عند حده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه — فهنیئا لنا وحق الهناء — منکم بضعة الامام علی
سیف حق بن لمن به الاهتداء — خیرة الله افضل الرسل طرا — من له فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم — وحماها من السقام شفا — کعبة القاصدین کنز اهنا
وهی فینا الیتیمة العصماء — وهی بدر بلا خسوف وشمس — دون کسف والبضعة الزهراء
وهی ذخری وملجأی وامانی — ورجائی ونعم ذاک الرجا — قد انخت الخطوب عند حماها
نعسی ینجلی بها الضراء — لیس الا کذا وصلتی لنبی — خمدت عنه بصره الاعداء
من کراماتها الشموس اضاءت
این منها السها واین السما
من اتاها وصده ضاق ذرعا — من عسیر قد ضاق عنه الفضا — جلت[1] الخطب مسرعا وجلت[2]ه
فانجلی عنه عسره والعناء — لا یضاهی آل النبی وصنیف — لابوی کما لهم ادباء
شرفت منهم النفوس وسادوا — حیثما اشرفوا فهم شرفا — وعلیهم جلالة وفخار
ووقار وهیبة وضیاء — نوروا الکون بعد کان ظلاما — اذ اضاءت غراهم الغراء

کل مدح مقصر بعلاهم — کل فرد من هدیهم لألاء
لهم الفضل من الشرف فانی — من سواهم یکون فیه استواء

ان هل بیتی الذین دلیل — ولتطهیرهم بذاک اکتفا — ان لی یا کرام حق جوار
فاحفظوه فانکم امناء — عن ابیکم روی الثقات حدیثا — حدثتنا بضمنه الانباء

[1] جلاء از خانمان بیرون کردن و از خانمان بیرون رفتن
[2] جلاء الهم عنه دور کرد غم را ۱۲

انّ بالجار لم یزل یوصی جبرا ‌ ‌ ‌ ‌ بل معناه لیس فیه خفاء
لست اخشی الضیاع والحب عندی ‌ ‌ ‌ ‌ طب قلبی ومقلتی وجلاء
بیتکم مهبط لجبریل وحیاً ‌ ‌ ‌ ‌ فیه تغدو الملائک الکرماء
من اتی حیکم وکان اسیراً ‌ ‌ ‌ ‌ لدوا عیذ العنه الشفاء
یا کرام الوری اغیثوا نزیلاً ‌ ‌ ‌ ‌ اجحفته الخطوب والادواء
فتمثا اتی وصفکم فی الثریا ‌ ‌ ‌ ‌ ایدتکم نجومها والسماء
فتوسل بهم لکل صعیب ‌ ‌ ‌ ‌ حیث جاء ابتغوا فهم شفعاء
وصلوة علی النبی وال ‌ ‌ ‌ ‌ وکذاک الصحابة الانقیاء
ما حمام بروضة قد تغنی ‌ ‌ ‌ ‌ او علی الدوح لیسجع الورقاء
او عبید الرحمن انشا مدحاً ‌ ‌ ‌ ‌ آل طه لکم علینا الولاء

زینب بنت ابی سلمه

ربیبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از صحابیات است که فقیه نیز میباشد چون اسم اصلی او بره بوده در حرف باء ذکر آن گذشته است

زینب بنت احمد

او را ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد القصاص مهندس بوده این زن از نساء محدثه بشمار می آید و بزهد و قدس مشهور و اشتهار در عصر خود باقراء حدیث منفرد و از جعفر همدانی وغیره اخذ علم حدیث نموده و بعد ها در مصر و شام و مدینه منوره و قدس شریف تدریس میکرده همیشه با پسر خود شیخ محمد همراه بوده و هر جا او میرفته است با وی همراهی مینموده در سال ششصد و چهل و پنج هجری متولد شده و در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسی بوده بنا برین زینب بنت احمد نیز از اهالی قدس و محدثه بوده و بزینب بنت کمال اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدث و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم

وخطیب

وخطیب مرذا وعبد الحمید بن عبد الهادی وعبد الرحمن بن ابی القاسم البلذانی
اخذ واستماع حدیث کرده واز ابراهیم بن الخبر وسایر محدثین بغداد اجازه
گرفته است صلاح الدین صفدی در عنوان النصر ترجمهٔ حال مشار الیها را
نگاشته گوید احادیث را علی وجه الاسناد درس میگفت وتقریر میکرد
وملکهٔ او بود بعد از آن میگوید در سال هفتصد وبیست ونه هجری در
شام بمنهم اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی القاسم القیسی
المالکی صاحب اعراب القرآن که از اجلهٔ علما ونحات است نیز در شام از زینب
اخذ حدیث کرده است عمر زینب متجاوز از نود سال واز معمرین محدثین بوده
ودر روز نهم ماه جمادی الاولی سال هفتصد وچهل هجری وفات نموده
است

زینب بنت اسمعیل

معلمهٔ امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که شرح حال او پیش ذکر شده
این زن نیز محدثه ایست مشهوره معروف به مسندة الشام واز محدث مشهور
ابن عبد الدائم وسایرین اخذ حدیث نموده سنش زیاده از نود سال واز معمرین
محدثین شمرده میشود در محرم هفتصد وپنجاه وبقولی در اواخر هجری
هفتصد وچهل ونه هجری درگذشته است

زینب بنت جحش

از زوجات طاهرات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله میباشد
ونسب او را از اینقرار نوشته اند زینب بنت جحش ابن رئاب بن یعمر بن
صبرة بن مرة بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمة الاسدیه مشار الیها
عمه زادهٔ حضرت نبوی یعنی دختر امیمه بنت عبد المطلب است که ترجمهٔ حال
او پیش نگاشته شد زنی هنرور وبا سخاوت وکرامت بوده دایما کار میکرد
وانحاصل زحمت ورنج خود بفقرا بذل مینموده ودر حدیث شریف نبوی
که میفرماید اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا بکثرت کار وتصدق دادن زینب
اشاره شده است این حدیث را حضرت رسول اکرم بزوجات طاهرات خود

خطاب فرموده و خبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما آنکسی زودتر بمن ملحق میشود که دستها و طویلتر است و همانطور که فرموده بودند شد و شمایل مرآت محیی الدین مسطور است که مشار الیها فقط ده حدیث روایت کرده است

زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهودیان خیبر و زوجه سلام بن مشکم بوده و همان زنی است که بقصد مسموم کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی را بریان نمود و بزهر آلوده ساخت و بطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمه که از آن تناول فرمودند باصحاب گفتند دست بکشید که این گوسفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست کشیدند و زینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جویا شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر بر حق و پیغمبری حقیقت امر بر تو مکشوف خواهد شد و آسیبی بتو نخواهد رسید و اگر العیاذ بالله دروغ میگوئی از دست تو خلاص خواهیم شد اینک نبوت تو بدرجه ثبوت رسید حقیقت ترا فهمیدم و بتو ایمان آوردم و این جسارت اسباب هدایت من شد چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم او را عفو فرمودند اما از آنجا که بشر پسر براء بن معرور از صحابه از آن گوشت زهردار لقمه بلع کرده و فوراً درگذشته بود ورثه او بادعاء برخاستند و قصاص را حکم قتل زینب صادر گردید و مقتول شد اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفع مضرت سم را بحجامت بین کتفین فرمودند و بعضی را عقیده آنکه اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاهگاه اذیتی مینمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده و با آنکه شهید از دنیا رفتند و این حدیث نبوی که ما زالت اکلة خیبر تعادنی فالان اوان قطعت ابهری در اینباب روایت شده ابن اثیر در کامل گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لقمه را جاییده اما فرو نبردند

معاده بتشدید دال وجع محل که بکه شده ما واست کرد و اخوساله حرکت کند

۳۹

زینب بنت حدیر

زوجهٔ شریح قاضی مشهور است که از کبار تابعین بوده از نساء عفیفه بنی تمیم میباشد و شوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب زارها اهلها　　حشدت واکرمت زوارها
وان هی زارتهم زرتهم　　وان لم اجد لی هوی دارها
فسلمی لمن سالمت زینب　　وحربی لمن اشعلت نارها
ومازلت ارعی لها عهدها　　ولم اتبع ساعة عارها

با آنکه بدخوئی زنان بنی تمیم در میان اعراب مشهور و ضرب المثل است شریح در این اشعار اظهار رضا و خشنودی از زینب تمیمیه نموده و در چند شعر دیگر او را بحسن خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست

رایت رجالا یضربون نساءهم　　فشلت یمینی یوم اضرب زینبا
ااضربها من غیر ذنب اتت به　　فما العدل منی ضرب من لیس مذنبا
فزینب شمس والنساء کواکب　　اذا طلعت لم تبق منهن کوکبا
فتاة تزین الحلی ان هی حلیت　　کان بفیها المسک خالط محلبا

در مستطرف مسطور است که در شب دامادی شریح زینب زوجه او بوی گفت سنت است که داماد در شب دامادی دو رکعت نماز محض رضای خدا بخواند و از درگاه پروردگار خیر زوجه خود را مسئلت نماید و از شر او استعاذه کند پس از آن شریح و زینب هر دو نماز گذاردند بعد از نماز زینب خطبهٔ بلیغه انشاد کرد که حاصل معنی آن این است

من دختری بیگانه ام خوی و حالت تو را نمیدانم آنچه را که از آن خشنود و ممنون میشوی بمن بفهمان تا بجای آرم و آنچه تو را بد آید باز نما تا از آن اجتناب کنم با آنکه ممکن بود در میان قوم تو برای تو زنی پیدا شود و در میان طایفهٔ من برای من شوهری اما حکم تقدیر اینطور وصلت را صورت داده و با آنکه ما از طبیعت هم بیخبر بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده با لطف کرم کن و مرا به نیکوئی نگاهدار یا احسان فرموده رها کن و امر خداوندی را

بجای او ابن بود مکنون ذات ضمیر من و از حق جل و علا آمرزش خود و تو را مسئلت مینمایم
الحق این زن اظهار در آیت اهلیت نموده و سخنان او مبین ودرخور تحسین است

زینب بنت السعدی

دختر محیی الدین ابو نافع محمد بن عبد الله السعدی الازهری است این زن از نسای محدثه و از اشیاخ امام سیوطی است و مشار الیه ذکر او در کتاب المنجم نموده و گفته است زینب بنت السعدی در سال هشتصد و هفده هجری متولد شده و از محدثین از شرف بن الکویك و رقیه بنت القاری اجازه گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمة الاسعردی اصلاً شامی است و بعدها در مصر سکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره کرد در اسناد حدیث یعنی در اتصال رشته اسناد احادیث بحضرت صاحب شریعت مهارت تامی داشته در اعیان صفدی المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب مختصر زبیدی و شمس الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصباح استماع کرده و در نزد محدثه مشهوره بر کریمه درس خوانده و از بسیاری از علما اجازه گرفته است صفدی گوید اسناد مذاهبی نیز در محضر زینب بنت سلیمان استماع حدیث نموده و مشار الیها در آن وقت نود سال داشته و در هفتصد و پنج هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و عم زاده منصور عباسی و زن محترمی بوده است وقتی پسر ش مامون نام وفات کرده خلیفه شخصا در نماز آن پسر حاضر نشده برادر خود صالح را نیابة فرستاد و عذر خواست زینب متغیر شده بنواده خود گفت برخیز و بر پدر ت نماز بگذار صاحب تاریخ کامل میگوید و الیها

ینسب الزینبیون من العباسیین

زینب بنت الشعری

معروف بزینب ام المؤیداست واورا زینب الشعریه وحره نیز گفته اند بعلم و فضل مشهور واز علمای بزرگ اجازه گرفته وبحضر آنها نایل گردیده واز انجمله است ابو محمد اسمعیل بن ابو القاسم بن ابو بکر النیشابوری والقاری وابو القاسم زاهر وبرادر او ابو بکر وحید ابن ظاهر وابو المظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن القشیری وابو الفتوح عبد الوهاب بن شاه الشاذیاخی واز حفاظ که اکابر علمای حدیث واعاظم محدثین میباشند عبد الغافر بن اسمعیل بن عبد الغافر الفارسی که همانا صاحب کتاب مشهور بسیاق تاریخ نیشابور است وجار الله علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری وجمع دیگر نیز بزینب بنت الشعری اجازه داده اند تولدش از البهادر سال پانصد وبیست وچهار هجری در نیشابور ودرسنه ششصد وپانزده یعنی در نود ویک سالگی درهمانجا برحمت ایزدی پیوست

زینب بنت الشنوهی

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشنوهی از اشیاخ امام سیوطی ومحدثه مشهوره است ابو الحسن بن ابو المجد بدرس شادالبها حاضر میشد وجزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده وپیش امام شوخی وهیثمی وعراقی ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی وهیثمی خوانده شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد وهفتاد ونه درگذشته است

زینب بنت الشوبکی

مکناة بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن موسی الشوبکی نیز از اشیاخ امام سیوطی است شب دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد ونود وهفت در مکه معظمه زادها الله شرفاً متولد شده ودر پنج سالگی بدرس البرهان ابن الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه وکتاب سیبی را که در حق اسلاف نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت

واستماع کرده است ابن حجله را امام سیوطی در کتاب المنجم فی المعجم که در حق اشیاخ خود تالیف نموده ذکر همینماید

زینب بنت الطثریه

از قبیلهٔ قشیر قبیلهٔ ازد دختر طثریه وخواهر ابو المکشوح یزید القشیریه از شعرای عصر اموی و بمتانت وخوبی شعر مشهور است وحسن نظم اورا همین کافی است که ابیات مسطور در ذیل را که در مرثیه برادر خود یزید گفته مثل ابو تمام شاعری نقاد در باب المراثی دیوان حماسه نگاشته است

اری الأثل من بطن العقیق مجاوری — مقیما وقد غالت یزید غوائله
فتی قد قد السیف لا متضائل — ولا رهل لباته وبآدله
اذا نزل الاضیاف کان عذورا — علی الحی حتی تستقل مراجله
مضی وورثناه دریس مفاضة — وابیض هندیا طویلا حمائله
وقد کان یروی المشرفی بکفه — ویبلغ اقصی حجرة الحی نائله
کریم اذا لاقیته متبسما — واما تولی اشعث الراس جافله
اذا القوم امّوا بیته فهو عامد — لاحسن ما ظنوا به فهو فاعله
تری جازریه یرعدان وناره — علیها عداميل الهشیم وصامله
یجران ثنیا خیرها عظم جاره — بصیرا بها لم تعد عنها مشاغله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته وجز شعر اول وپنجم الی آخر ابیات چیزی ننگاشته واین دو شعر را نیز به ثور بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه نسبت داده است

ابن خلکان دو بیت مسطور در ذیل را نیز بزینب نسبت میدهد

اشم اذا ما جئت للعرف طالبا
حباک بما تحوی علیه انامله
ولو لم یکن فی کفه غیر نفسه
لجاد بها فلیتق الله سائله

لکن بعضی از زیاد الاعجم دانسته وشعر دوم آن در دیوان ابو تمام

نیز دیده شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدثه بوده است مشهوره از اعیان زمان صفدی علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الدائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم گرفته و خود بعدها بدرجه معلمی رسیده صلاح الدین صفدی و محدث عبد الله بن محب از او اجازه گرفته اند در سال هفتصد و سی هجری درگذشته است و قدامه که یکی از جده‌های او و مکناة بام عبد الله است صاحب علم و ورع و دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بوده است

زینب بنت العماد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الباسع محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده از پدر و خاله خود ست الخطباء که ذکر او بباید اخذ علم و استماع حدیث کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری وفات نموده است

زینب بنت عمر

ابن کندی بن سعید بن علی در علم و دانش در عصر خود منفرد بوده از قرار یکه در اعیان صفدی مسطور است مشار الیها زوجه ناصر الدین قرجی است که در اواخر مائه ششم هجری قلعه بعلبک را محارست و نگاهداری مینموده زینب بنت عمر را جامع مزیت علم و عمل دانسته اند در مدت عمر به رفاه حال و فراغ بال گذرانده و صدقه‌ها داده غریب خانه ساخته و موقوفه بر آن مقرر داشته در علم فقه و حدیث مهارتش مشهور است از مؤید طوسی و ابو الروح الهروی و زینب الشعریه که ترجمه حال او گذشت و از ابن الصفار و ابو البقاء العکبری شارح دیوان متنبی و عبد العظیم بن عبد اللطیف شرابی و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر استادان اجازه گرفته و در بعلبک و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابو الحسین الیونینی و اولاد و اقارب

او

او و ابن ابی الفتح و پسران او و مغربی و ابن النابلسی و البرزالی و ابو بکر الرحبی و ابن المهندس از وی استماع حدیث کرده اند صفدی گوید باسناد ذهبی بخاری شریف را از اول تا ابتدای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چندکتاب از کتب احادیث نیز بر او قرائت نموده در سال ششصد و نود و نه مشار الیها در قلعهٔ بعلبک درگذشته است

زینب بنت العوام

از صحابیات مشهوره و خواهر زبیر بن عوام است که از جملهٔ صحابهٔ حضرت خیر المرسلین و از عشرهٔ مبشره بوده مشار الیها شعر را خوب میسروده چون در وقعهٔ جمل پسرش عبد الله بن حکیم و برادرش زبیر کشته شدند ابیات ذیل را که در اسد الغابه مسطور است در مرثیهٔ ایشان گفته

اعینیّ جودا بالدموع فاسرعا
علی رجل طلق الیدین کریم

زبیر و عبد الله ندعو لحادث ... وذی خلّة منّا وحمل یتیم
قتلتم حواریّ النبیّ وصهره ... وصاحبه فاستبشروا بجحیم
وقد هدّنی قتل ابن عفان قبله ... وجادت علیه عبرتی بسجوم
وایقنت انّ الدین اصبح مدبرا ... فماذا نصلّی بعده ونصوم

وکیف بنا ام کیف بالدین بعدما
اصیب ابن اروی وابن امّ حکیم

زینب بنت القاضی

دختر قاضی زین الدین البسطامی و مادر قاضی صدر الدین المناوی و محدثهٔ معتبره بوده در ماه محرم سال هفتصد و نود و شش درگذشته و در تشییع جنازهٔ او خلقی کثیر جمع آمده و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت محمد

دختر محمد بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیده محدثه بوده است شامیه در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هفتصد و نود و نه ذکر او

شده است ابن حجر گوید ثقات شام گفته‌اند زینب بنت محمد زیاده
از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما از و اجازه گرفته‌اند
بمن هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در جزو
متوفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر او شده بحسن و جمال
مشهور آفاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤید او را
تزویج کرده بنابراین دختر سلطان و زن سلطان و خواهر دو سلطان
بوده بر برادران خود ریاست و تسلط داشته و بعد از ایشان
درگذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عز الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است که بصلاح و نجابت
اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد
این محدثه مشهوره در درسهای عثمان بن علی که با بن خطیب القرافه معروف
بوده و در درسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر
محدثین آن عصر بوده‌اند حاضر شده و بعد از آن خود تدریس میکرده است
در عنوان النصر صلاح الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر اوست
مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب
بنت یحیی اجازه گرفته و نیز گوید محدثه مشار الیها در سنه هفتصد و
سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر والی عراقین حجاج بن یوسف و زوجه مغیره بن شعبه و محبوبه دلربا
بوده شاعر نمیری که با و تعشق و مهری داشته اشعار زیاد برای او ساخته است
گویند روزی شوهرش مغیره وقت صباح دید زینب دندانهای خود را پاک
میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطه خوردن غذای صبح است

بی صبری واکرچه غذای شام است منغّصی درهرحال تو بکار من نمی آیی تورا طلاق دادم زینب گفت چندی با دم بد ناهمواری هستی من خورده های مسواکرا کر در میان دندانهایم مانده است بیرون میآورم و بدینجهت دندانهای خودرا پاک میکنم (انتهی)

در ابن خلّکان این حکایت را بمادر حجّاج نسبت داده و در حرف فاء بیاید انشاء الله

زینب خاتون

از ادیبه‌های ممالک عثمانی و از نسوان زمان سلطان محمد خان و شاعرهٔ شیرین سخن بوده و بنام سلطان مشار الیه دیوانی ترتیب داده است در مسقط الرأس او اختلاف کرده اند لطیفی قسطونی و بیدی زاکفته است از دیار قسطونی و دختر یکی از هنرمندان بوده عاشق چلبی در تذکرهٔ خود او را از اهل اماسیه و دختر یکی از قضاة نوشته درهرحال در سخن سرائی و طبع شعر و کمالات از بعضی مردان گوی سبقت ربوده و با مهری که او نیز شاعره بوده و شرح حال او بیاید مطایبات داشته این غزل از نتایج افکار اوست

کشف ایت نقابکی یوزکی منوّر ایت — بو عالم عناصری فردوس انور ایت
درّ ثبوت لبوکی جو شر کتو حوض کوثری — عنبر صاچوکی جوز بو جهانی معطّر ایت
خطّک براتی بازدی صبا بردیکک نیز — وار ملکت ختایله چینی مسخّر ایت
آب حیات اولمیجق قسمت ای کوکل — بیل بیل کر کسر خضر ایله سیر سکندر ایت
زینب تو میلی زینت دنیایه ویرن کبی — مردانه وار ساده اولوب ترک زیور ایت

این بیت دلپذیر نیز در بزم ثانی خرابات (در جلد دویم کتاب خرابات) بمشار الیها نسبت داده شده است

سنک حسنک بنم عشقم سنک جورک بنم صبرم
افندم دمبدم آرتار توکنمز بی نهایت در

زینب زوجهٔ یوسف

زوجهٔ امیر المسلمین یوسف بن تاشفین اللمتونی است که با وجود زیبائی و دلارائی نهایت عفیفه و دارای درایت و دانش بوده است و از دانائیهای او اینکه روزی سه نفر سه عریضه بشوهر او یوسف بن تاشفین نوشتند یکی قدری مال خواست که سرمایه تجارت کند دیگری درخواست نمود که او را در دیوان مستخدم سازد سیمی زینب زوجهٔ یوسف را ازو خواسته بود یوسف بن تاشفین حاجت آن دو را برآورد و این یك را بنا بر عفو و اغماض که در جبلت او بود احضار نمود و ازو پرسید که چه قوه ترا بر آن داشت که چنین خواهشی از من نمائی آنگاه او را نزد زینب فرستاد زینب سه روز او را در خیمه نگاه داشته هر سه روز یك جور طعام برای او فرستاد روز چهارم او را خواسته گفت درین روزها چه خوردی گفت یك جور غذا خوردم مشار الیها گفت زنها هم همه یکجور هستند و یك مزه دارند بعد از آن لباس و عطیه باو بذل کرده روانه نمود

زینب المریه

از ادیبه‌های اندلس است و اشعار بسیار خوب بنظم آورده از جمله این ابیات او را صاحب نفح الطیب ذکر نموده است

یا ایها الراکب الغادی مطیته — عرج انبئك عن بعض الذی اجد
ما عالج الناس من وجد تضمنهم — الا و وجدی بهم فوق الذی وجدوا
حسبی رضاه وانی فی مسرته — و وده آخر الایام اجتهد

زینب الواصله

مادر ام حکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القرشیه باشد زینب و ام حکیم دخترش هر دو اجمل نساء قریش بوده و از حیثیت حسب و نسب جامع شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حرف همزه در ضمن لفظ ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الهلالیه

مکناة بام المساکین بوده و در حرف الف ذکر او شده از زوجات مطهرات

حضرت خیر الموجودات میباشد و چون ملاطفتی فوق العاده نسبت بمساکین
داشته او را ام المساکین گفته اند و هلالیه نسبت او را اشعار مینماید دو ماه
یا سه ماه در سرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن
برای آخرت انتقال نموده است

و زینب اسم بیست و پنج نفر صحابیه بوده و اسم یکنفر طبیبه بنی اود که در بعضی
اشعار ذکر او شده و مخصوصا در جلد و اندهم اغانی در ترجمه حال محمد بن
کاسه مذکور است و زینب بنت ابی البرکات همان زینب البغدادیه است
که پیشتر ذکر شد و ام الحکم زینب محدثه ایست مصریه که از تقی الدین بن
فهد اجازه گرفته

و در مثل زینب ستره مقصود زینب بنت عبد الله بن عکرمه ابن عبد الرحمن
المخزومی است که بسند بعجوزی بوده و بعضی جواری مغنیه داشته ابن زهیمه
المدنی او را در اشعار خود یاد کرده است

و زینب اسم معشوقه نصیب نام شاعر زنگی است که ام بکر زینب بنت صفوان بن
غاویه الکنانیه باشد و در اغانی و تزیین الاسواق ذکر او شده و زینب
اسم محبوبه ضرار السعدی است و ضرار این بیت در وصف او گفته

و انّی و تهیامی بزینب کالذی
تطلّب من احواض صدّاء مشربا

و ماء و لا کصدّاء از امثال مشهوره عرب است و زینب خانم مصریه دختر
مرحوم محمد علی پاشای مصری از زنهای مالدار با احسان بوده و از فقرا
هر ناحیه رعایت نموده است

و از کتاب حدیقة الجوامع چنین استنباط میشود که زوجه مرحوم ادریس
بدلیسی هم زینب نام داشته و مسجد زینب خاتون در محله حضرت ایوب
در کوشک ادریس در اسلامبول از ابنیه اوست و خود نیز در آنجا
مدفون است

زینب خاتون

دختر

دختر ابن حجر است و در انباء ابن حجر درج لک وفیات سال هشتصد و سی و سه هجری ذکر او شده مصنف مشار الیه گوید زین خاتون اولین فرزند من است و در شهر رجب سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و نوشتن یاد گرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین استماع حدیث کرد و از محدثین شام نیز بمشار الیها اجازت داده اند در حالی که حامله بود بناخوشی طاعون درگذشت

زینه

دختر احمد بن عبد الخالق ابن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی است که در انباء ابن حجر درج لک وفیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری ذکر او شده مشار الیها محدثه ابنت موصلی و از محدث مشهور عیسی المطعم و ابن النشر و سایرین اخذ حدیث نموده و در ماه شعبان سال مذکور درگذشته است

زیور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفهٔ شاملو و توطنش در قلمرو علی شکر در سیاق غزل و هجا طبع خوشی داشته شعر بسیاری گفته اما از بی تمیزی اهل وطن او از میان رفته است این دو سه شعر از وست

دور باد از تن سری کارایش داری نشد
کور به چشمی که لذت بین دیداری نشد
حیف از عمامهٔ زاهد که تا صد پیچ و تاب
رشتهٔ تزویر گشت و تار زناری نشد
در دیار دوستی بیقدری زیور ببین
پیر شد زیب النسا او را خریداری نشد

حرف السین

ساره بنت الربیع

(ساره بتشدید راء بمعنی زن سرود آورنده است) ساره بنت الربیع

عربیة الاصل و دختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسین بن محمود الربعی است که نواده شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشار الیها محدثه بوده که بدو رسن جد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوری را قرائت کرده در هشتصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام سیوطی میباشد

ساره بنت عبد الرحمن

ابن احمد بن عبد الملک ابن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن نمیر المقدسی است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد مشار الیها محدثه مشهوره قدسی است و از ابراهیم بن خلیل استماع حدیث کرده و هم از و روایت نموده و استاد صلاح الدین صفدی و علم الدین البرزالی نزد مشار الیها درس خوانده در سال هفتصد و شانزده هجری درگذشته است

ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی

نیز محدثه بوده است مشهوره که از بعضی معاریف اخذ علم و استفاده نموده است

سبیعه

بضم سین و فتح باء بر وزن جهینه اسم سه نفر از صحابیات است یکی سبیعه الأسلمیه دیگر سبیعة الضبعیه سیم سبیعة القرشیه نیز سبیعه اسم زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که حسن و جمالی بکمال داشته و عمر بن ربیعه ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عراقیه	تسمی سبیعة اطرینها
من آل ابی بکرة الأکرمین	خصصت بودی فاصفیتها
ومن حبها زرت اهل العراق	واسخطت اهلی وارضیتها
اموت اذا اشحطت دارها	واحیا اذا انا لاقیتها
فاقسم لو ان ما بی بها	وکنت الطبیب لداویتها

گویند عمر بن ربیعه این اشعار را بمغنیهٔ مشهورهٔ جمیله آموخته بود بنابراین نهایت مشهور شد اما ابوبکره که این سمیه منسوب باوست برادر امی زیاد بن ابیه میباشد و در حق ایشان گفته اند که انّ زیاداً و نافعاً و ابا بکرة عندی من اعجب العجب الخ و ابوبکره از فضلای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و اله محسوب و بحارث بن کلدهٔ ثقفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر ناقهٔ جوانی که بعربی بکره میگویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایمان آورد بدینجهت بابوبکره مکنی گردید و بقولی در حین محاصره دست در بکره دولابی که بر فراز بارهٔ طائف بود زده خود را از آنجا بپا و بجنت و در انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه و اله او را ابوبکره کنیه داد بهرحال حضرت رسول صلی الله علیه و اله او را آزاد فرمودند و از موالی النبی معدود گردید و ابوبکره از آنهائی بود که در باب مغیرة بن شعبه بزناء شهادت داد و در عهد خلافت عمر بحد قذف تادیب شد الغرض اولاد و احفاد او در بصره صاحب مال و جاه و از طبقهٔ اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

ستّ الادب

(ستّ بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاهراً مخفف سیّده باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ستّ را بمعنی شش دانسته یعنی مالک شش غلام و کنیز و این کنایه است از تمول زیاد جماعتی ستّ را کنایه از جهات ستّه دانسته و ستّ که میگویند مقصودشان یعنی مالک جهات ستّه و بهاء الدین زهیر گوید

بروحی من اسمیها بستّی	فتنظرنی النحاة بعین مقت
یرون باننی قد قلت لحنا	وکیف واننی لزهیر وقتی
ولکن غادة ملکت جهاتی	فلا لحن اذا ما قلت ستّی

در هرحال ستّ الادب دختر مظفر بن البرنی و از مشاهیر محدثات است

ستّ الامناء

معروفه بام عز الدین محدثهٔ مشهوره و دختر شیخ صدر الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن المنجا میباشد صلاح الدین صفدی در تراجم احوال اعیان عصر خود در کتاب بعنوان النصر از استاد خود علم الدین البرزالی نقل کرده گوید ست الامناء از جد خود روایت حدیث نموده و گوید باسناد من علم الدین هم نزد او استماع حدیث کرده وفات مشار الیها در اواخر ربیع الاول سال هفتصد هجری در صعید مصر اتفاق افتاده است

ست الاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک و زنی صالحه و حنفی مذهب بوده و در اسناد حدیث مهارت داشته محدثه مشار الیها از شیخ بهاء الدین عبد الرحمن المقدسی که محدثی متبحر بوده خیلی روایت کرده و از حیثیت مسموعات حدیثی در عصر خود منفرد بوده شیخ علم الدین استاد صلاح الدین صفدی در شام در علم فقه و حدیث مبلغی درس نزد او خوانده و بدرستی از حالات او اطلاع داشته هم او در حق مشار الیها گوید ست الاهل اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بود اعتنائی بخلق و دنیای خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد و سه هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود

ست الاهل نیز لقب تقیه بنت فهد بوده که از اشیاخ امام سیوطی و ترجمه حال او گذشت

ست حدق

دده ملک ناصر محمد بن قلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بود و جامع الست حدق که در خطط مقریزی مذکور است از آثار او میباشد و از قرار گفته مقریزی اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه بیستم جمادی الاخری سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده است

ست الشام

محدثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفدی و از نسوان اواخر مائه ششم هجری و چون صفیه نام داشته ترجمه حال او در حرف صاد بیاید انشاء الله

انشاء الله تعالی

ست الشام

از نساء مشهوره سلسلهٔ سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و خواهر سلطان ملک ناصر صلاح الدین یوسف است نعش برادر خود ملک معظم تورانشاه را این زن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مدرسهٔ خود مدفون ساخت و فاتش در سال ششصد و شانزده هجریه اتفاق افتاده است

ست العرب

دختر سیف الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار المقدسی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صنفکی بوده مشار الیه در عنوان النصر در حق او میگوید ست العرب بدرس جزء ابن عرفه که کتابیست از اجزاء شریفه حدیث بمحضر محدث علی بن عبد الدایم حاضر شده و از و اخذ حدیث کرده و بعد خود تدریس نموده استاد ما علم الدین نزد او استماع حدیث میکرد مشار الیها بمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت من سال هفتصد و بیست و نه هجریه میباشد و وفات او در سال هفتصد و سی و چهار اتفاق افتاده است

ست العلماء

از نسوان اواخر مائه ششم هجریه و صاحب طلاقت لسان و لطف بیان و واعظه شامیه بوده و چون وعظ او نهایت مسلسل و خوب مینموده بر بلبل مشهور شده و او را شیخهٔ خانقاه درب المهرانی واقع در شام نموده بودند روز سیزدهم ماه رجب سال هفتصد و ده و او ده داعی خود را لبیک اجابت گفت در تشییع جنازهٔ او طایفهٔ نسوان ازدحام عظیمی کرده بودند

ست الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صفدیه و از محدثات جلیلة الشان بشمار آمده است اگرچه کمتر از افواه اساتید استماع حدیث کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المعز الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان

وعبد اللطيف بن القسيطي اجازات عاليه دريافت نموده (اجازات عاليه اجازات قليل الوسايط را ميكويند كه بملاقات معمرين محدثين حاصل ميكردد) مشار اليها خود نيز معمره وصاحب اسناد بوده واحاديث را عن ظهر القلب بصاحب شريعت ميرسانيد زياده از نود سال عمر كرده ودر فقه وحديث روايتها نموده نزد او سنن ابن ماجه وساير كتب احاديث را درس خوانده اند درسن نود ودو سالكي در سال هفتصد وبيست وشش هجري ارتحال نموده است

ست قريش

ام البهاء فاطمه بنت فهد از اشياخ امام سيوطي است ودختر حافظ تقي الدين محمد بن محمد بن فهد وخواهر ام هاني بنت فهد وتقيه بنت فهد مذكوره در فوق مشار اليها از مشاهير محدثات ميباشد در روز هفدهم ماه ذيقعده سال هشتصد وچهارده متولد شده در سال اول در درسهاء محدث مراغي وجمال بن ظهيره بختم سنن دارقطني ودر سال چهارم بمجلس درس ام الحسن بنت ابي الخير كه خاله پدر مشار اليها بود بدرس معجم ابن جميع ودر سال پنجم بدرس شريف احمد بن علي الفارسي ونور الدين بن سلام بدرس ربع اول سنن كبير بيهقي حاضر كرديده از مشايخ محدثين جمال الكناني وجلال البلقيني وكمال بن حجر وبدر الدماميني وغيرهم بمشار اليها اجازت داده اند (پوشيده نباشد كه در ايام قديم چون اعتناي زيادي بعلم حديث بود اطفال كوچك را بمجالس درس محدثين معتبر حاضر ميساختند وچون آن اطفال اهل علم ميشدند آن محدثين را اسانيد خود شمرده وشاكردي آنها را اسباب مفاخرت خود قرار ميدادند وميكفتند من از تلامذه فلان وفلان ميباشم وبمجلس درس فلان محدث حاضر شده ام ومباهات ميكردند)

ست القضاء

كه ام محمد نيز او را مي كفتند از محدثات مشهوره ودختر قاضي محيي الدين بن القاضي تاج الدين احمد الشيرازي ميباشد در نزد شيوخ واسانيد خود كه

از انجمله است کریمه بنت عبد الوهاب کتب شریفه احادیث خوانده وهشت
جزء از کتاب الزهاد و العباد ابن ازهر بلخی از جملۀ کتابهای مزبوره است
چون ست القضاء از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بوده مشار الیه در
حق او میگوید ست القضاء اولا بشیخ مجد الدین الروذراوری وبعد
بسید بن الحرثی و پس از آن بیکنفر دیگر شوهر کرده سنش نزدیك بنود
رسیده در هیجدهم ماه ذیقعده سال هفتصد و دوازده هجری
وفات کرده است

ست کلیله

زوجۀ امیر سیف الدین البرلی و دختر عبد الله الششاریه است رباط کلیله
از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و نود و چهار هجری بنا نمود

ست مسکه

جاریۀ ملك ناصر محمد بن قلاوون بوده و جامع الست مسکه که در خطط مقریزی
مسطور است از ابنیۀ خیریۀ اوست مقریزی گوید اول روزی که در ین جامع
نماز جمعه خوانده شد روز جمعۀ دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و
چهل و یك هجری بود

ست الملك

خواهر حاکم بامر الله فاطمی از ملوك مصر و زنی با تدبیر و کیاست بوده و در
فقدان برادرش در باب اصلاح امور و حکمرانی مصر تدابیر نموده که در کتب
تواریخ شرح آن مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر قاضی شمس الدین عمر بن العلاء مر شیخ الحنابله وجیه الدین
اسعد بن ابی البرکات التنوخیه الدمشقیه الحنبلیه میباشد مشار الیها حنبلی
مذهب و محدثه ایست شامی نواده وجیه الدین حنبلی و صحیح بخاری را با
مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعا اخذ نموده است نزد پدر
خود نیز دو جزء (کتاب) حدیث خوانده از قرار گفتۀ صلاح الدین صفدی

مسندهٔ عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث هم او را مسلّم میداشتند و قتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین الکبیر ازو اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنّش از نود تجاوز کرده او را نیز مثل ستّ الفقهاء مسنده و معمّره گفته اند بخاری شریف را بکرّات درس گفته و در عمر خود چهار شوهر کرده که چهارم انها نجم الدین عبد الرحمن الشیرازی است اسناد صفی الدین ذهبی مسند امام شافعی را ازو او خوانده و محدّث بن المحب و قاضی فخر الدین المصری و شیخ صلاح الدین العلائی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر ازو اخذ علم نموده اند ستّ الوزراء سه دختر هم داشته است

ستّ الوزراء

امّ محمّد دختر شیخ عدل رئیس تاج الدین ابی الفضل یحیی بن مجد الدین ابو المعالی محمّد بن شمس الدین ابو العبّاس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزه بن علی بن هبة الله بن الجنوبی التغلبی است که در علم حدیث از اسانید بشمار می آید از شیخ علم الدین السخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عزّ الدین ابن عساکر النسّابه و عتیق السلمانی و تاج الدین القرطبی و سالم بن عبد الرزّاق و برادر او جمال یحیی و العزّ احمد بن ادریس و الصفی عمر بن البرذعی و الرشید بن مسلم و جمع دیگر اجازه دارد مدّتی مدید درس حدیث کرده است بعلاوه از اعمال خیریه حج گذارده و غلام آزاد ساخته و تمامًا ملازم خیرات بوده در آخر عمر سودا بر او غلبه نموده تقریبًا یکسال ذهن او را مشوّش داشته روز پنجشنبه چهارم ماه شوّال سال هفتصد و پانزده درگذشته است تولّد او در سنهٔ ششصد و سی و نه بوده است

ستیته خاتون

زوجهٔ امیر تنکز مشهور از سلاطین قلاوونیه مصر بوده امیر تنکز در زمان ملک ناصر در شام نیابت سلطنت داشته و خود سرانه بعضی حرکات بکار میکرد

واز آنجا که ستیته خاتون زنی از اهل خیر وصلاح بوده او را از بسیار کارهای
ناشایسته منع مینموده مشارالیها در شب دوشنبه سیم رجب سال هفتصد وسی
بدار بقا رفت ودر مقبرهٔ مخصوصی مدفون گردید وپس از چندین سال شوهر
او بجزای عمل خود رسید

وستیته لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمة المحدثة بنت الیسیر است
که از اشیاخ امام سیوطی میباشد وترجمهٔ حال او خواهد آمد انشاء الله
تعالی

وستی بنت ابی عثمان الصابونی وستیک بنت معمر ومحدثه بوده اند ولفظ
ستیک در فارسی مصغر ستی است که بمعنی خانم کوچک است چه کاف در اواخر کلمات
فارسی ادات تصغیر است وستیته که قبل عنوان کرده بعربی ستیک است چه
تصغیر رد کلمه باصل میکند وتانیث را هم ظاهر میکند

ستی خاتون

از نساء مشاهیر عثمانی ودختر شیخ الاسلام زنبیللی علی افندی از اعیان عصر
سلطان بایزیدخان است از مسطورات حدیقة الجوامع چنین برمیآید که در نزدیکی
سلوری قپوسی مسجدی ومدرسه دارد ومحله باسم او نامیده میشود اما خود مشار
الیها در ساحت مکتبی که پدرش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

سجاح

چون بقول صاحب اوقیانوس سجاح در آخر کار بشرف اسلام مشرف گشته وبگفته
دیگران نیکوکاری اختیار کرده ترجمهٔ حال او نگاشته میشود والا از موضوع
ما خارج ومسکوت عنها بود

سجاح بفتح سین وکسر جاء بروزن قطام دختر المنذر متنبئه ایست مشهور
واصحاب تفاسیر گفته اند سجاح دختر حارث بن سوید بن عقفان التمیمیه میباشد
وکنیه اش ام صادر وزوجهٔ ابوکحیله کاهن یمامه بوده بعدها دعوی نبوت نموده
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله مسیلمهٔ نامی کذاب که نیز از اهل
یمامه بوده وقبول مذهب اسلام نموده بعد از چندی مرتد شده بدعوی نبوت برخاسته

وبلطایف الحیل پرداخت ودر میان قوم خود معروف وملقب برحمن الیمامه گردید ومدتی مستقلاً بر سر ادعای خود بود ووقتی عریضهٔ خدمت حضرت فخر کاینات نوشته ادعای مشارکت در نبوت نموده تا در خلافت ابوبکر بسزای خود رسید

سجاح از عشیرهٔ بنی یربوع از قبیلهٔ بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هراس مسیلمه گردید یعنی سجاح با جمعیتی بطرف مسیلمه حرکت کرد وازجانب ابوبکر بنیز دسته مامورند بمیر مسیلمه گشته حرکت این دو لشکر مسیلمه را مضطرب نمود مسیلمه بطرف سجاح راند وچون باو نزدیک شد خیمه برپا کرده ودرون آن انواع بخورات بسوخت چه میدانست که بوی خوش مهیج شهوت زنان است پس از آن سجاح را در آن خیمه خواست که مسئلهٔ نبوت خود را در آنجا طرح کند وکرامات ومکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن خیمه حاضر شدند مسیلمه گفت از آیاتی که بر من نازل شده این است (الم تر الی ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی بین صفاق وحشی) واتی متغنا (ان الله خلق للنساء افراجا وجعل الرجال لهن ازواجا فنولج فیهن غراميلنا ايلاجا ثم نخرجها اذا نشئنا اخراجا فينتجن لنا نتاجا) این کلمات سجاح را بهیجان آورد قرار دادند با هم متحد شوند مسیلمه سجاح را تزویج نمود ونماز صبح یا نماز صبح وشام امت را مهر سجاح قرار داده این تکلیف را از گردن آنها برداشت وقرار دادند متفقاً عرب را مطیع کنند گویند هنوز قومی هستند که بهمین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون مسیلمه وسجاح در یک خیمه نشستند مسیلمه برسم عرب سراویل خود را بکند آلتی دراز داشت در اثنای محاوره سجاح بدید وشهوتش بجنبید گفت انت نبی وهذه معجزتک بدینسخن میل خود را باو اعلام نمود وباو تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه نشو ومفاوضه مسیلمه وسجاح گرم شد مسیلمه رو را بسجاح کرده گفت

الا قومی الی النیک فقد هیئ لك المضجع
فان شئت ففی البیت وان شئت ففی المخدع
وان شئت سلقناك وان شئت علی اربع
وان شئت بثلثیه وان شئت بہ اجمع

سجاح در جواب گفت بل به اجمع فهو للشمل اجمع بعضی از شعرای اسلام گفته اند

آمت سجاح ووافاها مسیلمة
کذابة من بنی الدنیا وکذاب

قوله آمت ای صارت ایما بلا زوج ویروی امت بالقصر مع التشدید من الامامة

واز آنجا که سجاح ادعای نبوت را با فضاحت زنا جمع کرده در حق او گفته اند

وازنی من سجاح بنی تمیم وخاطبها مسیلمة الرجیم

واغلم من سجاح مثل است وغلمه بمعنی شهوت میباشد وقیس بن عاصم المنقری گفته است

اضحت نبیتنا انثی نطاف بها
واصبحت انبیاء الناس ذکرانا
فلعنة الله والاقوام کلهم
علی سجاح ومن بالافك اغرانا
اعنی مسیلمة الکذاب لا سقیت
اصداؤه ماء مزن حیثما کانا

پس از قتل وهلاك مسیلمه سجاح توبه کرده وتا زمان معویه زنده بوده است
ابن خلدون گوید سجاح در حال تنبی در دین نصرانیت بوده ومذهب خود را
از نصارای بنی تغلب اخذ نموده است وکلمات سخیفه که آنها را آیات الهیه
میخواندند بسیار از وی ذکر کرده اند

سحیقه

مغنیه بوده است مشهوره در اوایل عصر بنی عباس در اغانی ذکر او شده
واین ابیات را در وصف او گفته اند

سیمقز انت واحدة القیان فما لك مشبه فیهن ثان
فضلت علی القیان بفضل حذق فجزت علی المدی قصب الرهان
سجدن لك القیان مکفرات کما سجد المجوس لمرزبان
ولاسیما اذا غنیت صوتا وحرکت المثالث والمثانی

سروجهان خانم

از بنات مکرمات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده او را بمرحوم آقاخان محلاتی تزویج کردند و مرحوم علیشاه و سلطان محمدشاه پسر و نوه سروجهان خانم بوده اند

سرّی خانم

شاعره ایست دیاربکریه در سال هزار و دویست و سی هجری در شهر دیاربکر متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کوشیده و در نظم اشعار ترکی صاحب ید طولی گردیده از بلغای این عصر بشمار می آید بعضی اشعار او در تذکره موسوم بخرابات درج شده و برخی تخمیسات و تسدیسات و غزلیات دیگر نیز دارد که خالی از امتیاز نیست یك غزل عاشقانه و یك مرثیه بلیغه او زینت این اوراق میگردد و هی هذا

مرغ دل پروانه کلدی لانه‌لر اغلار بکا چیقدی نغارم بوکره خمخانه‌لر اغلار بکا
یانه‌یر وایسم شب تاریك دل ناشاده روشن اولسه پرتو پروانه‌لر اغلار بکا

اشنالرسنك طعن اندازاولورلر هر طرف
واقف اولسه حالمه بیگانه‌لر اغلار بکا
کتمه کوج اظهاره کوج بردده اولدم مبتلا
داروسن بیلمز طبیب کاشانه‌لر اغلار بکا
طوش اولورسه مکتب عرفانده اهل فن
حسرت ایله طفل فرزندانه‌لر اغلار بکا
ساقی بزمك الن اوپسم ایاغیچون کوزل
دلبر دلشنك اولور پیمانه‌لر اغلار بکا

کاشانه منزاب ساقیدن ایچوب مست اولمشم
خالمز آگاه اولان مستانه‌لر اغلار بکا
سرینی بروین آتر ده بر کنجه ابردلک مثلی یوق
حسب حالم سویلسم دیوانه‌لر اغلار بکا

فراغت کلمشم فانی جهاندن خصم جانانده
نه بیلسون مهر یاتلق رسمن اولکیم اصلی ناداند
فلک دلخواهم اوزره دونمدیکه کشته دوراند
نهال نازنینمدن جدا حالم پریشاندر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه
بهارک روز نوروزن طوتوب شاد اولسه هپ کللر
دیروب گیسولرن تیز یکه کلسه باغه سنبللر
بوا ثنا هر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دللر
دل پردردمی کوش ایتسه بلبل‌نی کبی ایکلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه
بو باغک سرو قد برلالزارمدن ایرلدم
درخت عمرملک شیرین سخن یارمدن ایرلدم
ملامتنا یلمن الله ایچون یارمدن ایرلدم
حقیقتده اهنک منصوریم دارمدن ایرلدم
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه
فراق دود حسرت درچیقان قندیل جانمدن
سماده قات بقات ابر بهار اولمش دهانمدن

خیرات حسان

۶۲

كوردیكجه بنی یعقوب فریاد ایدردی یانمدن
دمادم پر موز ایلر صدا هب استخوانمدن
بنم كوكلم قزل كل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اكر یوز بیك بهار اولسه
قضا پیكانسز ناكاه جكر پاره م سیر اولدی
نشانه اوغرادی تقدیر ثانی بر بن بولدی
آچوب پر مرغ روحی باغ فردوسه روان اولدی
ترحم ایتمدی بونا توانی یاقدی یاندردی
بنم كوكلم قزل كل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اكر یوز بیك بهار اولسه
نهانی شمع عشقه یانمغه پروانه یم شمدی
ایچیلدی لذاید ایله مملو طیشی پیكانه یم شمدی
براق بو آه وزاری حسرت خمخانه یم شمدی
فلك جامیله سم نوش ایتمشم مستانه یم شمدی
بنم كوكلم قزل كل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اكر یوز بیك بهار اولسه
صلا زد اهل عشقه جمع اولوب عرفانی كورسونلر
سرای خلوته حكم ایلیان سلطانی كورسونلر
ملامت خوفه سندن كولنان عریانی كورسونلر
هله وقتم یوق ایمدی سرّی سوزانی كورسونلر
بنم كوكلم قزل كل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اكر یوز بیك بهار اولسه

چون این غزل ومرثیه بخطّ خود سرّی خانم دیده نشده بعضی كلمات بمعنی وتعبیرات دارد كه مغایر شیوهٔ شعر سرّی است ومعلوم است كه قلم ناسخ آنرا مغشوش كرده است

اوّل

اول بند چهارم مرثیهٔ ابن غزل نابی مرحوم را بخاطر آورده است

سرم او سننده قات قات دود آهم افلاکه دوغشدر
غبار غم کوکلده توده توده خاکه دونمشدر

چون نسرین خانم خلوص عقیدت و محبتی با ئمهٔ مدفونین در عراق عرب داره چند سال قبل عزیمت بغداد کرده کلیهٔ عتبات عالیات آن نواحی را زیارت نموده بعد از آن بدیار بکر باز گشت و از آنجا باسلامبول آمده در خانهٔ کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سعاد

بضم سین اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب میباشد و از آنجمله است سعاد زوجهٔ کعب بن زهیر صاحب قصیدهٔ (بانت سعاد وقلبی الیوم متبول) در مدح حضرت رسول صلی الله علیه وآله که تغزل را باسم زوجهٔ خود گفته و این در عرب غرابتی ندارد و سعاد بنت رافع و سعاد بنت سلمه دو نفر زن صحابیه بوده اند

سعدی

بروزن دنیا نیز اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب است و از آن جمله است شاعرهٔ محبوبه از قبیلهٔ بنی اسد از قرار یکه در تزیین الاسواق مسطور است عم زادهٔ ابن سعدی بسعدی عاشق شد و خواستار او بزنی بگیرد اما پدرش میخواست دختر باشان ترا از آن برای او بگیرد هر چند پسر اصرار کرد پدر انکار نمود و کار ببرودت کشید و پدر سعدی سعدی را بادیگری تزویج نمود و عشق پسر عم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد و روزی در تجلی عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمری یا سعدی لطال تأیمی ... ومعصیتی شیخی فیک کلاهما
وترکی للحیین لم ابغ منهما ... سواک ولم یربع هوای علیهما

سعدی این ابیات را در جواب انشاد کرد

حبیبی لا تعجل لتفهم حجتی ... کفانی مالبی من بلاء ومن جهد

ومن عبرات تعتريني وزفرة | تكاد لها نفسي تسيل من الوجد
غلبت على نفسي جهارا ولم اطق | خلافا على اهلي بهزل ولا جد
ولن يمنعوني ان اموت بزعمهم | غدا خوف هذا العار في جد وحد
فلا تنس ان تاتي هناك فتلتمس | مكاني فتشكو ما تحملت من جهد

فردای آن روز سعدی در گذشت وعاشق او نیز بعد از او نماند
وسعدی چنانکه در اصابه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات میباشد
ویکی از آنها سعدی بنت کریز بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیه خالهٔ عثمان بن
عفان است که او را با بن ارجوزه بقبول اسلام تشویق وترغیب مینمود

عثمان یا عثمان یا عثمان | لك الجمال ولك الشان
هذا نبي معه البرهان | ارسله بحقه الديان
فاتبعه لا تغيالك الاوثان

بعد از آنکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد وبافتخار صهریت حضرت رسول
اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نایل آمد سعدی او را با بن منظومه مبارکباد گفت

هدى الله عثمان الصفي بقوله | فارشده والله يهدي الى الحق
فتابع بالرأي السديد محمدا | وكان ابن اروى لا يصد عن الحق
وانكحه المبعوث احدى بناته | فكان كبدر مازج الشمس في الافق
فداءك يا ابن الهاشميين مهجتي | فانت امين الله ارسلت في الخلق

سعده

چنانکه پیش در لغت ربیحه گذشت سعده جاریهٔ ابن رامین واز مغنیات مذکوره
در اغانی است علاوه برخواندن در کتابت هم دستی داشته صالح بن علی از
عمال عباسیه که عم ابو جعفر منصور باشد ودر ایام خلافت ابن خلیفه والی
مصر بوده سعده را بهزار درهم ابتیاع نمود

سعده

بنت عبد الله عمرو بن عثمان از نژادگان امویه است واز بنی مروان یزید بن
عبد الملك او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملك بر بیست هزار

دینار

دینار مهر تو تزویج کرد و این شرح در حرف خاء در لغت حبابه گذشت

سعدة بنت قمامه

بنا بر مسطورات ابن اثیر از زنانی است که در عصر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوده و زنهارا پیشنمازی مینموده بنابر روایت ام سلمه هنگام امامت مقدم بر صفوف ماموین نمی ایستاده بلکه خود هم در صف بوده است

سعدونه

چنانکه در حرف الف در لغت ام سعد گذشت ادیبه ایست اندلسی قرطبی و دختر عصام حمیری که در فضل و علم دارای مرتبت و امتیازی بوده چون قوهٔ حافظه بکمال داشته از پدر و جد خود در ادبیات و سایر علوم روایات نموده است در نفح الطیب مسطور است که از یکی از ادبا سؤالی در باب نعال شریفهٔ حضرت رسول کردند او چون بزیارت آن مشرف شده بود در جواب گفت

سألتم التمثال اذ لم اجد   للثم نعل المصطفی من سبیل

سعدونه ابیات ذیل را ضمیمهٔ این شعر نمود

لعلنی احظی بتقبیله   فی جنة الفردوس اسنی مقیل
فی ظل طوبی ساکنا آمنا   اسقی باکواب من السلسبیل
وامسح القلب به علّه   یسکن ما جاش به من غلیل
فطالما استشفی باطلال من   یهواه اهل الحب فی کل جیل

بعضی نیز این قطعهٔ مشهوره را که بر ابو الفضل ابن العمید وزیر منسوبست بسعدونه نسبت میدهند

آخ الرجال من الاباعد   والاقارب لا تقارب
ان الاقارب کالعقا   رب او اشد من العقارب

سفری بنت یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضی الیمن بوده مشارالیها از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بشمار می آید

وبعفت وصلاح اشتهار داشته است از اجزاء شریفه حدیث جزء ابو القاسم الکوفی را نزد جد خود اسمعیل و برادر خود اسحق خوانده و بعد از آن تدریس کرده در سال هفتصد و بیست و نه در شام اجازه داده وعبدالله بن المحب از او اجازه گرفته سنش از نود تجاوز کرده در سنه هفتصد و چهل و پنج هجری درگذشته است

سکن

جاریه محمود الوراق است که از رجال دولت بنی عباس بوده و برده فروشی مینموده در زهدیات شعر میگفته و فصاحتی داشته و قتی خواست سکن را بفروشد سکن عریضه بمتوکل خلیفه عباسی نوشت و استدعا کرد که او را از محمود بخرد اما چون متوکل پیش مشتری شده بود و سکن ابا نموده این دفعه متوکل عریضه او را پاره کرد سکن نهایت متالم و قصیده تقریبا مشتمل بر بیست بیت مبنی بر تشکی و تاسف گفت و این ابیات از آن قصیده است

ما للرسول اتانی منک بالیاس
احدثت بعد وداد جفوة القاسی
فهبک لو منتی ذنبا بظلمک لی
ماذا دعاک الی تخریق قرطاسی
یا منبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عندی رضاک علی العینین والراس
انی احبک حبا لا لفاحشة
والحب لیس به فی الله من باس

چون در بعضی کتب مزبوره باسم نشوی هم نوشته شده در حرف نون نیز اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکینه بنت الحسین علیه الصلوة والسلم

حضرت

حضرت سکینه سلام الله علیها از نسوان بزرگ اسلام و پردگیان خانهٔ نبوت
و پروردگان حجر عصمت است اشتهار فضایل و مناقب آن افتخار آل ابی
طالب ما بین المشارق و المغارب اکثر است ابن قتیبه میگوید و لها السیرة
الجمیلة و الکرم الوافر و العقل التام و شمس الدین یوسف سبط جمال الدین
عبد الرحمن واعظ مشهور گوید و کانت من الجمال و الادب و الظرف و السخا
بمنزلة عظیمة و قاضی احمد بن خلکان اربلی مینویسد کانت سیدة نساء
عصرها و من اجمل النساء و اظرفهن و احسنهن اخلاقا و محمد بن یعقوب
فیروزآبادی ضبط این اسم را بر خلاف آنچه ما بین العوام اشتهار دارد
بضم سین و فتح کاف نموده است میگوید سکینه بروزن جهینه نام دختر حسین
بن علی علیه السلم است و طرهٔ سکینیه بآن بزرگوار انتساب دارد
ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید سکینه لقب آن حضرت است و نامش
امیمه بوده و بقولی امینه و بقول دیگر امیه ابن خلکان میگوید وی را مادرش
رباب دختر امرء القیس بن عدی بلقب سکینه ملقب ساخت و از محمد بن سائب کلبی
نسابهٔ مشهور نقل است که گفت عبد الله بن حسن بن حسن که همشیره زادهٔ
حضرت سکینه میباشد مکرر از در آزمون از من پرسید که نام سکینه بنت
الحسین چیست گفتم امیمه گفت صحیح است ولی راجح در نظر نگارنده آنکه نام
آن مخدرهٔ کبری امنه بوده و این قول ابو الفرج اصفهانی است روایة
عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب و دلیل رجحان حکایتی است که هم در اغانی
از ابو الحسن مدائنی آورده میگوید ابو اسحق مالکی گفت حضرت سکینه را
که نام شریفش امنه بود مگر یکی از اهل البیت از در گستاخی گفت که یا سکینه
از تو بسی شوخی و شکفتگی بظهور میرسد و از خواهرت هیچ مزاح و سبکروحی
مسموع نیفتاده فرمود همانا این از تاثیر اسم است شما او را بنام جدهٔ مؤمنهٔ
ما فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مسماة ساخته اید و مرا بنام جدهٔ
دیگر که اسلام را در نیافته است خوانده اید و مراد آنحضرت امنه بنت وهب
مادر پیغمبر صلعم بود و از این خبر که امارهٔ صدق و صحت بر آن لایح است

محقق میگردد که اسم مبارک آن بزرگوار امیر بوده است مادر حضرت سکینه
رباب دختر امرء القیس بود و این امرء القیس غیر شاعر مشهور از ملوک عرب
صاحب قصیدهٔ قفا نبك از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر
بر این عقیده اند وی کندی از شعراء جاهلیتن بوده و این کلبی از مخضرمین
محسوب است و اسلام امرء القیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب و در زمان
خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بر کروهی از قضاعه شام که اسلام
آورده بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بشجاعت مشهور بود
و در آستان حمله و اغارت او در بر قبیلهٔ بکر بن وائل در عهد جاهلیت هم کرده
میداشت در یوم فلج که از ایام عرب و جنگهای نامی ایشان میباشد عبارت
است از همان روز غارت امرء القیس از مشایخ بنی کلب بر قبیلهٔ مزبور لاجرم
مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستگی و خویشاوندی
وی با دودمان رسالت رغبت فرمود در همان هنگام که امرء القیس اسلام پذیرفته
و لوای امارت قضاعهٔ شام گرفته بود و میرفت حضرت امیر المؤمنین با حسنین
علیهم السلام از دنبال او در رسید و بدست مبارک جامه اش بگرفت و فرمود
ای عم منم علی بن ابی طالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من
میباشند از دختر پیغمبر و ما در دامادی تو میل و رغبت فرموده ایم و
امرء القیس را از سعادت طالع و حسن اتفاق سه دختر بخانه بود پس روی
بآن بزرگواران کرد و گفت قد انکحتك یا علی المحیاة بنت امرئ القیس و
انکحتك یا حسن سلمی بنت امرئ القیس و انکحتك یا حسین الرباب بنت
امرئ القیس عز الدین ابن اثیر جزری در کامل میگوید امیر المؤمنین علیه السلام را
از محیات دختر امرء القیس دختری در وجود آمد و هم بکودکی در گذشت
بالجمله حضرت سکینه از این رباب دختر این امرء القیس است و سید الشهداء
ارواحنا له الفداء سکینه و مادرش را بسیار دوست میداشت بحدی
که آن بزرگوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب
اعتراض و عتاب این سه شعر مشهور را بنظم آورده است

لعمرك انني لاحب دارا   تكون بها سكينة والرباب
احبهما وابذل جل مالي   وليس لعاتب عندي عتاب
فلست لهم وان عابوا مطيعا   حيوتي او يغيبني التراب

از مالك بن اعين روايت است كه گفت از سكينه بنت الحسين عليهما السلام شنيدم كه ميفرمود عم بزرگوارم امام حسن صلوات الله عليه بود كه بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را در جواب گفت شمس الدين قرغلي اشعار مزبوره را باندك اختلاف نقل نموده است ميگويد رباب دختر امرء القيس زوجه حسين بن علي ع كه مادر سكينه بنت الحسين است در ميان اسيران بود و حسين عليه السلام رباب را بشدت دوست ميداشت و در حق وي شعرها دارد از آنجمله اين سه بيت است

لعمرك انني لاحب دارا   تحل بها سكينة والرباب
احبهما وابذل فوق جهدي   وليس لعاذل عندي عتاب
ولست لهم وان عتبوا مطيعا   حيوتي او يغيبني التراب

لام لهم بر اين روايت تقويه است بر روايت سابق صله وعلى الروايتين هر دو ضمير مجرور و دو مرفوع راجع بجمع عاتبين يا عاذلين مستنبط از نكره واقعه در سياق نفي و حيوتي مفعول فيه واو بمعني الى ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معني بيت اول ميگويند حضرت ابي عبد الله ميفرمايد بهر خانه و كاشانه كه سكينه نام و رباب نام باشد من آنخانه را دوست ميدارم و اين صحيح نيست چه اراده معني عام ذكر علم الاشخاص و تكلف استخدام در ضمير احبهما لازم ميايد بدون هيچگونه ضرورت وهم در حق سكينه و رباب است بيت مشهور ديگر آنحضرت كه فرموده

كان الليل موصول بليل   اذا زارت سكينة والرباب

چون رباب براى صله ارحام و احباب ميرفته است و دختر سكينه را نيز همراه ميبرده و مفارقت و انتظار ايشان موجب ضجرت خاطر مبارك

حضرت

حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه میکردیده است این بیت را فرموده
و اساتید فن شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت
مشحون را بسیار پسندیده اند

همانا حضرت سکینه سلام الله علیها از غزارهٔ بلاغت و ملکهٔ فصاحت نصیبهٔ
عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر شناسی که صناعت نقد شعر میگویند
از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچندین روایت بنظر
رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آنعصر نتایج طبع خود را
بخاطر شریف آنحضرت عرضه میداشتند و به انتقاد و داوری آن بزرگوار
متقاعد میگشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب روایت کرده است که گفته
کانت سکینة عفیفة سلمة برزة من النساء تجالس الاجلة من قریش و تجتمع
الیها الشعراء و کانت ظریفة مزاحة در تذکرة الخواص است که و کانت
تاوی الی منزلها الادباء و الشعراء و الفضلاء فتجیزهم علی مقدارهم
و از هشام بن محمد منقول است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء
لتمایز بینهم و کانوا یرضون بحکمها لما یعرفون من ادبها و بصارتها بالشعر
الغرض نوبتی چنان افتاد که جمعی از صنادید سخنوران صدر اسلام
و مشاهیر امراء کلام که از آنجمله بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل
بود بر سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع گردیدند و همی خواستند
که آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجالهٔ خاطر بفرماید و
اشعر ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر همه مقدم است بتصدیق وی معلوم
گردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشرف مرآی
مطهر و مسمع مقدس را بار نیافته بودند تا یک روز بربارگاه بنشست
و پرده از پیش روی وی فرو هشته شد و از کنیزان خاصه یکی که بر تربیت
و توجه آن مخدره عظمی راویهٔ اشعار و حافظهٔ اخبار بود و کمالی فایق و
جمالی رایق داشت بیرون آمد و شعرا را احضار کرد و موقف کریم آنحضرت
جائی بود که آنجماعت را می دید و سخن ایشان می شنید پس آن جاریه از جانب

مولاء بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت آیا از شما فرزدق کدام است ابو فراس بپاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت آیا توئی گوینده این شعر که

هما دلتانی من ثمانین قامة   کما انحط باز اقتم الریش کاسره

فلما استوت رجلای بالارض قالتا   احی یرجی ام قتیل نحاذره

(یعنی آن دو زن پس از آنکه من بکام خویش رسیدم و توشهٔ وصال برگرفتم از آن بلندی که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود آوردند چنانکه باز شکاری از فراز بنشیب آید و چون هر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در باز پرسش ندا دادند که آیا فرزدق زنده است تا امیدوار بگردیم یا کشته تا برحذر بوده باشیم) راوی گوید فرزدق در جواب جاریه گفت بلی این شعرها از من است گفت چرا سرّ پوشیده را فاش ساختی و راز نهان را آشکار کردی و بر روی کار خویشتن با محبوب پرده نپوشیدی این هزار دینار بستان و بخانه خویش باز گرد (هزار دینار آن زمان از هزار تومان حالا اجبالی بیشتر بوده است) پس آن جاریه بحضور سیدهٔ بزرگوار باز گشت و حالی مراجعت نمود و گفت آیا از شما جریر کدام است جریر جواب داد که ها انا ذا گفت آیا توئی صاحب این بیت که

طرقتك صائدة القلوب ولیس ذا   حین الزیارة فارجعی بسلام

(یعنی شبانه ای جریر تو را دلبر بر آمد و او را نپذیرفتی و گفتی که این ساعت زمان دیدار نیست بسلامت باز گرد) جریر گفت نعم یا هذه این بیت از من است گفت اگر چه عاشق عفیفی اما مردی بس ضعیفی چرا از راه نیاز فراز نیامدی و دست دوستی که قدم رنجه کرده بود نگرفتی و در کمال پارسائی سخنان آشنائی نراندی و از دفتر آشنائی شرحی بروی نخواندی هم این هزار دینار بستان و راه وطن بگیر پس دیگر باره بحضور اطهر مولات مسلمین و مسلمات در آمد و در وقت باز آمد و گفت کثیر صاحب عزه از شما کدام است کثیر عرض نمود که ها انا ذا گفت آیا توئی خداوند این شعر که

یقر بعینی ما یقر بعینها   واحسن شیء ما به العین قرت

(یعنی)

(یعنی هر انچه چشم عزّه را خنك میسازد و خاطر شرا خرسند میدارد من نیز همان را دوست میدارم و آنچه چشم را خنك نماید و دل را خوش کند بهترین چیزهاست) کثیّر گفت بلی این شعر از من است گفت هیچ امری خاطر عزّه را نوازنده تر و دلش را شاد سازنده تر از نزدیکی با وی نیست آیا نیز تو چیزی و مثل آنی این یکهزار دینار بستان و قدم رنجه دار و دیگر باره برفت و باز آمده گفت نصیب کیست پاسخ داد کر ها انا ذا گفت توئی گوینده این شعرها که

من عاشقین تراسلا و تواعدا حتّی اذا نجم الثّریّا حلّقا
باتا بانعم لیلة و الذّها حتّی اذا وضح الصّباح تفرّقا

(یعنی از دو عاشقی که بیکدیگر کس فرستادند و میعاد نهادند تا وقتیکه ستاره پروین روبالا بالها کشود بخوشترین و لذیذترین شبی زمان گذرانیدند و چون صبح بدمید از هم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت قبحك الله چرا گفتی تفرّقا از هم جدا شدن آیا نه مستلزم بهم چسبیدنست برای پیکر شریف عشق خرقهٔ تهمت بجای کسوت عفاف از چه اوردی و ابروی خوبی را چرا بردی کاش می گفتی تعانقا تا داماه شایبه شهوت را می بستی و رشتهٔ نفسانیت را می گسستی انگاه حسب المعهود بموقف جلالت ان اختر برج رسالت مشرف شد و باز مراجعت جست و گفت جمیل کدام است جمیل جواب داد که اینك منم گفت خاتون من تورا اسلام میرساند و اظهار تلطّف مینماید و میفرماید همی اشتیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این شعرهای تو شنیده ام که

فیا لیت شعری هل ابیتنّ لیلة بوادی القری انّی اذا لسعید
لکلّ حدیث بینهنّ بشاشة و کلّ قتیل بینهنّ شهید

(یعنی نمیدانم آیا دیگر شبی در منزل وادی القری بیتوته نصیب خواهد شد البتّه از اتّفاق چنین وقت نیکبخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است و هر کشته را در آنخاك مقام شهیدان پاك است)

سیدهٔ من پیغمبر ما بجزاك الله خیراً کرد و ستادیے خود تا از هر خیال ناسزاوار
خالص و دیار سائے متمحض ساختے و صحبت ما پردگیان را بصیغۀ جز تازه روئے
و شادمانی نشود بے و برای کشتگان کوی ما سعادت شهادت که نتیجهٔ عشق
عفیف است قائل گردید تو را بر جمله اقران تقدم و رجحان است قد حکمنا لك
علی الجمیع این چهار هزار دینار بپذیر و مکرمهای خانهٔ خویش پیش بگیر
تفصیل این محاکمه و انتقادات چنانکه اشارت شد بر انحاء مختلف روایت
کرده‌اند حتی در بعضی بجای شعراء مذکور حفظه و راویهای ایشان مسطور افتاده
و ما از آنها صورت مزبوره را التقاط و انتخاب نمودیم

از جمله حکایات حضرت سکینه با شعراء طبقهٔ تابعین آنکه وقتی آن بزرگوار عروة بن
اذینه را بدید و عروه از اعیان علماء عصر و از صلحاء سالکین بود و اشعار نغز
میسرود پس با وی فرمود توئی صاحب این شعر

اذا وجدت اوار الحب فی کبدی — اقبلت نحو سقاء الماء ابترد
هبنی بردت ببرد الماء ظاهره — فمن لنار علی الاحشاء تتقد

(یعنی چون سوزش عشق را در جگر خویش احساس میکنم بسوی مشك آب میشتابم
و با آب تسکین آن حرارت میجویم گرفتم که با خنکی آب ظاهر بدن را تبرید کردم
آیا کیست تا شعلهٔ درونی را که همی زبانه میکشد کفالت تسکین و اطفا نماید)
عروه عرضه داشت که بلی این شعر از من است پس حضرت سکینه دیگر باره فرمود

توئی صاحب این شعر

قالت وابثثتها سری فبحت به
قد کنت عندی تحب الستر فاستتر
الست تبصر من حولی فقلت لها
غطی هواك وما القی علی بصری

(حاصل مراد آنکه چون راز و نیاز در حضرت دوست آغاز کردم و در کردن نهانی
فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا بنهفتن عشق و پوشیدن سر میفرمودی آیا
رقیبان را از بیگانه و خویش در پس و پیش نمی‌بینی گفتم شوق و شیفتگی تو و حالتی

که از شور عشق بر من میرود چشمم بگرفت و پردهٔ غفلت نه ذهول شنید بوشانید عروه عرضه داشت که بلی این شعرها هم از من است حضرت بجمع جواری خویش که در حوالی مشغالیش صف زده بودند اشارت کرده فرمود اینها همه آزادند اگر این شعرها از دل بعشق و خاطر گرفتار برآمده باشد کنایت از آنکه عروه را با همه مقام علم و زهد و صلاح و تقوی در این تغزلها خاطر گرفتار دلکشی و دلربودهٔ لولی وشی بوده است نه آنکه محض اظهار فضل و اقتضاء طبع این شعرها سروده چنانکه رب المتغزلین شیخ مصلح الدین طیب الله فاه وعطر ثراه فرموده که

هم بود شوری درین سر بی خلاف   کاینهمه شیرین زبانی میکند

هم از اشعار عروة بن اذینه که بسمع حضرت سکینه رسیده بود این چند بیت است که در رثاء برادرش بکر بن اذینه گفته است

سری همی وهم المرء یسری	وغاب النجم الا قید فتر
اراقب فی المجرة کل نجم	تعرض او علی المجراة یجری
لهم ما ازال له قرینا	کان القلب ابطن حر جمر
علی بکر اخی ولی حمیدا	وای العیش یصلح بعد بکر

(حاصل آنکه اندوه من شبانه در حرکت آمد و اندوه مرد شب روی میکند بر حالتی که پروین قریب بغروب بود هر اختری را که پیش می آمد و با بر مدار خویش میرفت من همی دیده بانی میکردم و این شب بیداری و ستاره شماری از جهت غمی بود که همی با آن قرینم چنانکه گوئی دل را سوز جمرهٔ آتش در درون است و این غصه و غم بر بکر برادرم میباشد که سعیدا از زیست و حمیدا درگذشت و کدام عیش بعد از بکر نکو است)

آورده اند که چون حضرت سکینه این شعرها بشنود فرمود این بکر کدام است که برادرش عروه هر عیش را بعد از وی ناگوار دانسته است خدمتگذاران بکر را بنشان تعرفه همیکردند پس فرمود این بکر بلکه همان مرد لک سیاه فامی است که بر ما همی بگذشت عرضه داشتند که آری بکر همان است فرمود طاب بعده کل شیء حتی الخبز والزیت یعنی پس از مرگ او هر عیشی گوارا و هر چیزی پاکیزه و نکو است

ونیکو است حتی تا بی که او امشرو وغن زیتون باشد

محمد بن سلام گفته است حضرت سکینه بی مزاح و سبکروح بود وقتی از زنبوری بر جسد مبارکش گزند آمد چون مادرش رباب ملتفت حال وی شد بانگ زد که هان ای سیدة من تو را چه افتاد در جواب گفت لسعتنی دبیرة مثل الأبرة او جعتنی قطرة یعنی مرا زنبوری باندازهٔ سوزنی بگزید و گمگی بدرد آورد از یحیی بن سلیمان بن حسین منقول است که گفت حضرت سکینه بنت الحسین در ماتمی حضور داشت یکی از دختران عثمان بن عفان هم در آنجا بود دختر عثمان ار در افتخار گفت انا بنت الشهید حضرت سکینه خاموش بود تا وقت اذان رسید همین که مؤذن بانگ اشهد ان محمدا رسول الله بر کشید سکینه فرمود هذا ابی او ابوك عثمانیه از مفاخرت اظهار ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابدا

وهم از کلمات بلاغت آیات آن مخدرهٔ عظمی است که فرموده ادخلت علی مصعب و انا احسن من النار الموقدة فی اللیلة القراء یعنی مرا بشرط زنی بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالتیکه من از آتشی که در شب سرد افروخته باشند نیکوتر بودم وهم اینمضمون فصاحت مشحون از آن سلالهٔ خاندان عصمت وجلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را مروارید پوش ساخته و به پیرایه بسیار آراسته بود فرمود ما البستها ایاه الا لتفضحه یعنی مروارید بروی نپوشانیدم مگر برای آنکه مروارید را مفتضح کند و رسوا سازد کنایه از آنکه دانه های مروارید بر دوش و بر این دختر مانندهٔ اختر است که از قران آفتاب در تاب فته احتراق پذیرفته باشد علی التقریب این مضمون مسطور است این شعر مشهور

بزیور ها بیارایند وقتی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

این دختر را حضرت سکینه سلام الله علیها بقولی از مصعب بن زبیر داشته و آن مخدرهٔ عظمی نام مادر خود رباب را بروی گذاشته بوده است

وچون مصعب بقتل رسید برادرش عروة بن زبیر ترکهٔ مصعب را حیازت
کرد و رباب را با آنکه هنوز صغیره بود برای پسر خود عثمان بن عروة بن زبیر
عقد بست پس مشار الیها بکودکی درگذشت و عثمان ده هزار دینار از مال
او بمیراث گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر لباب بوده نزد ابن
مسکویه و کانت قد ولدت من مصعب ابنة سمتها اللباب و کانت فائقة الجمال
لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی آخره
و صاحب تذکرة الخواص اسم دختر مصعب را از سکینه علیها السلام فاطمه
مینویسد و بقول دیگر حضرت سکینه آن دختری را که جواهر و لؤلؤ میپوشانید
از شوی دیگر که عبدالله بن عثمان خزامی بوده است داشته قول اول از
زبیر بن بکار است و قول ثانی از شعیب بن صخر و کیف کان حضرت سکینه
سلام الله علیها را چند مزاوجت اتفاق افتاده و در عدد ازواج و ترتیب
ایشان در میان رواة اخبار و نقلهٔ آثار اختلاف بسیار است از الجمله
بعضی حضرت حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از ازواج
وی داشته اند و دیگر برادر صلبی حسین اثرم عبدالله بن الحسن سلام الله
علیهما را و دیگر برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند و همانا معلوم
متأخر بمقطوع نزد نگارنده آنست که آنحضرت را در دو شوهر یکی از بنی
عمزاده گرفته اند زبیر بن بکار صاحب کتاب انساب عبدالله بن الحسن را
معین کرده است و گفته تزوجت سکینة بنت الحسین علیه السلام عدة ازواج
منهم عبدالله بن الحسن بن علی و هو ابن عمها و ابو عذرتها و بعد از عبدالله بن
حسن مصعب بن زبیر را نام برده آنگاه عبدالله بن عثمان خزامی را اگر بقولی
آن دختر سابق الذکر را حضرت سکینه از وی داشته و بعد از عبدالله خزامی
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر شوهر دوم خواهرش حضرت فاطمه بنت
الحسین سلام الله علیها را هم بقول ابن بکار مزبور دو شوی دیگر آن حضرت که
علقه ما بین وی و ایشان فقط بعقد انحصار یافته و هر دو قبل البناء علیها
طلاق گفته اند بعد از ازواج اربعه مشار الیهم بوده اند و از صلح بن حسا

روایتاست که گفته‌اند ان سکینة کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلك زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثنا الیه ابلغ من حمقك ان تبعث الی سکینة بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم تخطبها فامسك عن ذلك الی اخر الخبر و در تاریخ از محمد بن سلام نقل نموده است که گفته‌اند ان اباعذرها عمر بن الحسن بن علی علیهم السلام ثم خلف العثمانی ثم مصعب بن الزبیر ثم الاصبغ عبد العزیز بن مروان و ابن اصبغ در ان وقت خدیو مصر بود و حضرت سکینة از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الاصبغ را بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کابین قرار داد چون عمش عبد الملك بن مروان که خلیفه عصر بود ماجری بشنود بر برادرزاده از ازدواج حضرت سکینة بخل ورزید و او را در میان ایالت مملکت مصر و ان مزاوجت مخیر ساخت اصبغ ناچار طلاق حضرت سکینة داد و وقت نکاشته کسیل داشت

و مصعب بن زبیر آن مستوره کبری را بحکم گرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی تجاوز الله عن سیئاته در روایت غیر ابن قتیبه چنین می اورد که و اول من تزوجها مصعب بن الزبیر قهرا و هو الذی ابتکرها ثم قتل عنها و قد ولدت له فاطمة

اورده اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که او را مردم امیر المؤمنین و خلیفه عهد میدانستند ایالت داشت که حضرت سکینة را خواستاری کرد و یک ملیون درهم بصداق وی داد و بروایت سبط مشار الیه کابین ان بزرگوار ششصد هزار بود و او را برادر بزرگوارش حضرت امام علی بن الحسین صلوات الله علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن عثمان گفته است که هم حضرت علی بن الحسین ع خود ان معظمه جلیله را بسوی مصعب بن زبیر حمل داد و مصعب بپاداش این مکرمت کبری که از حضرت علی بن الحسین ع نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار بتقدیم حضور پر نور امام علیه السلام کرد

زبیر بن بکار صاحب انساب قریش میگوید ان عبد الله بن الحسن زوجها کان

نکحتْ اباجعفر و امّه بنت السّلیل بن عبد الله البجلی اخی جریر بن عبد الله ثمّ خلف علیها مصعب بن زبیر زوّجها ایّاها اخوها علیّ بن الحسین و مهرها مصعب الف الف درهم قال مصعب و هو شیخ الزبیر بن بکّار و حدّثنی مصعب بن عثمان انّ علیّ بن الحسین اخاها حملها الیه فاعطاه اربعین الف دینار

و مصعب بن زبیر ما بین حضرت سکینه بنت الحسین و بین عایشه بنت طلحه بن عبید الله جمع کرده بود و این دو را که عقیلتی قریش می گفتند با هم در حبالهٔ نکاح داشت و حضرت سکینه بمقتضای رسمی که ما بین دو ضرّه متعارف است عایشه را ذات الاذنین میخواند کنایت از آنکه گوش عایشه هر یک از زرهی به اندازهٔ دو گوش است و در برخی از اخبار و آثار تصریح شده است که در میان حضرت سکینه تا زید بن عمرو بن عثمان نیز بطلاق تفریق شد مثل اصبغ بن عبد العزیز بن مروان این تطلیق بحکم عبد الملک بن مروان خلیفه اموی بود چنانکه سابقاً گفتیم و آن تفریق به اشارت پسرش سلیمان بن عبد الملک که هم از خلفای بنی امیّه است و قولی هم دیده شده که اوّل ازواج سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما اصبغ بن عبد العزیز بود و هم جماعتی از مورّخین و روات صدر اوّل تصریح کرده اند که حضرت سکینه را پسری بود که او را قرینی گفتند چنانکه در وفیات ابن خلکان است و باقرین چنانکه در اغانی ابو الفرج است و با فریر چنانکه در تذکرهٔ سبط ابن جوزی است هر دو شیخ شمس الدّین یکی در وفیات الأعیان و دیگری در تذکرة الخواص تصریح کرده و اتّفاق نموده اند که این پسر را حضرت سکینه از عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام که از اعیان قریش است داشته و عبد الله مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکره میگوید اصل اسم این پسر عثمان بود که نام پدر پدرش بوده باشد و بلقب قرین مشهور گردیده و امّا ابن الکلبی نسّابه چنانکه ابو الفرج نقل مینماید گفته است که عثمان نام پسر حضرت سکینه از زید بن عمرو بن عثمان بود که شوی دیگری است آنحضرت را و عثمان مذکور بلقب قرین خوانده میشد بارے تعدّد ازواج آنحضرت و ترتیب ایشان چنانکه نقل نمودیم اختلافی است شدید و ازواج

در نظر نگارنده آن است که آنحضرت در یوم الطف در سن زنان بوده و شوهر داشته است چرا که در باب مادر او را چنانکه ابو الفرج و ابن اثیر و غیرهما گفته‌اند حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از امرء القیس برای فرزند بزرگوار خود خطبه و تزویج فرموده است و این خواستاری و پیوستگی را نوشته‌اند که در خلافت عمر بن الخطاب بوقوع رسید بالفرض اگر گوییم که این امر در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخانه امام علیه السلام آمده باشد بسی مستبعد است که در مدت متمادی از وی نژادی نشده باشد الا نزدیک اواخر عمر شریف امام صلوات الله علیه پس ظاهر حال موافق قاعده تناسب ازمان و مطابق طبیعت معهوده عالم آن است که حضرت سکینه سلام الله علیها مقارن وقعه کربلاء از جمله زنان بزرگ اهل البیت بوده چنانکه از خطاب مبارک امام علیه السلام که فرموده است یا خیرة النسوان نیز این معنی روشن و هویدا میباشد

و آن خطاب در این اشعار است

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی — منک البکاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة — ما دام منی الروح فی جثمانی
فاذا قتلت فانت اولی بالذی — تأتینه یا خیرة النسوان

و این اشعار را بعضی از امام علیه السلام نمیدانند میگویند زبان حال است از جانب آنحضرت و شیخ جلیل فخر الدین طریحی در مقتل مشهور بفخری قصیده نقل نموده است و اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اگر چه احتمال التضمین میرود بهر حال راجح در نظر نگارنده آن است که آنحضرت مقارن وقعه طف در سن نسوان بوده و شوی وی نیز در آن تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه در غالب آثار تصریح گردیده است و شوی خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسین در همان وقت برادر حضرت عبد الله حسن مثنی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه و اهل سنت مذکور و مسطور است که حسن بن حسن خود برسم معهود آن روزگار بحضور عم بزرگوار حضرت ابو عبد الله ارواحنا فداه مشرف شد و یکی از عم زادگان را خواستگاری کرد حضرت ابو عبد الله فرمود ای برادرزاده من از تو همی

در انتظار این اظهار بودم از دو دختر عمت فاطمه و سکینه خود یکی را اختیار میکن
حسن مثنی رضی الله عنه فاطمه را برگزید و امام علیه السلم فاطمه را بعقد وی در آورد
و از اینجاست که میگفته اند ان امرءة مردودتها سکینة لمنقطعة القرینة و در روایت
عبدالله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلم فرمود هرکدام که خواهی اختیار
میکن حسن بن حسن از شرم در تاب رفت و جواب نراند پس امام علیه الصلوة و
السلام خود فرمود قد اخترت لک فاطمة بنتی اکثرهما شبها بامی فاطمة علیها السلم
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی از فصول المهمه ابن الصباغ
صورت مجلس این خطبه را بروجهی لطیف که امارات صحت و قبول و مناسبات
شان عترت رسول صلعم مطوی و مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن
مثنی از عمش خطبه نمود و عرضه داشت که تو خود ای عمّ بزرگوار یکی از ایشان را
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را برگزیدم که او بمادرم زهراء
شبیه تر افتاده تا سکینه اما در دین همه شب در قیام است و هر روز در صیام
و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلد برین و اما دخترم
سکینه او را همه احوال در مشاهده حضرت ذوالجلال مستغرق است و زنی که
حالت استغراق مع الله بر اوقات وی مستوعب و محوش بر صحو غالب بوده باشد
مرد را نشاید عبارت منقوله در مشارق عینا چنین است و اما سکینة فغالب
علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انتهی شیخ علی حمزاوی میگوید و غیر
واحدی از علماء گفته اند که حضرت سکینه بحباله پسر عمش عبدالله بن حسن در رفت
و عبدالله در یوم الطف بشهادت رسید و سکینه را بعد از وی اختیار چند
شوی دیگر اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابوعبدالله ارواح العالمین فداه خود هر دو دختر نیکو اختر را
بحسن و عبدالله برادرزادگانش تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی به
اتفاق جمیع افاضل ارباب مقاتل وغیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت
و در جرگه شهیدان بیفتاد و چون سرها را بحکم عمر سعد از ابدان جدا میکردند

در روی احساس حیات نمودند خالش اسماء خاضر سپاه اعداء الله بود از عمر بن سعد
تمنای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز گذاردو او حسن را معالجه نمود و سالها
آن بزرگوار با فاطمه بنت العمّ زندگانی کرد تا بمدینه الرّسول درگذشت و حضرت
فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مثنّی با عبد الله بن عمرو بن عثمان ازدواج
اتّفاق افتاد و محمّد دیباج عثمانی که منصور ابو الدوانق سرش را برید و بخراسان
فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمّد دیباج با عبد الله محض برادر از بطنی
میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتّفاق که برای شوهر حضرت فاطمه
افتاد نیفتاد لاجرم در کربلا بسعادت شهادت فایز گردید و چون یک دو
سه سال بیش نگذشت که دست بنی امیّه از مدینه کوتاه گشت و از فوت یزید
علیه اللّعن الشّدید کار عبد الله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و یثرب
و عراق و فارس بامامت و خلافت وی بر اصطلاح آن عهد اذعان آوردند
و بر همه جا غیر از شام تسلّط تام بهم رسانید و برادرش مصعب را بر بصره و تمام
خطّی که از سمت ایران تابع آنجا بود برگماشت مصعب در چنین زمان استیلا
حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب آن بانوی کبری را
در حبالهٔ نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیریان شکست یافت و عبد
الملک مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه
در شرح عبد الحمید بن ابی الحدید بر کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است
در عراق بود عبد الملک او را بتصریح شمس الدّین سبط بن الجوزی صاحب
تذکرة الخواص و تاریخ اخبار الزّمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگاری
او را ردّ کرد و فرمود ابعد ما قتل ابن الزّبیر لا والله لا کان هذا ابدا آنگاه
در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیّه بر امر امّت غالب آمدند و مصر از جانب
عبد الملک ببرادر زاده اش اصبغ بن عبد العزیز تفویض گردید حضرت
سکینه را در حبالهٔ ازدواج کشید و قبل الملاقات تفریق افتاد بنقریبی
که اشارت رفت تا اینجا آثار با اخبار و روایات با امارات و حدس
غالب بانضمام صائب موافقت مینماید و در مابقی احوال سعادت مآل اختصار

قرین اعضال و اشکال است و قرائن نه بر عدد سایر ازواج میتوان اقامه نمود
و نه بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصنیف ابن ابی الحدید معتزلی معلوم میگردد که حضرت سکینه
در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملک بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی
مصعب بعد از آنکه برای جنگ از بصره بکوفه آمده بود اولاً شعری چند بسکینه
نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کس فرستاده آن مستوره عظمی را از
بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعینها این است

کتب مصعب الی سکینة بنت الحسین و کانت زوجته لما شخص الی حرب عبد الملک
وهو بالکوفة بعد لیال من فراقها

وکان عزیزاً ان ابیت وبیننا   حجاب فقد اصبحت منی علی عشر
وابکاهما والله للعین فاعلمی   اذا ازددت مثلیها فصرت علی شهر
وانکی لقلبی منهما الیوم اننی   اخاف بان لا نلتقی آخر الدهر

حاصل مضمون اینکه اگر شبی بسر میبردم در حالتیکه پرده در میان من و تو حایل
بود بر من بسی گران مینمود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من
بسمت دشمن حرکت کنم و دو چندان این مسافت حایل گردد ده روز دیگر
خواهد بود بر این دوری ما بیفزاید یکماه راه جدائی حاصل شود البته
چشم ما آن مسافت از این مسافت بیشتر بگریاند و سرشک دیده را سرشارتر
بگرداند و از این دو حالت بیشتر این اندیشه دل را مجروح میسازد که
بیم دارم که دیگر دیدار اصلاً میسر نشود و جدائی ما تا باخر دنیا بکشد
آنگاه میگوید

ثم ارسل الیها واشخصها فشهدت معه حرب عبد الملک

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه که فدخل (ای مصعب) علیها
(ای سکینة) یوم قتل وقد نزع ثیابه ثم لبس غلالة و توشح بثوب واحد وهو
مختضن سیفه فعلمت انه غیر راجع فصاحت واحزناه علیک یا مصعب فالتفت
الیها وقال ان کل هذا لی فی قلبک قالت وما اخفی اکثر قال لو کنت اعلم هذا

لکان لی

لکان لی ولك شان

یعنی مصعب در همان یوم قتل خود بر سکینه وارد گردید بصورتی که سلاح جنگ یکجا برکنده از لباس فقط بجامه که در زیر زره میپوشند اکتفا کرده و جامه دیگر بکمر بسته و شمشیر خود را زیر بغل زده بود حضرت سکینه از مشاهده آن هیئت دانست که مصعب بر آن آهنگ بجنگ میرود که باز نگردد پس در حال صیحه برکشید که واندوها بر تو ای مصعب مصعب چون نعره سکینه شنید گفت ایا این همه مهر من در درون تو نهفته بود فرمود آنچه هنوز بروز نیافته بیشتر است گفت اگر حب تو را با خویشتن باینمقام میدانستم هر آینه از من و تو داستانی بروز کار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته گشت حضرت سکینه این شعرها بسرود

فان تقتلوه تقتلوا الماجد الذی یری الموت الا بالسیوف حراما

وقبلك ما خاض الحسین منیة الی القوم حتی اوردوه حماما

ما مصدریه است وخطاب بر سبیل التفات از غیاب با مصعب کما فی قوله عز من قائل ایاك نعبد مقصود آنکه فضیلت عظمای اباء ضیم و منقبت کبرای اختیار قتل بر مذلت را پدرم حسین علیه السلام پیش از تو دریافت و این سنت کریمه و سیره شریفه را آن بزرگوار تاسیس فرمود هانا مصعب بن زبیر خود در اینمقام انشاد کرده است

وان الاولی بالطف من آل هاشم تواسوا فسنوا للکرام التاسیا

و اینکه خطبه و تزویج رباب در زمان عمر بن الخطاب بوده است ابو بکر خطیب صاحب تاریخ بغداد که از امهات تواریخ مشهوره اسلام معدود میگردد نیز تصریح نموده

در کتاب نور الابصار شبلنجی در فصلی که برای ذکر مناقب سیده سکینه بنت الحسین ع منعقد ساخته بدینعبارت مذکور است که امها الرباب بنت امرء القیس بن عدی بن اوس الکلبی کان نصرانیا فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی له برمح وعقد

له على من اسلم بالشام من قضاعة فنولّى قبل ان يصلّى صلوة وما امسى حتّى خطب اليه الحسين ع بنته الرّباب فزوّجه ايّاها فاولدها عبد الله وسكينة رضى الله عنهم نقله الخطيب البغدادىّ

انكلام خطيب بغدادى معلوم ميگردد كه عبد الله بن الحسين حضرت سكينه را برادر اعيانى بوده است و اين نكته در بعضى از تواريخ ديگر نيز مصرّح بها است صاحب ارشاد ميفرمايد و سكينة بنت الحسين ع و امّها الرّباب بنت امرء القيس بن عدى الكلبيّة و هى ايضا امّ عبد الله بن الحسين ع و از اينكه حضرت سيّد الشهدا ارواحنا له الفداء بكنية ابو عبد الله كفته ميشود چنان مستفاد ميگردد كه همانا عبد الله مذكور اكبر اولاد ذكور بوده است كه كنيت مبارك انحضرت از اسم او اشتهار گرفته و اينكه صاحب كتاب ارشاد بصغر سنّ حضرت عبد الله در كربلا تصريح كرده و او را شهيد ثالثهم مشهور دانسته است و از بيست و چهار محقّقين از متاخّرين شنا يبن و غيرهم در تعداد اولاد حضرت ابو عبد الله ع تصريح مينمايند كه انحضرت را شش ذكور در وجود آمد عبد الله و علىّ الاكبر و اين هر دو روز عاشوراء برخا ليكه مشغول جهاد بودند بشهادت رسيدند و آنكه هدف تير شد غير ايشان است چنانكه صاحب بغية الطّالب لمعرفة اولاد على بن ابى طالب ميگويد امّا علىّ الاكبر و عبد الله فاستشهدا مع ابيهما بالطّفّ و علىّ الاوسط اصابه سهم يومئذ فمات و علىّ الاصغر زين العابدين و محمّد و جعفر وماتا فى حيوة ابيهما پس نام آن فرزندى كه در ميان جنگ آماج خدنك شد على بوده است نه عبد الله و عبد الله برادر صلبى و بطنى حضرت سكينه حامل اسلحه بوده و مثل حضرت علىّ بن الحسين الشهيد در ركاب مبارك امام عليه السلام فريضه جهاد ميگذارده است كه بسعادت شهادت فايز گرديده و از اينجا نيز اعتضادى كه برسن حضرت سكينه را در يوم الطّفّ بهم ميرسد پس در اينكه حضرت سكينه مقارن واقعه كربلا بسنّ نسوان بوده بلكه شوى داشته براى متتبّع مطّلع جاى شبهه نيست بلكه در اينكه بخصوص عبد الله بن الحسن شوى انحضرت بوده هم نبايد تامّل داشت ولى آيا جشن عروس و رسم زفاف در ميان حضرت سكينه

وحضرت

وحضرت عبد الله بن الحسن واقع گردید یا این اتفاق نیفتاده عبد الله
بشهادت رسید الظاهر المصرح به فی بعض العبائر شق ثانی است
صاحب نور الابصار میگوید وفی درر الاصداف کانت سکینة رضی الله
عنها من الجمال والادب والفصاحة بمنزلة عظیمة وکان منزلها مألف الادباء
والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن علی ع فقتل عنها بالطف
قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم و
حملها الیه علی بن الحسین ع فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب وکانت
تلبسها اللؤلؤ وتقول لما البستها ایاه الا لتفضحه ونگارنده را هیچ شک نیست
در اینکه داستان عروسی قاسم بن الحسن وفاطمه بنت الحسین ع که از مشهورات
بلا اصل است وعلامه مجلسی علیه الرحمة با همه تتبع واحاطه تخریج وتصحیح آن
نفرموده ومحققین از علماء متاخرین منع شدید از مذاکره آن میکنند
اشتباهی است بمسئله مزاوجت حضرت سکینه وعبد الله بن الحسن
وعدم اتفاق عرس وشهادت زوج قبل الزفاف حسبما یقضی به الحدس من
ذوی الاستقامة والانصاف

واز اخبار حضرت سکینه که از آثار علو همت است آنکه سفیان ثوری در مناقب
حضرت سید سجاد علیه السلام گفته است علی بن الحسین ع برای حج یا عمره از
مدینه بسمت مکه برآمد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از اذوقه سفر
سفرهٔ ساخته که یکهزار درهم صرف آن کرده بود وآن را نزد برادرش علی فرستاد
ولی آن بزرگوار همینکه بظهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تمام
از هم بپراکندند وبر فقرا ومساکین بخش نمودند

ودیگر از اخبار بزرگی وشکوه وی آن است که سفیان بن حرب گفته سکینه بنت
الحسین را در موسم دیدم که از مناسک حج برمی جمار مشغول بود همینکه شش
جمره بیفکند هفتمین از دستش بزمین افتاد وآن خاتون بزرگوار از برداشتن
سنگ دیگر باز چون عار همی داشت انگشتری خویش بجای جمرهٔ سابعه
بیفکند

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر مخدره طاهره
آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و اداء سلام و تحیت آنحضرت را
با ایشان فرمود خدا تعالی میداند که من شما مردم کوفه را دشمن همی دارم
که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین
و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خورد سالی نزد من
آمدید دیگر در سالخوردگی خود دست بخیر مدارید و مرا بحال خود گذارید
نگارنده گوید این کلام حضرت سکینه را منافاتی با تحقیق ما نیست چه مقصود
از خورد سالی نه کودکی میباشد بلکه مراد قلت سن مبارک و زمان شرخ
شباب آن بزرگوار است نسبت بسنی که این مخاطبه و اظهار تبری در آن سن
اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبد الله بن الحسن بلا اخطار
آن است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر قضیه جداگانه و واقعه
علیحده میباشد و اینکه از وقعه کربلا علی بن الحسین علیه السلام را بذکر تخصیص داده
برای عظمت مصاب آنجناب است و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین
مقام که جد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر اخ با امکان ذکر آن
ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملایمت و استیفاء حق فصاحت در آن نشده
چنانکه در کریمه یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا
میباشد علاوه آنکه مقام توجع و تفجع را آن نوع جنبش شایسته است که در آن معنیت و انس حاصل شده باشد
اشعب طماع مشهور از ملتزمین عتبه مقدسه حضرت سکینه بوده و او را
با آن بزرگوار اخباری استغراب آمیز و حکایاتی ضحک انگیز ابو الفرج
اصفهانی در کتاب اغانی خبری نقل میکند که دلیل عدم تثبت و فقد نظر
نقله او است میگوید عبد الله بن مروان سکینه بنت الحسین را خطبه کرد
مادر سکینه گفت لا والله نباید این خواستاری را بپذیری که وی برادر
زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوئیم اولا عبد
الملک بن مروان بود که مصعب را بکشت نه عبد الله بن مروان ثانیا اگر عبد الله را
بسهو ناسخ و یا خبط راوی حمل کنیم و صحیح عبد الملک بدانیم آیا مادر سکینه

که موافق

که موافق خبر مشهور یک سال پیش از شهادت ابو عبد الله علیه السلام نماند بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نموده باشد با آنکه قتل مصعب بدست عبد الملک بود و خلافت عبد الملک بعد از مروان است و مروان بعد از یزید و رباب مادر سکینه بزمان یزید در گذشته و ثالثاً رباب دائمه مصعب بن زبیر داشتن خود واضح که تزویج است پس معلوم میشود که اغانی ابو الفرج اصفهانی کتابی است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضغاث اخبار و غث وسمین از آثار و این خود معذرتی است از برای بسیاری از اقاصیص رکیک و حکایات هجین که در خصوص ترجمه حضرت سکینه سلام الله علیها و یا در سایر عنوانات آن کتاب مشهود می افتد صاحب مشارق الانوار دبیک و اسطر از کتاب الکواکب السیاره تالیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که گفته است اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکینه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب ثم رجعت الی المدینه

واما وفات حضرت سکینه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الاول از سال یکصد و هفده هجری در مدینة الرسول اتفاق افتاد و در اینوقت خالد بن عبد الملک والی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازه آنحضرت حضور بهم رساند و اخبار خالد مقارن اول روز بود و آن روز نیز از حرارت و سورت گرما شدتی عظیم داشت خالد جواب فرستاد که کاری نکنید و منتظر من باشید تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازه شریفه آن بزرگوار را در موضعی که مصلای جنایز بود بگذاردند و همچنین منتظر نشستند تا وقت نماز ظهر رسید دیگر باره نزد والی کس فرستادند باز جواب داد که لاتحدثوا فیها شیئاً حتی اجیء پس وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب داخل شد و مردم همی کس میفرستادند و خالد همان جواب میداد و مسلمین در دور جنازه نشسته و از غلبه خواب در تاب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه بر جنازه آنحضرت نماز همی گذاردند و باز کردیدند حضرت امام علی بن

الحسین صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه
استعمال نمودند و قومی از حضار چنان پنداشتند که مقصود خالد از این
دفع الوقت آنست که تا شاید بر جسد طیب آنحضرت رایحهٔ کریهه پدید آید
پس مجمرها حاضر آوردند و بر حول نعش مطهر نهادند و عود همی سوختند
و بامدخنات طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبدالله عثمانی
که خواهرزادهٔ آنحضرت بود عطر فروشی را که نزد وی سراغ عود داشت احضار
فرمود و عود او را بچهار صد دینار بخرید و در دو و سه بر شریف خالهٔ خویش
تا صبح همی بعود تدخین فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالد کس فرستاد
که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخاک سپارید پس شیبه بن نطاح پیشوائی
کرد و عقد صلاة جنازه بسته شد و از اینجاست که گفته اند لم یصل علی
احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکینه بنت الحسین ع و مقصود آن نمازهای
شبانه گروها گروه بود و گرنه در صلاة اخیره ابن نطاح امامت کرده است
و بعضی گفته اند عبدالله بن حسن المحض برادر امی محمد دیباج بود که بر بستر
طیب خالهٔ خویش عود را بچهار صد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو
الفرج اصفهانی بود و لی سبط ابو الفرج بن الجوزی همین قول را با اختلافی
یسیر نقل نموده و قول بکر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین
تاریخ مزبور بمکه اتفاق افتاده و فوت خواهرش حضرت فاطمه نیز در سال
مزبور روی داد این عبارت اوست که واختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد
توفیت بالمدینة سنة سبع عشرة ومائة وکان علی المدینة خالد بن عبدالله بن
الحرث بن الحکم فقال انتظرونی حتی اصلی علیها وخرج فی حاجة فخافوا علیها
ان تتغیر فاشتروا لها کافوراً بثلاثین دیناراً ثم امر شیبة بن النطاح فصلی
علیها واما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بمکة فی هذه السنة وفی هذه
السنة ایضا توفیت اختها لابیها فاطمة بنت الحسین علیه السلم وحکی قومی
آنکه حضرت سکینه علیها السلم را تقریبا هشتاد سال زندگانی اتفاق
افتاده است و از غرائب آنکه جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربت مطهر

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما را در مصر میدانند صاحب
مشارق الانوار میگوید ففی طبقات الشعرانی الکبری ان السیدة سکینة بنت
الحسین مدفونة بقرب السیدة نفیسة وکذا فی طبقات المناوی وکذا
فی سیرة الشامی والحلبی ودر کلیهٔ مزارات ومقابر اشخاصی که مورخون و
اخباریون تربت ایشانرا در جای دیگر نوشته اند ومشهور بر خلاف آنست را
قاعدهٔ عرفانیه تقریر می کنند ولی مطلبی را که بعرفان وقانون آنهم تصحیح
نمیتوان کرد آن است که هم شیخ حمزاوی در مشارق میگوید قال الشعرانی
لما دخلت السیدة نفیسة مصر کانت ابنة عمها السیدة سکینة المدفونة قربها
من دار الخلافة مقیمة بمصر قبلها ولها الشهرة العظیمة فخلعت الشهرة والنذور
علیها واختفت رضی الله عنها با آنکه خود ولادت حضرت ستی نفیسة علی
المشهور بیست وپنجسال بعد از وفات حضرت سکینه رخ نموده است شمس
الدین ذهبی که امام ائمهٔ خبر وسیر وتراجم رجال وعنوان اسلام میباشد
وتصانیف وی در این فنون بر همه حجت وهر مسئله را مستند است میگوید
ولدت (ای نفیسة بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی ع زوجة سیدنا
اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمکة سنة خمس واربعین
ومائة ونشأت بالمدینة فی العبادة والزهد قال العلامة الصبان ولما ورد
الشافعی مصر کانت تحسن الیه وشیخ شربینی در درر الاصداف تصریح
مینماید که وفات حضرت سکینه یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع الاول سنة
ست وعشرین ومائة اتفاق افتاد بر خلاف تاریخ ابن خلکان که سنه
سبع عشرة ومائة مینویسد ودر مکه ومدینه ما بین صاحب وفیات الاعیان
ومصنف درر الاصداف خلاف است

سکینه

اسم دو نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامهٔ کبود چشم جاریه ومغنیهٔ مشهوره ایست که در عصر خلفای

بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الأشعث که ادیبی ماهر و دلیری قاهر و از امرای عسکریهٔ خلیفه شمرده میشد تعشقی بسلامة الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت باو گفته است

امسی لسلامة الزرقاء فی کبدی — صدع مقیم طوال الدهر والأبد
لا تستطیع صناع القوم تشعبه — وکیف یشعب صدع الحب فی الکبد
الا بوصل التی من حبها انصدعت — تلک الصدوع من الأسقام والکمد

سلامة الزرقاء چون اصلاً مملوکهٔ ابن رامین بوده با ربیحه و سعده که آنها نیز جاریه‌ها مغنیه بودند و ترجمهٔ حال‌شان گذشت در یک سلک انسلاک داشته بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه والی بصره بود او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای‌ان داشت چه مشارالیها نهایت خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکهٔ فصاحت و عقل و ادب و حسن و هنر بود و گوی خوبی از اقران خود میبرد

سلامة القس

کنیزکی صاحب جمال و از مغنیه‌های عصر عباسیین بوده و شعر را در کمال خوبی میسروده در مدینهٔ منوره متولد شده و در همانجا نشو و نما کرده و بکسب علم و معرفت پرداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی‌دان مشهور و ابن عائشه و مالک ابن ابی السمح و جمیلهٔ مغنیه که شرح حال آن پیش نگاشته شد تکمیل نموده جمال را با کمال انباز کرده و باین دو وصف اشتهار یافت یزید بن عبدالملک از خلفای بنی امیه او را خرید و در نزد او حظوتی بهم رسانید و برحبابه که منظور نظر یزید بود و ترجمهٔ حال او گذشت تفوق و تقدم یافت حبابه بمرگ فجاءه در گذشت و زمانی نرفت که یزید هم از پی‌اش برفت و سلامة القس مرثیهٔ ذیل را در حق او بگفت

قد لعمری بت لیلی — کاخی الداء الوجیع
ونجی الهم منی — بات ادنی من ضلوعی

لا نلمنا ان خشعنا / او هممنا بخشوع
اذ فقدنا سیّداً کا / ن لنا غیر مضیع
وهو کاللیث اذا ما / عدّ اصحاب الدروع
یقنص الابطال ضرباً / فی مضیّ ورجوع

در اغانی مسطور است که ابن ابی ثابت را احوص شاعر مشهور از زبان سلامه گفته اما اضافه لفظ سلامه بالقس از آن است که او را بعبد الرحمن بن ابی عمار المکی نسبت داده اند و عبد الرحمن در آن زمان از علما و عباد مشهور مکه معظمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نموده و اشعار بسیار در عشق و هوای این مغنیه سروده و از آنجا که عبد الرحمن در اظهار ترک دنیا و رهبانیت بکشیشهای نصاری شبیه بود او را قس که بمعنی کشیش است می گفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را با او نسبت دادند سلامه القس گفتند

قسّیس معرّب کشیش است

یکی از امثال مشهوره عرب این است که الحسن من قینتی یزید یعنی خوش آواز تر از دو مغنیه یزید و مقصود از دو مغنیه سلامه و حبابه است و بعضی بجای الحسن احسن گفته اند (سلامه و حبابه هر دو بتشدید لام الفعل است)

سلامه

اسم پنج نفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامه دایه ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که انس بن مالک از او روایت حدیث کرده در اسد الغابه مسطور است که روزی سلامه دایه ابراهیم بتعلیم بعضی از صحابیات مکرمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد یا رسول الله شما بمردان هرگونه بشارت داده اید اما زنان را بمژده امیدوار نفرموده اید حضرت فرمودند اصویحباتک دسسنک لهذا یعنی آیا زنهایی که مصاحب تو هستند این فقره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد اجل هن امرننی یعنی بلی آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند آیا یکی از شما زنان راضی و قانع نمیشود باینکه چون آبستن شود و شوهر او از وی خشنو

باشد او را اجر کسانی حاصل آید که محضاً لله صایم النهار و قایم اللیل باشند و چون زمان وضع حمل در رسد در جانب او عنایت شود که اهل آسمان و زمین از آن با خبر نباشند

و سلامه بنت عامر معتقهٔ عایشه است و سلامه بنت بشیر البربری مادر ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی است

سلطان

تخلص دختر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده محمود میرزا تذکرهٔ در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تالیف کرده و بنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که دختر این بی نام و نشان است از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دبستان تربیت من نشو و نما نمود قلیلی از معرفت تقویم و از شعری پیش من دیده و رسوم خط شکسته و منشئات را از من آموخته درخواست تخلص از حقیر کرده بسلطان متخلص شده دفتری باندازهٔ هزار بیت دارد این چند شعر منتخب آن است

بروای صبا تا آن کوی و بگو نگار مارا | که نیامدی و هجر تو بساخت کار ما را

ولها ایضاً

با خیال تو و کوی تو نخواهیم بهشت | حور کی چون تو و چون کوی تو کی هست بهشت

ولها ایضاً

از سر کوی تو بی دولا بین که چسان میروم | خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

ولها ایضاً

من از آزادگی از کشم آن | بهر کز کس نبیند در اسیری

سلطان بخت

دختر امیر تیمور گورکانی است و در انباء ابن حجر ذکر او شده از فرایبکه در تاریخ تیموری نگاشته شده این زن را خوی و خصلت مردان بوده و در اوایل شوهر قبول نمینموده در اواخر با خواهش بعد ادا گفت و معاشرت

داشته

داشته و از بنیاه ملایمتی حاصل کرده در بحث ازدواج سلیمان شاه در آمد در اخلاق علائی اسم این زن را جهان بخت نوشته و در صحایف الاخبار می‌نویسد امیر تیمور را دو خواهر بوده یکی قتلغ ترکان آغا نام داشته دیگری شیرین بیگی آغا

سلمی بنت عمیس

خواهر اسماء بنت عمیس از صحابیات و حلیلهٔ حضرت حمزهٔ سید الشهداء و بجلالت قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته و چنانکه در اغانی مسطور است اشعار ذیل را در مرثیهٔ بعضی مقتولین که در جنگ خالد بن ولید از بنی کنانه از جماعت جذیمة بن عامر بیگناه کشته شده بودند بنظم آورده است

وکم غادر یوم الغمیضاء من فتی　　اصیب فلم یجرح وقد کان جارحا
ومن سید کهل علیه مهابة　　اصیب ولما یعله الشیب واضحا
اغاطت بخطاب الایامی وطلقت　　غداتئذ من کان منهن ناکحا
ولولا مقال القوم للقوم اسلموا　　للاقت سلیم یوم ذلک ناطحا

بروایت صاحب اغانی و بگفتهٔ ابن اثیر بعد از آنکه عساکر بنی سلیم ارتکاب خطیئات نموده و جمعی را بیگناه کشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأمور فرموده و رثه و بازماندگان مقتولین را بدادن دیت راضی و خرسند ساختند

سلمی البغدادیة الشاعرة

سلمی بنت القراطیسی است از اهالی بغداد در حسن و جمال بعدیل بوده و شعر را نهایت خوب میسروده ابیات ذیل را در لطف شمایل و زیبائی خود گفته است

عیون مها الصریم فداء عینی　　واجیاد الظباء فداء جیدی
ازین بالعقود وان نحری　　لازین للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب ثقلا　　وتشکو قامتی ثقل النهود
ولو جاورت فی بلد ثمودا　　لما نزل العذاب علی ثمود

صاحب نفح الطیب مینویسد چون این ابیات سلمی به مقتفی خلیفهٔ عباسی رسید گفت فی الحقیقه سلمی را چنین حسن و جمالی است یا صنعت اغراق در این اشعار بکار برده گفتند او فوق آنست که اظهار داشته و صباحت او باعلی درجهٔ کمال است خلیفه مال زیادی برای او فرستاد و پیام داد که بر استغنای این اموال امتناع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دار تا ضایع نشود

سلمی الیمانیه

جاریهٔ ابوعبادهٔ البحتری است و ابوعباده از مشاهیر مجیدین شعرای اسلام میباشد و سلمی الیمانیه جاریهٔ او از اماء شواعر و کنیزکی یمنی بوده در کتاب بدایع البدائه ابن ظافر مسطور است که بحتری وقتی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و متمم آن را از سلمی بخواست

من لمحبّ احبّ فی صغره　　فصار احدوثة علی کبره
من نظر شقّه فأرّقه　　وکان مبدا هواه من نظره

سلمی ارتجالاً ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا التمنّی لمات من کمد　　مرّ اللیالی یزید فی فکره
ما ان له مسعد فیسعده　　باللیل فی طوله وفی قصره
الجسم یبلی فلا حراک به　　والروح فیما اری علی اثره

وسلمی غیر از سلمی بنت عمیس الخثعمیّه که ترجمهٔ حال او گذشت اسم پانزده نفر از صحابیات بوده که یکی از آنها سلمی خادمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله و قابلهٔ اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب ابراهیم ولد حضرت رسالت پناهی صلعم میباشد و مشارالیها را صفیه دختر عبدالمطلب آزاد کرده و زوجهٔ ابورافع الصحابی بوده است و سلمی یکی از زوجات حضرت امام حسن علیه السلم و یکی دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشته و از پس پرده بطلاب درس میداده و از فراز

مسموع

مسموع زاهده سلمی خانم دختر مرحوم علی پاشا از نسوان محترمهٔ
این زمان بحسن خط وادب معروفست واز خیرات حسان شمرده
میشود

تبصره

از اطلاعات ادبیهٔ متعلقه بلفظ سلمی آنکه این کلمه اکر بضم سین
وبروزن حبلی باشد از اسماء رجال است واکر بفتح سین باشد از
اسماء نساء میباشد ودر بعضی اشعار یاء تصغیر بر آن افزوده سلیمی
کفته اند

ابو نواس کوید

ایها المدعی سلیمی هواها　　لست منها ولا قلامة ظفر
انما انت فی هواها کواو　　الصقت فی الهجاء ظلما بعمرو

واین دو بیت در حق کسانی است که مثل بعضی از ابنای زمان ما بدون
علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم لیلی کفته اند که

وکل یدعی حبا بلیلی　　ولیلی لا تقر لهم بذاکا

واز اشعاریکه باسم سلمی کفته شده وحل آن بر ادبا لازم است
این است

فارسلت الی سلمی بان النفس مشغوفه
فما جادت لنا سلمی بزنجیر ولا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا کرفته است او از لا ونعم
جوابی نداد وباید دانست که اعراب چون انکشت ابهام دست چپرا
با سبابه حلقه کنند چنانکه سر ونوک ناخنها بهم پیوندد وبپشت ناخن
انکشت ابهام دست راست زنند اشاره بوعده است وطرف مقابل امیدوار
میشود واین عمل را زنجره کویند وفوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشاره است
وعمل آن اینکه سر ناخن انکشت ابهام را بسر ناخن انکشت سبابه داخل نموده
بزور رها میکنند پس زنجیر وفوف اسمهائی هستند بمعانی نعم ولا یا قبول

وردّ ومیگوید سالتہ فما فاف عنی بخیر ولا زنجر یعنی من از فلان چیزے خواستم نہ بقبول خواہش اراده کرد نہ برد آن

واین دو بیتی باسم سلمی از جامی است

فلما اشتہرت للسیر سلمی · بکت عینای من خوف التنائی
تعانقنا لتودیع فقالت · چہ بودی گر نبودی آشنائی

و عجمہ از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیمہ

زنی است عارفہ و در نفحات الانس ذکر او شده مولای او خواجہ محمد قسیم نام بوده و در ہفت سالگی داخل ملکیت مشار الیہ شده یعنی او و مادرش را خریداری کرده بعد ہا بعضے خوارق عادات از و مشاہده نموده خواستہ است او را آزاد کند خود قبول آزادی نکرده ہفت سال بخدمت مولای خود اشتغال داشتہ در چہارده سالگی در گذشتہ بہر حال عرفا او را دارای مقام ولایت میدانند

سمیہ

سمیہ بنت خباط از صحابیات و مادر عمار یاسر است کہ از صحابہ میباشد در صدر اسلام بقبول ایمان مشرف گردیده بدین جہت مشرکین او را اعذاب و شکنجہ کردند و اخر الامر بضرب حربہ ابو جہل شہید شد بنا بر روایت ابن اثیر این زن اول کسی است کہ در اسلام بسعادت شہادت فائز شد و شہادت او قبل از ہجرت حضرت ختمی مآب بمدینہ منوره است

سوده بنت زمعہ

از زوجات حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و دختر زمعہ بن قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی القرشیہ العامریہ است کہ پیش از امہات المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت پناہی بعد از وفات حضرت خدیجہ و بروایت اصح قبل از نکاح عائشہ در مکہ معظمہ او را تزویج فرموده تند در حالتی کہ چندان جوان نبود و مانند

تا اواخر خلافت خلیفهٔ ثانی بنا بر روایت شیخ محیی الدین در مسامرات
از سودهٔ بنت زمعه فقط پنج حدیث روایت شده است

سودهٔ بنت عمارهٔ الاسد الهمدانیه

از فصحای تابعیات و از محبین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است
که در جنگ صفین حضور داشت و برادر خود را بجنگ معاویه تشویق
میکرده و این ابیات را میخوانده است

شمر کفعل ابیك یا ابن عمارة ... یوم الطعان وملتقی الاقران
وانصر علیًّا والحسین ورهطه ... واقصد لهند وابنها بهوان
ان الامام اخو النبی محمّد ... علم الهدی ومنارة الایمان
قد للجیوش وسر امام لوائه ... قدما بابیض صارم وسنان

در حکایات راجعه بحلم معاویه گویند در اواخر حال این زن برای حاجتی
نزد معاویه آمد معاویه همین اشعار را خوانده گفت یا ابنة الاسد
توئی که در روز صفین با این شعرها برادر خود را بجنگ با من ترغیب و
تحریض مینمودی حالا نزد من آمدهٔ سوده گفت بلی یا امیر المؤمنین مثل من
کسی از حق اعراض نکند و دروغ را وسیلهٔ کار خود قرار ندهد معاویه
گفت چرا چنان میکردی گفت بجهة پیروی و دوستی علی علیه السلام پس از این
گفتگو معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علی سلام
الله علیه و شرحی مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفضل
ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المؤمنین مرخص فرما که چیزی عرض
کنم گفت بگوی گفت تو امروز بر مردم حکمرانی و آنچه بر آنها رود از نیك و بد
تو مسئولی و اگر در حقوق خلایق افراط و تفریطی رود از تو سئوال کنند
پس بدان که کسان تو که بوجود تو مستظهرند بچشم حقارت در ما می بینند
و زنان خود را در حق ما در از دارند ما را التحقیر می کنند و بیخ و بن
ما را بر می اندازند و ما را پامال می کنند از و قبیکه ابن ارطاة بطرف
ما آمد رجال ما را بکشت و اموال ما را بگرفت و اگر ما در عالم اطاعت

وانقیاد

وانقیاد نبودیم هر آینه تعدیات او را دفع میکردیم و اقتدار باینکار داشتیم

چون کلام سوده باینجا رسید معاویه متغیر شده گفت مرا بقوم و قبیله خود تهدید میکنی سوده بگریست و این دو بیت بخواند

صلی الاله علی روح تضمنه قبر فاصبح فیه العدل مدفونا
قد حالف الحق لا یبغی به بدلا فصار بالحق والایمان مقرونا

معاویه پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلم است معاویه گفت از کجا میدانی که علی نا این حد عدالت داشت گفت از آن میدانم که روزی نزد او آمدم و از ظلم یکنفر والی شکایت کردم او فورا آن والی را معزول نمود معاویه حکم کرد فرمانی بنویسند که اموال سوده را باو رد کنند و در حق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیرالمؤمنین این مرحمت در حق من تنها است یا عشیره و قوم مرا نیز شامل است معاویه گفت تو بکار خود بپرداز بقوم و عشیره چه کار داری سوده گفت این عنایت اگر بمن اختصاص داشته باشد اسباب ننگ و رسوائی من خواهد بود اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منهم مثل یکی از عشیره خود به همین حال بسر میکنم معاویه گفت حضرت علی علیه السلم شما را عادت داده است که نسبت به سلاطین بجرات و جسارت رفتار و سخن کنید و این گفته آنحضرت که فرموده است

ولو کنت بوابا علی باب جنة
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شما را مغرور کرده است پس حکم کرد فرمانی بر طبق میل و مقصود سوده نوشتند

(مقصود از ابن ارطاة بسر بن ارطاة است که از جانب معاویه با لشکری مامور یمن شد که آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که عبید الله بن عباس باشد خارج و منتزع سازد)

سوسن

بزعم بعضی اسم مخدرهٔ عظمی مادر حضرت صاحب الزمان و امام الانس والجان عجل الله تعالی فرجه سوسن بوده امّا چون بقول اقوی و اصح نرجس است که خرّب نرگس باشد در حرف نون ذکر آن معظمه بیاید ان شاء الله تعالی و در اینجا بر ماست که تنبیهی بر اشارت نمائیم

پس از هر گونه اظهار مخالفت با مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ضمن ترجمهٔ حال سوسن عباراتی مشاهده نمودیم که بتفرقات و تحریرات او این استیلای جهل و غرض و زمان جهالت افتران مغرضین که در شق عصای مسلمین جدّی داشتند و معادات ملل اسلامیه را برای پیشرفت کار خود فوز عظیم می پنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنگارش و گفتار آنان که امروز صرفهٔ عالم اسلامیت را در اتحاد و موافقت و ترک بعضی هذیانات که اسباب مخالفت و منافرت است میدانند ازینحال نهایت افسوس حاصل شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدینان مینمودیم و در بند جامعهٔ اسلامیه و اتحاد ملل مقدسه نبودیم حجت بود و برهان احادیث شریفه و آیات محکمات قرآن روایات و اسناد که علمای فریقین را بدان استناد است و مبیّن ضلالت و رشاد لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ خلاصه آن منظور و مقصود مهم دهان را بست و باهزار زبان خاموش نشست دیده را ندیده انگاشت و سر حقه مشاجره را بگذاشت

سیدة بنت عبد الرحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی النجیب است که از بطن جوهره بنت هبة الله که ترجمهٔ حال او گذشت متولد شده مشار الیها محدثه بنت محدثه میباشد

سیدة الحلبیة

از اعیان زمان صلاح الدین صفدی است و مصنف مشار الیه در کتاب عنوان النصر که حاوی تراجم احوال مشاهیر آن عصر است ذکری از و نموده

ابن

این زن در علم فقه و حدیث مهارت داشت و چون نام اصلی او شهده
می باشد در حرف شین شرح حال او بیاید انشاء الله

سیده

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست و ششمین خلیفه از خلفای
بنی عباس بوده و طغرل بیک سلجوقی او را تزویج نموده لکن قبل از زفاف
طغرل بیک درگذشت توضیح آنکه چون طغرل بیک محمد بن میکائیل بن
سلجوق اول پادشاه سلجوقی بر خراسان و عراق و آذربایجان استیلا
یافت در سال چهارصد و چهل و هفت هجری ببغداد رفت و با خلیفه
قائم بامر الله بیعت کرد و خلیفه او را سلطان رکن الدین یمین امیر المؤمنین
لقب داد و دست ملک رحیم دیلمی را طغرل بیک از تصرف در بغداد کوتاه
نمود و خود رایت استقلال برافراشت برادر مادری ابراهیم بنای طغیان
گذاشت طغرل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کار ابراهیم را بساخت
در این اوان یعنی در زمان غیبت طغرل بیک از بغداد بساسیری از امرای
دیلم در بلد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر
علوی خلیفهٔ مصر خوانده خلیفه در محبس نامه بطغرل بیک نوشت و از او
خواهش نمود که ببغداد آید و وی را از آن بلیه برهاند طغرل بیک متوجه
بغداد شد و بساسیری چون این خبر شنید بگریخت و مهارش عجلی که بساسیری
خلیفه را باو سپرده بود قائم بامر الله را باستقبال طغرل بیک برد چون طغرل بیک
موکب خلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوسی بجای آورد و پیاده در
رکاب قائم روان شد قائم گفت ارکب یا رکن الدین و ظاهر این است که این
لقب دیروز ضمیمهٔ القاب طغرل بیک گردیده در هر حال خلیفه و طغرل بیک
ببغداد آمدند و این در اواخر ذیقعدهٔ سال چهارصد و پنجاه و یک هجری بود
و چون قائم بار دیگر بقوت طغرل بیک بر مسند خلافت نشست و امتنان کامل
از وی بهم رسانید در سال چهارصد و پنجاه و چهار سیده دختر خود را بزنی
بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طغرل بیک سیده دختر خلیفه را خواستگار شد

وخلیفه از قبول مزاوجت اباد اشت عمید الملک کندری وزیر با کفایت طغرل بیک قائم را راضی نمود وچندی پس از عقد ونکاح طغرل بیک با سیده بطرف ری روانه شد که در آنجا بامر زفاف پردازد لکن قبل از وقوع در هشتم ماه رمضان سنهٔ چهارصد وپنجاه وپنج طغرل بیک بعلت رعاف درگذشت

سیّده

مادر مجد الدولهٔ دیلمی از آل بویه بوده وچندگاه زمام حکمرانی وسلطنت را بدست داشته تبیین آنکه چون فخر الدولهٔ دیلمی درگذشت پسرش مجد الدوله را که صغیر بود در ری بجای او بر تخت سلطنت نشاندند ومادرش سیّده که زنی عاقله بود امور ملکی را کفالت ورسیدگی مینمود وبذل وبخشش وعدل وانصاف سیّده مادر مجد الدوله مشهور است چون مجد الدوله بسن بلوغ رسید در مهام واعمال با مادر بمخالفت پرداخت سیّده از وی برنجید وبقلعهٔ طبرک رفت ونیم شبی از آنجا حرکت کرده بکردستان شتافت بدر بن حسنویه حکمران کردستان شرایط استقبال وتکریم را بجای آورد وبا عساکر آنسامان در ملازمت سیّده متوجه ری کردید مجد الدوله بمقاتلهٔ مادر آمد امّا مغلوب ودستگیر شد وسیّده باز مستقلاً بحکمرانی پرداخت وهمّت بر آبادی بلاد ورفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده می نشست وبا وزیر بواسطه سخن میگفت وبا سفرای سلاطین محاوره مینمود وکلمات سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیری نزد سیّده فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه وخطبه بنام من کن واگر نمیکنی آماده جنگ باش سیّده در جواب گفت تا شوهرم زنده بود خیال میکردم اگر سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویشی ندارم ومیدانم که سلطان محمود مردی عاقلی است ومیداند که کار جنگ را بنائی نیست فتح وشکست هر دو ممکن است اگر بر من غالب آید بر بیوه زنی غلبه کرده واین هنری نیست واگر مغلوب من شود از ضعیفه شکست خورده واین برای سلطان ننگ بزرگی است لهذا بمقاتلهٔ با من اقدام ننماید ومن بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند چون سلطان جواب سیده از ایلچی بشنید تأمل و تدبر کرده گفت سخن سنجیده و درست است تا بدا ز بن خصومت درگذشت خلاصه پس از آنکه سیده روزی چند بر استقلال حکومت کرد گناه پسر را بخشید و بار دیگر افسر ایالت را بر سر مجد الدوله نهاد اما باز عنان اختیار بدست سیده بود و او شمس الدوله برادر مجد الدوله را حکومت همدان داد و ابو جعفر کاکویه را بحکم رانی اصفهان فرستاد و تا سیده زنده بود رونق و نظم ملک مجد الدوله می افزود چون او درگذشت نوبت هرج و مرج گشت لهذا در اوایل سال چهارصد و بیست هجری سلطان محمود غزنوی لشکر بعراق کشید و این مملکت را مسخر کرد و مجد الدوله و پسرش را سود را با خواص او بگرفت و مقیداً بغزنین فرستاد

سیده

از جواری معتضد بالله عباسی بوده و شغب نام داشت چون مقتدر بالله از بطن او بوجود آمده بخلافت رسید پس از جلوس پسرش بمسند خلافت او را سیده لقب دادند اما بعد از چندی که مقتدر مخلوع و مقتول شد و مادرش سیده از قاهر بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر ماریه قبطیه است و ماریه قبطیه و خواهرش سیرین را مقوقس امیر اسکندریه برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و آنحضرت سیرین را بحسان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسان از بطن او بوجود آمد و خود ماریه قبطیه در سلک زوجات مطهرات حضرت رسالت پناهی منسلک گردید و ترجمه حال ماریه بیاید انشاء الله تعالی

حرف الشین

شادن

شادن در اصل بمعنی آهو بره است که شاخش در آمده و از مادر خود مستغنی

شده باشد و اعراب بعضی از جواری را باین اسم نامیده اند و از آنجمله است شادن جاریهٔ اسحق بن نجیح که بحسن خلق و لطف منظر مشتهر بوده و در فن موسیقی و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل را که از نتایج فکر و طبع خود اوست در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکامل فی نهایة حسنه — فزهی بهجته وتاه بصده
والشمس تطلع من فرند جبینه — والبدر یغرب فی شقائق خده
ملک الجمال باسره فکانما — حسن البریة کلها من عنده
یارب هب لی وصله وبقائه — ابداً فلست بعائش من بعده

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت آیا در حسن و جمال و صباحت و ملاحت غیر از تو کسی هست که این اشعار را بتوان باو راجع کرد و خواند شادن در جواب گفت

فان بحث فالسنی عیون کثیرة — واضعف عن کتمانه حین اکتم

شاریه

یکی از مغنیه‌ها مذکوره در اغانی و از خواننده‌ها سلسلهٔ عباسیه بوده در بصره متولد شده اگرچه پدرش از اولاد سامة بن لوی معروف به بنی ناجیه و از احرار بود اما چون مادرش کنیز میبود و پدرش نیز فرزندی او را انکار مینمود در قید رقیت افتاد و بعقوبی او را دزدیده فروختند و خاتونی از بنی هاشم او را مالک شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و آخر الامر مملوک ابراهیم بن المهدی گردید و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد و تفصیل رقیت و آزادی او در جلد چهارم کتاب اغانی مسطور است

شاعرة الاندلس

لقب حفصة الرکونیه از شهرادیبه‌ها اندلس است که شرح حال او پیشتر نگاشته شد چون در نظم شعر ید طولی داشته و کمال اشتهار را حاصل نموده او را باین لقب ملقب ساخته اند

شاه سلطان

اسم

اسم چند نفر مخدّره از زنهای با عصمت عثمانی است از آنجمله است دختر
سلطان سلیم خان اول که زوجهٔ لطفی پاشای صدر اعظم بوده و بمرکز افندی
ارادت داشته در محلّهٔ داود پاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی
بنا کرده است و بعدها آن خانقاه را مدرسه نموده در صحایف الاخبار
مسطور است که چون لطفی پاشا مرد جسور مشهوری بود و چنانکه باید پاشا
سلطان رفتار نمی‌نمود از منصب وزارت عظمی معزول شد و ما بین زن و
شوهر تفرقه گردید

یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیهٔ شاه سلطان واقع
در محلّهٔ ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده

در تاریخ جودت پاشا و در جلد هفتم صحایف الاخبار میگوید شاه سلطان
نیز اسم دختر سلطان مصطفی خان ثالث بوده و مشار الیها بعبادت و زهد
و اعانت فقرا و دستگیری ضعفا اشتها دارد و بانی بعضی ابنیهٔ
خیریه است

شجر الدّر

ملکهٔ مصر و از مشهورات مسلمات است از درجهٔ کنیزی بمقام عزیزی رسید
این زن ترکی نژاد بوده ملک مؤید ابو الفداء اسمعیل ایوبی میگوید بعضی
گفته‌اند شجر الدّر ارمنیّه بود نه ترکیّه بهر حال تواریخ قطر مصری و غیره بر اخبار
و ترجمهٔ وی اشتمال دارد کنیتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح
نجم الدّین ابو الفتوح ایوب فرزندی خلیل نام داشت و این خلیل بکودکی درگذشت
و ملک صالح شوی شجر الدّر برادر ملک عادل سیف الدّین ابو بکر است و
این سلسله را اکراد ایوبیه مینامند و ایشان زمانی لایق در مصر و شام
و یمن بل غیرها پادشاهی کرده اند و خدمتهای بزرگ بدیانت اسلامیه نموده اند
سلطان صلاح الدّین یوسف بن ایوب که فی الحقیقه اوّل این سلاله است
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ بیش از تواریخ اسلام است و مجاهدات
و حروب وی را از شدّت شهرت ضرور اشارت نیست و فی الواقع این طایفه

بعد از

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوب شوی شجر الدر حکم انقراض دارند
و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقهٔ هکاریه از اکراد ایران زمین
و بلدهٔ دوین منشأ ایوب پدر سلطان صلاح الدین و شیرکوه عم وی از
اعمال آذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقریزی میگوید چون در سال
ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در رکاب پولس رواد برسر شهر
دمیاط آمده آنجا را بتغلب تصاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب
ایوبی که سلطان وقت بود مریضا در دمشق توقف داشت و مدافعه را
در زمان بسمت دمیاط در حرکت آمد و وقتیکه بمحل موسوم به اشموم طناح
رسید مرض او شدت کرد و درگذشت شجر الدر که در صحبت و در رکاب او بود
تدبیر مردانه نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام ورزید و کس فرستاده
توران شاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کیفا طلب کرد و بجدی طرق
انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که تا حضور توران شاه تمام تکالیف
اردو بر قرار سابق بعمل می آمد و طبقات و کارگذاران دولتی همه روزه
بدرگاه می آمدند و سماط سلطانی کشیده میشد و تمام احکام و اوامر و قبض
و بسط و حل و عقد را شجر الدر خود مباشرت میکرد و امور سلطنتی را بشخصه
اداره نموده بود لاجرم بر زبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگذشت
و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استحضار بهم نرسانید و اگر شجر الدر این
تدبیر بکار نبسته بود جمیع اردوی مسلمین پایمال لشکر فرنگ میگردید خلاصه
چون توران شاه مکتوب شجر الدر را قرائت نمود و از ماجری مطلع گردید در
نیمهٔ ماه رمضان از حصن کیفا جریده حرکت کرد و وقتیکه بدمشق رسید در قلعهٔ
دمشق بتخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن روز دوشنبه بیست و هفتم
رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود آنگاه از قلعهٔ دمشق خارج شد
در صالحیه منزل کرد و از آنجا بجانب ملک مصر نهضت نمود و در بیست و یکم
ذیقعده بمنصوره رسید و شجر الدر جمیع وظایف حکمرانی و تکالیف فرمانگذاری
از آنوقت بتوران شاه که ملک معظم لقب یافته بود واگذار و تفویض نمود

ولی

وبی ملک معظم سیرهٔ ناستوده پیش گرفت و در تدبیر وقت و صلاح مملکت
خطا کرد و بحریرا که در آنوقت عمدهٔ لشکر و جرگهٔ عسکر بودند تهدید نمود و
همچنین نسبت بشجر الدر وغداری برخلاف مامول پیش گرفت و او را تخویف
همی کرد و اموال و ذخایر و اخاهر پدر خویش از و مطالبه میکرد تا شجر الدر
بستوه آمده کس نزد حربیه فرستاد و خرمن عمر او را بر باد داد و خود بسریر
سلطنت مصر و شام جلوس نمود   خلاصه این واقعه آنکه سلطان ملک صالح
نجم الدین ایوب گروهی از ممالیک خود را غایت فوق العاده کرده در دولت این
دولتی داخل ساخته ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدم بخشیده نام ایشان را
بحریه گذارده بود و شمار آنجماعت را از هفتصد و پنجاه الی یکهزار تمام
نوشته اند و تمام ایشان ترکی نژاد بودند و همین جماعت اند که بعد از سلالهٔ
کردیه (سلسلهٔ ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت ممالیک
عبارت از دولت همین بحریه و جهت این ترک پروری آن بود که چون ملک
صالح نجم الدین ایوب مذکور بتحریک و تحریض اعیان مصر بر برادرش ملک
عادل خروج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کاری از پیش
نبرد لاجرم جمیع سپاهی و اعوان و انصارش پراکنده شدند مگر هشتاد
نفر از غلامان زرخرید ترکی نژاد با جماعتی از خواص اصحاب که عدد ایشان
بر بیست نفر میرسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدر در کرک
محبوس گردید همچنان مقیم کرک بودند و از حدود و حوالی آقای خود
مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفاداری و نمک شناسی را منظور همی
داشت و در سلطنت خود آن جنس را تربیت همی فرمود و عدد ایشان
بخریداری بسیار کرد و آنها را خاصه و بطانهٔ خویش قرار داد و چون مرکز
دربار دولتی را از قلعهٔ جبل بقلعهٔ روضه نقل نمود این گروه را با خویشتن
در داخلهٔ قلعه منزل داد و اسم ایشان را البحریه نهاد
ملک معظم توران شاه بن ملک صالح ایوب چون باردوی سلطنتی که در منصوره

مدتی کار بود و سبب نحوست نسبت باین جماعت که هم بمرتبهٔ امارت رسیده و نهایت استیلا و بسط ید را در کارها و دولتی بهم رسانیده بودند اسائت آغاز نمود و هم شجر الدر را بانواع و عیب تخویف و تهدید کرد لهذا شجر الدر با کبراء امراء ایشان مکتوب فرستاد و ضمناً چنین برنگاشت که شما دیدید من بعد از فوت شوی خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان و توطیهٔ امر وی تا چه مقام اقدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود هر روزه مرا بهتک و هلاکم تهدید و تهدید می نماید و وحشت می افکند جماعت ممالیک که بعهد مولی و مالک ذقاب و خواجهٔ درگذشتهٔ خویش در تقرب و تقدم و حظوت و مکانت با خاتون مذکوره جهت جامع داشتند اینحال را سخت انکار نمودند و با یکدیگر همعهد گردیده در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و هشت هجری ملک معظم تورانشاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سنین سلطنت سلسلهٔ اکراد بنی ایوب در دیار مصر با نقراض کلی رسید بعد از آنکه هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم همی راندند و زمان پادشاهی ملک معظم پسر ملک صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یک روز بود و بحریه حسب المواضعه چون تورانشاه را کشتند شجر الدر را بپادشاهی برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توقیع میکرد بعنوان والدهٔ خلیل امضا مینمود و نقش سکهٔ او باین عبارت بود (المستعصمیه الصالحیه ملکة المسلمین والدة المنصور خلیل خلیفة امیر المؤمنین) و جماعت بحریه در همین سوق عسکر که بر سر فرنگیان بود دلیریها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبت هم ایشان مدینهٔ دمیاط را استرداد نمودند و از پرنس روا دمقدم سپاه فرنگ چهارصد هزار دینار نعل بها گرفتند و در نهم صفر اردوی مسلمین از منصوره حرکت کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دولت حسب العاده برای ملکه شجر الدر قسم یاد نمودند و مشار الیها بعد از ملاحظهٔ ادای تکلیف از لشکر و رجال مصر جمله را بتشریفات گرامی و خلاع نفیس بنواخت

واموال بسیار ونقود بیشمار در آن روز بخشش نمود ولی چون خبر سلطنت او بشامات رسید اهالی سخت منکر شدند ودر این باب شام با مصر براه موافقت نرفت وشامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عزیز صاحب حلب را طلب کردند وهم مستعصم عباسی خلیفه از بغداد بآن ملک منشور فرستاد که این چه رأی سخیف است وعقل ضعیف که زنی را بر تخت مملکت بزرگ از مسلمین پادشاهی داده اید ودر این وقت جماعت بحریه امیر عز الدین ایبک ترکمانی صالحی را که از معتبرین ایشان بود بسمت الاتابکی انتخاب کرده وبرای پیشکاری ملکه برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام ومذمت خلیفه از عراق بمصر رسید عامه سپاه مصر نیز از مقام دولتخواهی ملکه عصمت الدین ام خلیل شجر الدر اغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشار الیها امیر عز الدین ای بیک سابق الذکر را بشرط ازناشوئی اختیار کرد وپادشاهی خود را بوی تفویض نمود وتمام مدت استقلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود وعز الدین ای بیک را در شهر ربیع الآخر سال ششصد وچهل وهشت هجری الملک المعز لقب داده با شعار وموکب دستگاه وطمطراق سلطنتی سوار ساختند واین اول ظهور دولت اتراک ممالیک است در مصر واین آی بیک قریب هفت سال سلطنت کرد ودر آن مدت جمعی از ممالیک را نوازش نمود وجمعیت ایشان را پراکنده ساخت وقلاون وبیبرس که هر دو از مشاهیر شجعان ممالیک بودند وهر دو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف آی بیک بشام گریختند وهم گروهی بیشمار از ستمکاری وخونخوارگی وی بقتل آمدند تا آنکه شجر الدر بقتل او اقدام کرد ودر روز چهارشنبه بیست وچهارم ماه ربیع الاول سال ششصد وپنجاه وپنج در حمام جام حمام نوشید وجهت اقدام شجر الدر بقتل شوی خویش آن بود که بوی گفتند آی بیک دختر بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را خطبه کرده است وعزم مزاوجت او دارد غیرت شجر الدر از این معنی در هیجان آمد ویک روز که آی بیک از چوگان بازی باز گشته بحمام رفت سنجر جوجری را که غلام محسن طواشی (خواجه سرا) بود با جمعی از خدام بحمام فرستاد تا کار

اورا اتمام کردند و در همان شب انکشت وانکشترى اورا نزد امیر عز الدین حلبى کبیر فرستاد و بعرض رسانید و بفرمود تا بسلطنت مصر برداشتند اما عز الدین جرات نکرد و چون این داستان انتشار یافت غلامان معز الدین آى بیک مقتول قصد قتل شجر الدر کردند و ممالیک صالحیه که زر خریدان ملک صالح نجم الدین ایوب زوج سابق شجر الدر بودند بحراست و حمایت او برخاستند پس امرا و کبرا بر سلطنت نور الدین علی بن آى بیک قرار گرفت و اورا الملک المنصور لقب داده در حالیکه پانزده سال از عمرش گذشته بود بجاى پدر نشانیدند و شجر الدر را از دار السلطنه بسوى برج احمر نقل نمودند و خدامى را که با شجر الدر بر قتل معز الدین آى بیک همداستان شده بودند بردار کشیدند و سنجر جوجرى که سردسته قتله بود فرار کرد و بعد از چندى بدست افتاد و مثل سایرین بدار زده شد و خانه صاحب بهاء الدین علی بن حنا را نیز که وزیر شجر الدر بود بپاسبانان دولتى سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وى بگرفتند و بعد از چندى ممالیک معز الدین آى بیک باهم متفق شده علم الدین سنجر حلبى را که پیشکار و اتابک ملک منصور علی بن آى بیک کرده بوده بگرفتند و بجاى او اکتاى مستعرب صالحى را اتابک وى قرار دادند و در شانزدهم ربیع الآخر همین سال ششصد و پنجاه و پنج شجر الدر بقتل آمد و جسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نعش اورا بمزارى که خود در زمان حیوتش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

شراحه

بر وزن سراقه زنى بوده است از قبیلهٔ همدان که در حضور حضرت امیر المؤمنین على علیه السلام اقرار بزنا نموده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است مکناة بام سهله

شرف خانم

بنا بر مسطورات تذکرهٔ فطین دختر نبیل بیک از نژاد شیخ الاسلام عاشر افندى است که صاحب کتابخانه و از شعراى علما بوده مشار الیها شاعره

ادیبه

ادیبه و ناظم مناجاتی است که در تذکرهٔ فطین مسطور شده و صورت آن از قرار ذیل است

یا الهی دکلم مستحق احسان ابله	کرم و لطفکی حقمده فراوان ابله
نعت و مرثیه مناجات و ثنا بشری	سبب مغفرت اینت بو دیوان ابله
اکلا یم نیک و بد خیر و شری بالجمله	بیله بر و بعلم لدن بیره عرفان ابله
جمله ارباب کمالک نظرنده بلوم	نقد و وار ایسه نقصانیمی پنهان ابله
وزن و معنی دی اکر او لسه عار شرفک	شعریمی منتخب حضرت حسان ابله

الحق این زن را مرثیه های ممتاز است که زیور دیوان او محسوب میشود تولدش در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بو شناق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب مآثر و بسالت مردان بوده و بمردی و دلیری شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته اند این زن در جنک منتنگرو که طاغیان بر ناحیهٔ لوبین استیلا بهم رسانیده بودند مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت و در ازای این هنر دولت عثمانی مبلغی انعام با یک قطعه نشان مجیدی باو اعطا کرد و این در بیست و دوم ماه شوال سال هزار و دویست و نود و سه بود

ششد

دختر محمد بن الشیخ علی الترکمانی است که در علم حدیث مهارت داشته نزد عبد الله بن علی الصنهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات نموده است

شعانین

بنابر مسطورات کتاب تزیین الأسواق این زن از زوجات متوکل خلیفهٔ عباسی بوده و کمال ادبا جمال انباز نموده شعرهای شیرین میسروده پدرش از کشتیها

از نسیبهای ساکن دیر یکی از دیرهای بر شام و خود کشیش زاده و وقتی منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بسیاحت باغات و دیرها اشتغال داشته گویند متوکل روزی با یکی از ندمای خود بدیر که شعانین در آن بسر میبرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شعانین خلیفه گفت ای شعانین قدری آب برای من بیاور شعانین گفت سیدی آبی که در اینجا ست از دریا چه است و لایق شما نیست اگر بجای آن خود میتوانستم شما را سیراب کنم بلا مضایقه آن را فدا میکردم پس از آن بسرعت رفته جامی نقره آب کرده آورد خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید آنگاه خلیفه بشعانین گفت اگر من تو را خواستگاری کنم راضی خواهی شد او گفت اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مآل آن چون حال از آن هراسی ندارم البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

كنت لي في اوائل الامر حبًّا … ثم لما ملكت صرت عدوًّا
اين ذاك السرور عند التلاقي … صار مني تجنبًا ونبوًّا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق جامه بر تن چاک کند بعد از آن بشعانین گفت امروز بکار دیگر میپردازیم و با من باش کرد لم در سبد مهر تست شعانین او را بغرفه دیر برد و برا کرام و احترام بیفزود و خوردنی و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد شعانین عودی برداشت و بنای تغنی را گذاشت و ابیات ذیل را برخواند

يا خاطبًا مني المودة مرحبًا … روحي فداؤك لا عدمتك خاطبا
انا عبدة لهواك فاشرب واسقني … واعدل بكاسك عن جليسك جانبا
فوالذي رفع السماء ملكتني … وتركت قلبي في هواك معذبا

از این اشعار میل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بترغیب خلیفه بدین اسلام در آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محبوبه و گزیده ترین زوجات متوکل گردید

شعثاء

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلا از قبیلهٔ بنی اسلم و بقولی از طایفهٔ بنی ماسکه یهود عرب بوده حسان باو مایل و مفتون گردیده اورا بزنی خواستند و امّ فراس دختر حسان از بطن این زن بوجود آمده است

شعوانه

از قراریکه در نفحات الانس مولانا جامی مسطور است و چنانکه در طبقات امام شعرانی نگاشته شده این زن که در اواخر مائهٔ دوم هجری زندگانی مینموده دارای مقام ولایت بوده زنان را موعظه و نصیحت میکرده و بالحان خوش سخنان موثّر میگفته از فرط دوستی بخدا میگریسته و میگفته است میل من آن است که آنقدر بگریم که آب دیدگانم نماند پس از آن بدرجهٔ خون از چشمانم جاری شود که در بدنم عضوی نماند که خون در آن باقی مانده باشد زهاد و اهل عرفان مجلس او حاضر میشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل بن عیاض بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و آرزوی فیوضات قدسیهٔ آن محضر را مینموده در ملازمت مشارالیها کریمهٔ بوده است وقتی از وی میپرسند تو از خدمت و مصاحبت شعوانه چه دیدی و بچه فیض رسیدی در جواب میگوید از وقتیکه من باین سعادت نایل گشته ام حب دنیا از دل من خارج شده بجهت روزی غم نخوردم بزرگان اهل دنیا بنظر من عظمی ندارند و مومنین را حقیر و بیقدر نمی بینم بالجمله شعوانه در سال یکصد و هشتاد و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً راه سرای قرب پیش گرفت

شغب

مادر مقتدر بالله عباسی است و پیش در عنوان امّ موسی و در تحت لغت سیّده ذکری از وی شده از جواری امّ ولد معتضد خلیفه بوده پس از جلوس پسرش مقتدر بمسند خلافت بسیّده ملقّب شده در اواخر عمر علت استسقا اورا عارض گردیده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرض او

شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی
قاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض و طمع بآزار و ایذای او
پرداخت و سرازیر و برا آویخت و وفاتش در سال سیصد و بیست و یک هجری
واقع شده و در روصافه در مقبرهٔ که مخصوص خود او بوده مدفون شده است

شفا خاتون

ام عبد الرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صحابیات است
هنگام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
این زن نزد حضرت آمنه بنت وهب بوده و علائم تولد خاتم پیغمبران را
که عبارت از خوارق روحانیه و حالات عجیبهٔ نورانیه باشد در مشاهدت
مشارکت نموده بدین جهت اسم او در کتب سیر مذکور است

شفا

اسم دو نفر صحابیه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی حثمه میباشد
و او شفا بنت عبد الله ابن عبد شمس القرشیة العدویه و صاحبه رقیه نمله
است که در زمان جاهلیت برای دفع ناخوشی سرخچه یا مخملک منتر میخواند
و شفای بنت عبد الله در غایت احترام و اکرام سید انام حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مبالغت را مینموده و آنحضرت در خانهٔ
مشار الیها قیلوله میفرموده بنابرین شفا فراشی مخصوص وجود مبارک آن
بزرگوار در خانهٔ خود ترتیب داده و آن فراش در خانوادهٔ شفا بود تا مروان
آنرا بگرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیرهٔ عمر مینماید مسطور است
که شفا بنت عبد الله چند تن را دید که آهسته و نرم قدم برمیدارند و
طوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحرکات زناکاران
شبیه است پرسید اینها چه کسانند گفتند زاهدانند گفت کان والله
عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب اوجع و هو والله ناسک حقا
یعنی بخدا قسم عمر هر وقت سخن میگفت حرفش شنیده میشد و گاه راه رفتن

بسرعت

بسرعت قدم میزد و هنگام زدن بدزد میناود پس او زاهد حقیقی بود

(ستّ) شقراء

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجهٔ امیر دوس بوده دار الستّ الشقراء یعنی خانهٔ ستّ شقراء یک وقتی از ابنیهٔ عالیهٔ مصر شمرده میشده و مقریزی در خطط خود ذکر آن کرده است مشارالیها روز سه شنبه بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و نود و یک هجری درگذشته است

شقراء

دختر مسلم بن حلیو الطائی و از زوجات عبد الملک خلیفهٔ اموی بوده بقول ابن اثیر جزری مادر پدر این شقرا دختر عبد الله بن جعفر الطیار میباشد

شقیقه

اسم مغنیهٔ ایست از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است این بیتی که در دیوان حماسه دیده میشود و میگوید

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی
بنو اللقیطة من ذهل ابن شیبانا

میبایست بجای بنو اللقیطه بنو الشقیقه نوشته شود چه مشارالیها منظور است نه بنو اللقیطه و در بنجا بی مناسبت نیست که بگوئیم بنو اللقیطه در عرب منسوب بدختری هستند که حذیفة بن زید در سالی که مجاعت و قحطی مردم را هلاک مینمود پیدا کرد و چون لقیطه از التقاط است و التقاط بمعنی پیدا کردن و دریافت نمودن باشد باین اسم معروف شد حذیفه تفتیش و جستجو کرد و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و چون از نگاهداری و رسانیدن قوت بدختر خود عاجز شده بود او را رها نموده حذیفه لقیطه را خواستگاری کرد و عصم او را بزنی بحذیفه داد و اولاد او معروف به بنی اللقیطه شدند و این در قاموس مسطور است

شقیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شموس بنت مالک الصحابیه میباشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیعت کردند

شکرپاره

از زنهایی است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشته و برای سلطان داستان نقل میکرده بعد از حد خود تجاوز نموده و در امور ملکی مداخله کرده و بتوسط اتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفت رفته رفته مطلب آشکار شد و ابتدا مهد علیا کوسم والده او را تعزیر و تنبیه نمود و بعد ها مراتب بمحضر سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و اخراج بلد او صادر گشت روز سیم ماه جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه و هشت بود که شکرپاره را غفلةً گرفتند و در قایقی گذاشته بجزیره ساقز بردند و از آنجا به ابریم نفی کردند گویند احمد آغا نام مأمور اخراج و ایصال او بمحل مزبور بوده و چون بیخبر و ناگهان او را گرفته و حرکت داد شکرپاره خرج راه نداشت با احمد آغا اظهار کرد او ششصد فنجر باو داد شکرپاره چون نظرش بکیسه نقود مسطوره افتاد از خوشحالی دامن احمد آغا را بوسید و هر دو بگریه درآمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکرپاره حکم شد اموال او را بطور مصادره ضبط کنند در خان والده (اسم کاروانسرایی است در اسلامبول) در اطاقی شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانه شکرپاره هم دویست و پنجاه کیسه پول نقد و اجناس بسیار بیرون آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان ابراهیم بردند نهایت متعجب شده گفت هی کافر پیش من قسم میخورد پول شام شب ندارم ببین چه مکنتی از او بدست آمده همه اینها مال من است

شلبیه

ادیبه بوده است اندلسی منسوب بر شلب بروزن حلب و آن ایالتی بوده است

در ساحل دریا و مسافت آن محل تا شهر قرطبه که در آن وقت پای تخت اندلس بود هفت میل است اسم ادیبهٔ مشار الیها معلوم نیست همینقدر معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطوره در ذیل که از نتایج افکار شلبیه است درجهٔ فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الأبیه ولقد اری ان الحجارة باکیه
یا قاصد المصر الذی یرجی به ان قدر الرحمن رفع کراهیه
نادا الأمیر اذا وقفت ببابه یا راعیا ان الرعیة فانیه
ارسلتها هملا ولا مرعی لها وترکتها نهب السباع العادیه
شلب کلا شلب کانت جنة فاعادها الطاعون نارا حامیة
خافوا وما خافو عقوبة ربهم والله لا تخفی علیه خافیه

شموس

اسم چهار نفر صحابیه و یکی از زنان انصار است که ابو محجن الصحابی با و تعشق داشت و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نایل گردد در جنب خانهٔ شموس دیواری که میساختند تن بعملگی در داده که گاهگاه از روزنها آنعارت روی معشوقهٔ خود را ببیند و چون این دولت او را دست میداد این شعر میخواند

ولقد نظرت الی شموس ودونها حرج من الرحمن غیر قلیل

آخر الامر این شعر بسمع شوهر شموس رسید و بعمر شکایت برد عمر ابو محجن را نفی کرد و پوشیده نیست که ابو محجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصراری بشرب خمر داشته و اوست که میگوید

اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننی بالفلاة فاننی
اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها

عمر او را چند بار حد شرب خمر زد و سودی نداشت و در شادی که از او در جنگ قادسیه بظهور رسید مشهور است و سعد بن وقاص پس از آن جلادت و مردانگی او را نواخت و توبه داد ایا او حقیقة توبه کرد یا نکرد خدا داناست در سرکان توبیرکان که از متنزهات امکنه شمرده میشود بظاهر قریه مزاری است کوید قبر ابو محجن است کمتر جائی است که بآن صفا باشد در بهار و تابستان خضرت اشجار و ارضی و جریان میاه و انهار و وضع جبال تماشای بنظرها میرساند که نگاشتنی و رسم کردنی است در دو فصل مزبور قرب چهل نفر درویش بر سر آن مزار جای دارند و باصطلاح خودشان حال می‌کنند و غالبا چون آنها را دست رسی بلعل رمانی نیست با سبزه خانگی ساخته و سجاده در زیر درختی انداخته بخیال لب سبز میبرند و از میرزو توان کفت کرد است که آن مزار قبر ابو محجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن او خبر میدهد و اهل سرکان و توبیرکان درویشها را آسوده دارند چه بخیر راغب اند و اعانت فقرا را طالب

شموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سوده بنت زمعه بوده است کما فی الصحایف

شمس الملوک

دختر ناصر الدین محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن یعقوب ابن الملک العادل بوده و در انباء ابن حجر در جرگ وفیات سال هشتصد و سه ذکر او شده مشارالیها محدثه ایست شامیه و از زینب بنت الکمال روایت کرده ابن حجر از او اجازه داشته وفات او در ماه شعبان سال مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و اسمش صاحبه سلطان بوده بزیور هنرها آراسته و طبع خوشی داشته رباعی مسطور در ذیل را در مدح مرحوم حسنعلی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

گفته است

شهزادهٔ حسن دلبر و لشکر شکر است
شهزادهٔ خوب روی شیرین سخن است
در باغ شهنشهی خرامان سرو است
در گلشن خسروی گل یاسمن است

شهدة الکاتبة

شهدهٔ بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است که در علم و درایت و حسن خط و کتابت مشهور بود در علم حدیث ماهر و عالیة الاسناد و بجهت علو اسنادِ او خلقی کثیر ازو اخذ حدیث نموده اند جدّ اعلای او عمر بسوزنگری معروف است ابن خلکان گوید شهده از ابو الخطاب نصر بن احمد البطروانی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالی و طلحة بن محمد الزینبی و ابو الحسن علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال آنها از مشاهیر فضلای مائهٔ ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفته و ازو نیز بسیاری استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفته اند هم در آن عصر صیت اشتهار او بر اکناف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنش از نود سال تجاوز کرد روز یکشنبهٔ سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد داعی حق را لبیک اجابت گفت اما پدرش ابو نصر در روز جمعهٔ بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و شش در گذشته است

از اعیان ادبای عصر شهدهٔ الکاتبه یکی علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدرینی است که بجهت انتساب او به المقتفی لامر الله از خلفای عباسیه ثقة الدوله لقب یافته و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکیه و مدرسه داشته و از آنجا که ابتدا ملازمت خدمت ابو نصر پدر شهده را داشته لهذا مشار الیه شهده را بزنی باو داده ولادت ثقة الدوله در سال چهارصد و هشتاد و پنج

هجری و وفات او در روز سه شنبه شانزدهم ماه شعبان سال پانصد و چهل و نه اتفاق افتاده چون در گذشت در همانخانه گذاشت او را دفن کردند بعد ها که زوجه اش وفات نمود ثقة الدوله را نیز از آن خانه نقل کرده هر دو را در یک محل دفن نمودند

شهده

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن یحیی بن جرادة العقیلی الحلبی است که بسیده حلبیه مشهور بوده و پیش از این در حرف سین اشاره بدان رفته در حلب در سال ششصد و بیست هجری در حوزه درس فاضل کاشغری حاضر شده و از او اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سایرین اجازت گرفته صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر گوید استاد من علم الدین نزد سیده حلبیه شهده درس خوانده و میگفت مشار الیها برای ما از محدث مشهور شیخ حافظ ضیاء الدین عمر بن بدر بن سعید الموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او کسی از حافظ مشار الیه نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیده حلبیه در سال هفتصد و نه در حلب اتفاق افتاده گویند این زن بعد از وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نموده دیگر لباس فاخر نپوشید

شهده

در جلد ششم اغانی ابو الفرج اصفهانی گوید شهده مادر عاتکه معتبر است که ترجمه حال او در حرف عین بیاید و او جاریه و خواننده مشهور ولید بن یزید اموی بوده است

شهربانو

دختر یزدجرد پادشاه عجم از بزرگان زنان عالم است حق تعالی او را بمرتبه عظیم اختصاص بخشیده که امامت را در نسل او قرار داده و نه امام معصوم که هر یک در عهد خویش قلب عالم امکان بوده اند و اینک واپسین ایشان حضرت مهدی موعود و خلیفة الله فی الارضین و حجته علی الخلق اجمعین است

از نژاد آن بانوی کبری بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن مخدرهٔ عالیمقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیه السلم گفته اند

وان غلاما بین کسری وهاشم
لافضل من نیطت علیه التمائم

ارباب خبر و علماء تاریخ را اختلاف است در اینکه حضرت شهربانو و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده با آن اسیری صوری که از هزاران آزادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند و جمعی عهد همایون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را معین کرده اند گویند وقتیکه زنان و دختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بتماشا بربامهای معابر رفتند و در راه تحصیل اذن شوهران بسیاری از نسوان مدینه صداقهای بخشیدند و پردگیان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات یزدجرد کسری در عهد خلیفهٔ ثانی بمدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها تقویم میباید کرد تا هرکس راغب آنهاست بها تسلیم کند تا تقسیم شود حضرت شهربانو از آن حکم متأثر گردید و بر بنای اعلای جویش خسرو پرویز بزبان پهلوی بد گفت که اگر او بنامهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله توهین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی نمیدانست گمان کرد با او دشنام داد و از روطیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بردگان که از خاندان بزرگ باشند غیر این است که صادر شد مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود که گرامی هر قومرا گرامی دارید اینان شاهزادگان فارس میباشند حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباید داشت خلیفه

گفت پس تکلیف چیست یا اباالحسن فرمود خود ایشان را مختار میباید ساخت
تا هر کسرا برگزینند از سهم او در غنیمت محسوب گردند و در بعضی از اخبار
در اینمقام ما بین حضرت شهربانو و امیرالمؤمنین سلام الله علیه محاوره
گذشته است و لوحی که در بنای مشهور واقع در کوهسار ما بین جنوب
و مشرق ری که بنام بی بی شهربانو بنظر رسیده بصورت آن مجلس فی الجمله
مشتمل است در خبری معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسیران
و خلیفه مسلمین سلمان فارسی مترجمی میکرد و مطالب را از طرفین معلوم
میداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیرالمؤمنین علیه السلام
از دختر یزدجرد پرسید پدرت چون وقت را نامساعد دید و اقبال را در
زوال یافت چه میگفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاک در تدبیر باشد
اذا ادبرت الدنیا کان الحتف فی التدبیر باری حضرت شهربانو چنانکه در
اخبار بسیار رسیده است بحال نفاس در گذشت رضوان الله علیها و
اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبدالرحمن بن الجوزی گفته است زید
یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت
سجاد را بزنی گرفت خبطی است شنیع و غلطی فاحش و محمد ذهنی افندی مؤلف
مجموعه مشاهیر النساء در ترجمه حضرت شهربانو میگوید وی دختر آخر
اکاسره ایران یزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر با دو خواهر
خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلام او را بگرفت و
استیلاد نمود و از وی علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع
الابرار و سیره حلبیه و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مذکور است
که یزدجرد سه دختر داشت یکی بعبدالله بن عمر و دیگری بمحمد بن ابی بکر
و دیگری بحضرت حسین بن علی علیه السلام هم صحبت و هم بستر شد از آن دختر
که در خانه عبدالله بن عمر پسر فاروق بود سالم بن عبدالله ولادت یافت
و از آنکه در خانه محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه
بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیهما السلام بود حضرت سید الساجدین

زین العابدین علیه السلم ظاهر گردید وچون این سه بزرگوار که از سادات
تابعین وفقهاء آن طبقه میباشند در علم وورع بر اقران فائق گشتند
اهالی مدینه که از استیلاد سراری واستفراش جواری احتراز داشتند
سپس در آن کار رغبت نمودند

ودر بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیه السلم غزاله یا سلامه
یا سلافه یا ام سلمه نوشته شده ومنافاتی نخواهد داشت زیرا که شهربانو
اسم اصلی آن مخدره وغزاله وسلامه وغیرها اسم عربی اسلامی اوست
ومخصوصاً معمول بلکه مستحب بوده است که برده کان را تغییر اسم میداده و نامی
مجدد میکذارند وحضرت شهربانو بالبدیهه در صورت نسبت با سلاطین
سمت بردگی داشت اگرچه در معنی بر هر آزاده پردگی مقدم بود

وشهربانو را شاه جهان وشاه زنان نیز خوانده اند

شیماء

دختر حلیمه سعدیه شیماء خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بوده ومحبت مفرطی بر آنحضرت داشته واز او گفته است

یا ربنا ابق اخی محمدا — حتی اراه یافعا وامردا
ثم اراه سیدا مسودا — واکبت اعادیه معا والحسدا
واعطه عزا یدوم ابدا

مشارالیها هم زمان شباب وکهولت وهم اوان بعثت ونبوت وهم ایام
غلبه وفتح وفیروزی حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را دیده
وارجوزه مسطوره در ذیل را در وقتی که بکی آنحضرت بجهت مشغول ساختن
آن بزرگوار سروده

هذا اخ لی لم تلده امی — ولیس من نسل ابی وعمی
فدیته من مخول معمی — فانمه اللهم فیما تنمی

شیماء بمعنی خال دار است ولقب مشارالیها بوده اسمش حذافه
یا جدامه است

حرف الصاد

خیرات حسان

۲۳ صاحبة الجمل

اشاره بعایشه است و کلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرموده‌اند لیت شعری اینکن صاحبة الجمل الأدبب تخرج فتنبحها کلاب الحوئب و در وقعهٔ جمل که نزد اهل خبر معروف است رجال بنی ضبّه این رجز میخوانده‌اند

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل　　ننازل الموت اذا الموت نزل
والموت احلی عندنا من العسل

چون عایشه در وقعهٔ جمل بر شتری که عسکر نام داشت سوار بود و مخصوص همین وقعه آن شتر را بهوا اهدا کرده بودند آن وقعه را وقعة الجمل و عایشه را صاحبة الجمل گفته‌اند

صاحبة الرؤیا

آنچه از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی لقب قیقه بنت ابی صیفی است که در باب استسقای جناب عبد المطلب خوابی دیده و از آنجهت او را صاحبة الرؤیا گفتند دیگری عاتکه بنت عبد المطلب است که او نیز خوابی در باب وقعهٔ بدر خود دید و از آن رو باین لقب ملقبه گردید

صاحبة النعامه

گویند زنی فقیر و بیکس در احیاء عرب بوده که اهل قبیله او را کفالت مینموده‌اند روزی در صحرا شترمرغی دید ضخیم غلیظ که آنرا صعر و رمی گویند خورده و گلوی او را گرفته از حرکت باز مانده و خوابیده زن بیچاره گمان کرده شتر است او را گرفته با معجر خود بدرختی بست و بقبیله آمده شادی کنان بآواز بلند گفت بعد هادر هنگام نقل و کوچ بر اعانت شما محتاج نخواهم بود خود شتری بچنگ آورده و احمال خود را با آن حمل خواهم کرد و زیر بار منت شما نخواهم رفت پس از آن باز بطرف شترمرغ متوجه شد اتفاقاً شترمرغ آن لقمه گلوگیر را بلع کرده و راحت شده خود را بنحوی از بندها ساخته رفته بود ضعیفه چون اینحال بدید بحالت تعجب و تأسف

بماند هم شتر مرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیله محروم گردیده بعد
از آن هر کس بچیزی که قابل اعتماد نبود اعتماد مینمود باو میگفتند انت
كصاحبة النعامة یعنی تو مثل آن زنی که بشتر مرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد
و نظر بفایده شرح مزبور نگاشته آمد و الا از موضوع ما خارج بود

صاحبه

در سرای یکی از شاهزادگان فرزند ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
طاب ثراه خاتونی بوده است صاحب طبع که صاحبه تخلص داشته او را بحیا
و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمه حال او را بدرستی ننگاشته اند
همینقدر گفته اند کمال و دانش رغبتی داشته و خط را خوب مینوشته لطف
طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از وست

غم نیست که از حسرت بسیار تو مردم
لطفت نشود کم ز تو مقصود من این بود
زلف در روی تو هر کس که ببیند گوید
آتشی هست که با دود در آمیخته اند
جان و ایمان برای معشوق است   جان و ایمان برای عاشق نیست

صالحه بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه
بنت الملقن است که در حرف خاء ترجمه حال او نگاشته شد
صالحه بنت الملقن را صالحة ام الهنا نیز گفته اند و او از اشیاخ امام سیوطی
بوده و مشار الیه در کتاب المنجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ
حدیث کرده در سال هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در ماه رمضان
سنه هشتصد و هفتاد و شش در گذشته است

صبیحه

زوجه ملك حکم مستنصر است که از ملوك اندلس بوده دارای عقل و درایت
و در انجام مهام سلطنت صاحب خبرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور ملکی مداخله مینموده واکثر ارکان دولت وکارگذاران طوعاً اوامر ونواهی اورا اطاعت کرده از فرمان او سر نمی پیچیدند چون شوهرش ملک حکم مستنصر درگذشت وپسرش هشام ثانی که ملقب به المؤید بالله گردید بر سریر سلطنت نشست چون پانزده ساله بود وبدستش از عهده امر خطیر وکار بزرگ مملکت داری بر نمی آمد آرای امنا ورجال دولت بر آن اتفاق نمود که صبیحه از جانب پسر خود نیابت سلطنت را بیشتر باشد وامور حکمرانی را اداره کند واو باین شغل شاغل پرداخت وکارها را بوجهی لایق ساخت در تاریخ اندلس منتهای تمجید را ازین زن نموده اند

صدقی امة الله قادین

دختر محمد افندی پسر عبد الرحمن افندی قاضی زاده است که در سال یکهزار و هشتاد ونه وفات کرده در جوار زاویه امیر بخارا که در ادرنه قپوسی (در اسلامبول) واقع است بخاک رفته این زن از ادیبه های اسلامبول بشمار می آید در الهیات نظری داشته وصاحب دیوان اشعار وبعضی آثار پس از آنکه پدرش دو دفعه بقضاوت اسلامبول مأمور شد در محل معروف به ایوب معزولا وفات کرد دخترش صدقی قادین قطعه ذیل را در تاریخ فوت او انشاد نمود

قاضی زاده افندی ایدیجک عزم جنان
اغلدی اتك ایچون ماتم ایدوب انس ایله جان
دیدی تاریخ وفاتنی قزی صدقی انك
قاضی زاده یه اعلای ارم اوله مکان

بیست وپنج سال بعد یعنی در سال هزار وصد وپانزده خود صدقی امة الله قادین هم درگذشت وتاریخ فوتش را (صدقی فاضل) ۱۱۱۵ گفتند ودر حرف الف در عنوان امة الله ذکری ازو شده وقطعه نیز از افکار ابکار او درج نموده است

صدوف العذریه

از فرادی که در مجمع الامثال مسطور است صدوف العذریه دختر شخصی بود

حلیس نام از قبیلهٔ بنی عذره و اوست که گفته است (لا ناقة لی فی هذا و لا جمل)
و این گفته مثل شده و شرح آن از اینقرار است که صدوف العذریه در تحت
ازدواج زید بن الاخنس العذری بوده و زید از زن دیگر دختری داشته است
فارعه نام ساکن در خانهٔ دیگر و وقتیکه زید سفر کرده در غیبت او دخترش
فارعه نامردی از اهل قبیله که موسوم به شبیب بود سری و صحبتی بهم رسانید
و هر شب بر یکی از شترهای زید خود سوار میشد و نزد شبیب میرفت
زید در معاودت از سفر خود در عرض راه بکاهنی برخورد و کاهن برایما برا و
فهمانید که امری خلاف عصمت در خانوادهٔ تو واقع شده زید چون بخانه
رسید بغضب در صدوف دید و بدگمانی خود را در حق او بوجهی اظهار
داشت صدوف که از کار فارعه باخبر بود داشت که امر بر زید مشتبه شد
برای دفع اشتباه و برائت ذمت خود گفت لا ناقة لی فی هذا و لا جمل و
معلوم نمود که مرتکب خلاف فارعه بوده است نه او از آن وقت این کلام
مثل گردید و در مقام برائت ذمه استعمال کردند و یکی از شعرای
عرب گفته است

وما هجرتك حتى قلت معلنة لا ناقة لی فی هذا و لا جمل

اگرچه بسیاری از شعرای عرب این مثل را تضمین کرده اما بتصدیق صلاح
الدین صفدی احدی بخوبی شهاب ابو الثناء محمود از عهدهٔ نظم و تضمین آن
برنیامده وی میگوید

استغفر الله ابن الغیث منفصلا من بره وهو طول الدهر منفصل
من حاتم عد عنه واطرح فبه فی الجود لا ابواه یضرب المثل
ابن الذی بره الآلاف یتبعها کرائم الخیل ممن بره الابل
لو مثل الجود سرحا قال حاتمهم لا ناقة لی فی هذا و لا جمل

و مؤید الدین ابو اسمعیل الاصفهانی المعروف بطغرائی در قصیدهٔ خود
که بلامیة العجم اشتهار دارد گفته است

فیما الاقامة بالزوراء لا سکنی بها و لا ناقتی فیها و لا جملی

وصلاح الدین شارح ابن قصیدهٔ رشیقه در شرح این بیت صدوف را عدو به مینولید و ابن مبا این است باقول صاحب مجمع الامثال و الصدوف مینولید و ابن نیز باکفته صاحب قاموس که بی الف و لام ضبط کرده مباینت دارد

وصدوف نیز یکی از مشاهیر نسآء با جلالت بوده و از همسری با اعاظم استنکاف داشته و ابا مینموده اخر در حبالهٔ نکاح عمرو بن حمران الجلدی در آمده است

صفوت

از ادیبه‌های اسلامبول بشمار می آید و از قرار مسطورات تذکرهٔ فطین دختر محب افندی بکلکجی و زوجهٔ شخصی موسوم برفعت بیک بوده ابیات ذیل در تذکرهٔ مزبوره از نظر رسیده در اینجا نگاشته شد

دوشمه دیردم دخی بر درده کوکل آه سکا
بنه دوشدك یکی بر درده کیم ایواه سکا
باغلایوب زلفی ایله بو کیجه محکم طوبدم
ایسکی دیوانه دیدی ای کوکل اولماه سکا
نیجه برواه نجازه کیده جکسین یاهو
بیلدیره طوغری بولی حضرت الله سکا
دون کوروب خالدن کرکو نیمه ایندك انصاف
غالبا ایتمش اثر آه سحرگاه سکا
صفوتا ازدلك کیمسه به اظهار ایتمه
کون اولور یاردم اید ربر دل آگاه سکا

صفوت در سال هزار و پنجاه و سه هجری وفات کرده در مقبرهٔ پدرش در ایوب مدفون شد

صفیه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از خانوادهٔ نبوت و عمهٔ محترمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است او و حضرت خدیجه و عائشه

واسماء

واسماء ذات النطاقین و اعجاز الجنة یعنی پیرزنان بهشت گفته اند صفیه خلاف خواهرهای خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و بره دست از وضع جاهلیت کشید و پیرو دین مبین گردید و بود تا سال بیستم هجرت و در آن سال در خلافت عمر درگذشت این زن ادیبه و عاقله و اهل فصاحت و بسالت بوده و در حرف الف در عنوان اروی ذکری از وفات حضرت عبد المطلب باشش دختر بوده همه اهل شعر و فصاحت و در اواخر عمر پدر باشارت وی هر یک قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند و قطعه صفیه عبارت است از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصوت نائحة بلیل ... علی رجل بقارعة الصعید

ففاضت عند ذلکم دموعی ... علی خدی کمنحدر الفرید

علی رجل کریم غیر وغل ... له الفضل المبین علی العبید

علی الفیاض شیبة ذی المعالی ... ابیک الخیر وارث کل جود

صدوق فی المواطن غیر نکس ... ولا شخت المقام ولا سنید

طویل الباع اروع شیظمی ... مطاع فی عشیرته حمید

رفیع البیت ابلج ذی فضول ... وغیث الناس فی الزمن الحرود

کریم الجد لیس بذی وصوم ... یروق علی المسود والمسود

عظیم الحلم من نفر کرام ... خضارمة ملاوثة اسود

فلو خلد امرء لقدیم مجد ... ولکن لا سبیل الی الخلود

لکان مخلدا اخری اللیالی ... لفضل المجد والحسب التلید

واز بدایع اشعار صفیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح دیوان

حماسه

الا من مبلغ عنی قریشا ... ففیم الامر فینا والامار

لنا السلف المقدم قد علمتم ... ولم توقد لنا بالغدر نار

وکل مناقب الاخیار فینا ... وبعض الامر منقصة وعار

بعقیده بعضی از شراح صفیه این ابیات را در ترجیح و تقدم بنی هاشم

بر بنی امیه

بو بنی امیه با بوسفیان در مقام تعریض گفته است و چون عرب در جاهلیت عادت داشتند با قومی که عهدی ببندند اگر آنقوم نقض عهد مینمودند آتش سوزانیده دور آتش با لعن و نفرین میکردند میگوید ولم توقد

لنا بالغدر نار

باید دانست که عرب آتشها داشته اند و هر یک را اسمی بوده از آنجمله است نار التحالف و نار الاهبه و نار القری و نار الاسد و نار الصید و نار البیض و نار الاستمطار و نار التحالف را نار المهول نیز گفته اند نار التحالف در زمان بستن عهد و خوردن سوگند در حفره روشن میشد و گاه قدری نمک بر آتش میپاشیدند و آن صدا میکرد و اسباب تخویف میشد لهذا آنرا مهول هم خوانده اند و نار الاهبه اعلان حاضر شدن یاران بجنگ بود و نار القری آتش ضیافت که در مهمانی اشراف محض اعلام بخلق می افروختند و نار الاسد آتشی بود که در گذشتن از جنگلهای شیردار غالبا روشن میکردند که از شر آن درنده ایمن باشند چه شیر از آتش میترسد و از اینجهت او را راهب گفته اند و نار الصید برای شکار بوده که چشم غزال انجیره شود و نار البیض بجهة پیدا کردن تخم شتر مرغ و نار الاستمطار در هنگام استسقا روشن میشده باینوضع که در خشکسالی بدم و گوشهای گاوها یا بدنهای آنها شاخه های درخت سلع و عشر بسته سر شاخه ها را افروخته بر تپه ها و فراز کوه بسیار صعب میبردند و آن اشتعال را بلمعان برق تفأل میزدند و مترقب نزول باران میشدند و دو بیت مسطور در ذیل از بن عادت و قدح و ذم آن حکایت میکند

لا در در رجال خاب سعیهم   یستمطرون لدی الازمات بالعشر
اجاعل انت بیقورا مسلعة   ذریعة لك بین الله والمطر

و شعر مسطور در ذیل نیز از همین مقوله و منهی از این است که گاوهای وحشی در سالی که خشک سالی بوده با وجود سلع و عشر سخنی کشیده اند و آن شعر این است

سلع مثلہ و مثلہ عشرہا ۔۔۔ عائلہا وعالت البیقورا

عائل آنست کہ اسباب عیلہ کردد وعیلہ بیچیزی و درویشی است و ابو عبید عیسے بن عمر کہ از ائمۂ علم ادب است گفتہ من خود معنی این بیت فہمیدم و ترکیب را دیدم کہ فہمیدہ باشد و این را ابن ہشام در مغنی اللبیب در باب ماء زایدہ بیان نمودہ است و مناظرات در این باب ہست کہ خارج از قصد ماست

صفیہ مرثیہ ہا متعدد برای حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ دارد و از آن جملہ است منتخب مرثیہ کہ احمد دحلان مکی در تالیف خود کہ متعلق است بسیرہ و غزوات رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وطبع کردہ درج نمودہ و آن این است

الا یا رسول اللہ کنت رجاءنا ۔۔۔ وکنت بنا برا ولم تک جافیا

وکنت رحیما ہادیا ومعلما ۔۔۔ لیبک علیک الیوم من کان باکیا

فدی لرسول اللہ امی وخالتی ۔۔۔ وعمی وخالی ثم نفسی ومالیا

فلو ان رب الناس ابقی نبینا ۔۔۔ سعدنا ولکن امرہ کان ماضیا

علیک من اللہ السلام تحیۃ ۔۔۔ وادخلت جنات من العدن راضیا

و راضیا در آخر شعر آخری اشارہ است بر آیۂ شریفۂ ولسوف یعطیک ربک فترضی کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ در نزول این آیۂ مبارکہ فرمودند راضی نمیشوم یک نفر از امتِ من بعذاب جہنم معذب شود

از قراریکہ در اسد الغابہ واصابہ نگاشتہ شدہ صفیہ ابتدا از وجۂ حارث بن حرب برادر ابو سفیان بودہ بعد از فوتِ او برادر حضرتِ خدیجۃ الکبری عوام بن خویلد او را تزویج نمود و زبیر بن عوام وسایب بن عوام از بطن او بوجود آمدند وسایب در عہد صبی چون بکارہا طفولیت میپرداخت وصفیہ را راحت نمیگذاشت لہذا میفرمود

یسبنی الشائب من خلف الجدر ۔۔۔ لکن ابو الطاہر زبار امر

ومقصود

ومقصود از ابو الطاهر زبیر است که دیده ام مناسبت اکبر اولاد خود
مکنی بابو عبد الله گردید و بنا بر مبالغه زبیر است که بمعنی شدت و قوت باشد
و زبیر مصغر زبر است بعد از وفات عوام چون امر تربیت و تادیب زبیر
مستقیما بصفیه راجع شد گاهی او را میزد که مؤدب شود نوفل بن خویلد عم
زبیر که بعد از عوام ولایت زبیر را نیز داشت بصفیه عتاب کرده گفت اولاد
خود را کسی اینطور نمیزند تو با این طفل بغضی داری او ارجوزه ذیل را
در جواب بنظم آورد

من قال انی ابغضه فقد کذب   وانما اضربه لکی یلب
ویهزم الجیش ویاتی بالسلب   ولا یکن لماله خبا مخب
یاکل ما فی البیت من تمر وحب

ودر صورتی که کذب و یلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء مخب جائز
و از قبیل کتب و عرب است در شعر متنبی که میگوید

انا فی الکتاب ابن الکتب   فسمعا لامر امیر العرب

اما بسالت وجرات صفیه چون فصاحت و بلاغت او مسلم بوده ابن اثیر گوید
اول زنی که از زنان مسلمین غزا و جهاد کرد صفیه بود در وقعه خندق که آنرا
وقعه الاحزاب نیز گویند بعضی از نسوان وصبیان در اندرون حصاری از
حسان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یکنفر یهودی دشمن در اطراف حصار
راه میرفت صفیه بحسان گفت برخیز آمده و این یهودی را بکش که میترسم قوم
خود را بما راهنمائی کند و صدمه بما وارد آورد و چون مردان ما همه در
مقابل دشمن هستند احدی از آنها خبر نخواهد شد و کسی برای امداد و استخلاص
ما نخواهد آمد حسان که مردی کم جرات بود گفت ای دختر عبد المطلب
تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفیه چوبی برداشته بیرون رفته یهودی را
کشت و چون زن بود خود از بیرون کردن رخت مقتول ابا داشت بحسان
گفت اینکار را تو صورت ده حسان باز اظهار خوف نموده باینعمل نیز
اقدام نکرد

صفیه

صفیه بنت حیی بن اخطب

چنانکه در حرف الف در عنوان امهات المؤمنین گذشت از زوجات مطهرات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها دختر بزرگ و رئیس
خیبر حیی ابن اخطب النضیری الاسرائیلی و منکوحه کنانة بن ابی حقیقة از بزرگان
خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنایم حصه
دحیة بن خلف از صحابه گردید اما از آنجا که بزرگزاده قوم خود بود
و قدر و مرتبتی داشت دحیة بن خلف او را بحضرت رسالت پناهی واگذار
کرد آنحضرت او را آزاد فرموده در جرگه حلائل مطهره خود منسلک فرمودند
نقل است که صفیه قبل از فتح خیبر خواب دید ماهی تابان در کنار او افتاد
این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر یا شوهرش
با و گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم باشی و یک سیلی بصورت او زد آز قرار مسطورات مسامرات
محیی الدین ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده
در خبر است که بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام صفیه را
بهمراهی بلال بخدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال او را از راهی آورد
که کشتگان یهود در آن راه بود چون اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال
او بگردید و بنهایت منقلب شد چون بحضور پرنور رحمة للعالمین مشرف
آمد حضرت انقلاب او مشاهده فرموده سبب پرسیدند چون علت را
بعرض رسانیدند حضرت ببلال فرمودند چقدر در جگر تو درشت است
این بیچاره را چرا از آن راه آوردی که نظرش بر کشتگان قوم خود افتد
و حکیم قاآنی این واقعه را در ضمن قصیده بنظم آورده گوید

صفیه دختر حیی بن اخطب آنکه بحسن
نبود در همه عالم چو او یکی اختر
(حضرت امیر المؤمنین ع)
شه آن نگار شکرخنده را بدست بلال
که عنبرین قمرش بود آتشین عنبر

روانه ساخت بسوی رسول تا سازد
مفرّحی دل او را ز عنبر و شکّر
بلال برد پی دار ز رزمگاه و پی
بشد بساق پی دیده تابش از منظر
رسول شد چو ز سیر حمی بلال آگه
هلال وار بکاهیدش از ملال قمر
سرود از چه ز آورد گاهش آورده
دلت ز آهن و پولاد دور وی بود مگر

صفیّه بنت شرف الدّین

محدّثه بوده است دختر امام شرف الدّین احمد بن احمد المقدسی و زوجهٔ شیخ بهاء الدّین ابن العزعمر مشار الیها از مشهورات عصر صلاح الدّین صفدی میباشد و از ابن عبد الدّائم محدّث روایت حدیث کرده و مسلم شریف را تدریس نموده خیلی عمر کرده روز چهار شنبه از ایّام معدوده یعنی از عشر اوّل ماه ذیحجّه سال هفتصد و چهل هجری در گذشته است

صفیّه بنت مجد الدّین

پدرش امام مجد الدّین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حماد بن میسرة الأزدی از مشایخ محدّثین و خود محدّثه بوده است معروف بست الشّام از ابن عساکر محدّث و اصحاب یحیی الثّقفی و سایرین اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدّین البرزالی استاد صلاح الدّین صفدی از مشار الیها استفاده نموده صلاح الدّین گوید صفیّه بنت مجد الدّین زنی بود از اهل صلاح و برکات در آخر عمر قصد زیارت مکّهٔ معظّمه زادها الله شرفاً نموده حرکت کرد در مدینهٔ منوّره داعی حق را لبّیک اجابت گفت نماز او را در حرم شریف نبوی صلعم گذارده در قبرستان بقیع بخاکش سپردند تولّدش در سال ششصد و چهل و هفت و وفاتش در ماه ذیقعده سنه هفتصد و چهار هجری اتّفاق افتاده

صفیّه

صفیهٔ بنت یاقوت

دختر افتخار المدرسین یاقوت بن عبد الله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشار الیه در کتاب المنجم گوید صفیه بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری متولد شده و از نور الدین بن سلام که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کسب علم نموده از اشخاصی که محدثهٔ مشهوره آسیه بنت جار الله اجازه گرفته بود صفیه هم اجازه گرفته است

صفیة الباهلیه

یکی از شاعره های حماسه است و از جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر خود گفته و در باب مراثی دیوان حماسه درج است

کنا کغصنین فی جرثومة سمقا
حینا باحسن ما یسمو له الشجر
حتی اذا قیل قد طالت فروعهما
وطاب فیئاهما واستنظر الثمر
اخنی علی واحدی ریب الزمان وما
یبقی الزمان علی شئ ولا یذر
کنا کانجم لیل وسطها قمر
یجلو الدجی فهوی من بینها القمر
فاذهب حمیدا علی ما کان من مضض
فقد ذهبت وانت السمع والبصر

صفیهٔ زاهده

از نساء زاهده ایران و معاصر با سلطان ابو سعید خان بوده بزهد و صلاح مشهور و ببرکات و میامن انفاس معروف و جمع کثیری از زن و مرد بمشار الیها اعتقاد و ارادت داشته و قوتغرات خاتون خواهر رضاعی سلطان نیز از معتقدین و مریدین صفیهٔ زاهده بوده و از فرط اخلاص

بزیارت او میرفتند و در یکی از زیارتها سراج الدین قمری شاعر ماهر را با دختر
بمحضر صفیه بوده و در هنگام صرف غذا واقعه واقع شده که چون ذکر آن
دور از ادب است از نگارش آن صرف نظر شد

صفیه

دختر جمال خلوتی آنکه از اکابر خلوتیه بوده در عصر سلطان بایزیدخان ثانی
سلطان عثمانی جمال خلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون
در آن اوان در اسلامبول متوالیا زلزله میشد و طاعون مردم را هلاک
مینمود جمال خلوتی از جانب شخص سلطان و قاطبه علما و صلحا مامور شد
که بمدینه منوره رود و بروضه مقدسه نبویه متوسل شود و دفع آن بلیات را
ملتمس گردد همان روز که مشار الیه عازم شد و باسکدار قدم نهاد همه بلاها
دفع شد و دیگر کسی آسیبی ندید و این دلیل بزرگواری و ترقی مقام جمال
خلوتی است اما خود از آن سیرت نیک و فروتنی که داشت گفت من چند
مستوجب عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صدماتی که مردم
اسلامبول میکشیده اند بواسطه بودن من در میان آنها بوده چه تا
پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند رحمت بر آن نهاد
پاک باد خلاصه او ترک عزیمت نکرد و قصد حج و زیارت خانه خدا نمود
و در حوالی راه سرای قرب پیش گرفت و تزویج صفیه بسنبل افندی
برحسب وصیت او شد و سنبل افندی از اخص خلفای جمال خلوتی
بوده است

صفیه خاتون

اسم مادر سلطان محمدخان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان
عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوابه او منحصر بصفیه
خاتون بوده بعد از جلوس همشیره سلطان مسماة باسماخان سلطان چند
کنیزک ماه رو برای سلطان فرستاد و او در جمع جواری زاید الوصف اهتمام
نمود چندانکه جاریه حسنائی نبود که کسی بخرد و اهدا کند

بعضی

بعضی از ارباب سیر نوشته اند سلطان مرادخان نتوانست با کنیزکانی که
اسماخان سلطان با وهدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نوربانو
خاتون این بشنید از آنجا که با صفیه خاتون نهایت بی لطف بود جواری
و سایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند باخذ و ضرب و تهدید نمود
آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بسته اند و عقد را آورده گشودند
بعد از آن اشکال کار سلطان رفع شد راه صحت این گفته را نمیدانیم
ومیکوئیم العهده علی الراوی

وصفیه بنت بحیر و صفیه بنت بشامه و صفیه بنت ثابت و صفیه بنت
الخطاب و صفیه بنت شیبه و صفیه بنت ابی عبید و صفیه بنت حمید
چند تن صحابیات هستند و چهار نفر صحابیه دیگر نیز بهمین اسم هستند
که در اسد الغابه فقط اسمی از آنها برده شده است

صهباء بنت ربیعة الثعلبیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بوده و از اولاد آنحضرت عمر
و رقیه از بطن صهباء بوجود آمده اند
صهبا از سبایای وقعه عین التمر میباشد که خالد آن وقعه را در زمان
خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابو الفدا گفته اند
وشرح آن وقعه در تواریخ مسطور میباشد

حرف الضاد

ضاحیة الهلالیه

از شواعر عرب بوده و ابیاتی را که باسم ریا العقیلیه پیش نگاشتیم بعضی
بضاحیه نسبت داده اند

ضباعة بنت عامر بن قرط

نواده قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است
از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشرف ایمان

مشرف گشته و از صحابیات بشمار آمده مشار الیها اجمل نساء عرب و از
حیثیت جثه اعظم آنها بوده و هرجا که می نشست مبلغی جای را میگرفت مع ذلک
موئی وافر داشت که بدن خود را بدان میپوشانید قبل از اسلام ضباعه
عامریه در تحت هوذه بن علی الحنفی بود چون هوذه در گذشت عبد الله بن
جدعان از اسخیا و اشخاص صاحب شان او را تزویج کرد اما چون او
میل و رغبتی باین مرد نداشت رهائی خود را درخواست مینمود عبد الله
بن جدعان گفت ترا از قید این مزاوجت رها مینمایم بشرط آنکه
بهشام بن المغیره المخزومی شوهر نکنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سه کار
ترا واجب شود یکی آنکه صد شتر قربانی نمائی دیگر آنکه بکوئی در
مسافت ما بین اخشبان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طنابی تابیده
امتداد دهند سیم آنکه عریان و بدون ساتر بطواف خانه کعبه اجلها الله
تعالی پردازی بعد از آنکه باین شرایط عبد الله بن جدعان او را رها کرد
هشام بن مغیره او را بگرفت و اولا از طرف خود یکصد نفر شتر قربانی نمود
ثانیا زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنابی تابیده در میان دو کوه
اخشبان امتداد دهند ثالثا بیت الله را حکم کرد بمشار الیها
واگذارند تا در خلوت عریانا طواف کند
مطلب ابن ابی وداعة السهمی گوید ضباعه عامریه با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عریان طواف میکرد
کوچک بودم و مرا در شمار اطفال میگرفتند بنا بر این از مطاف خارج نساختند
و طواف ضباعه را مشاهده مینمودم او لباس خود را بیرون می آورد
و میگفت

الیوم یبدو بعضه او کله   و ما بدا منه فلا احله

و با موی خود عورتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف او
دیده نمیشد بالجمله چندی در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او در گذشت
و ضباعه را شرف اسلام نصیب آمد و بمدینه منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

صلی الله

صلی الله علیه و آله بتزویج او میل فرمودند و مطلب ابیه او سلمه بن هشام اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سن او خبر دادند رای مبارک منصرف شد

سلمه بن هشام پسر ضباعه از مؤمنین مستضعفین بود و در مکه معظمه بحالت ناخوشی ماند تا بعد از وقعه خندق مهاجرت بمدینه را موفق شد و مادر او این ارجوزه را با و خواند

لاهم رب الکعبة المحرمة　اظهر علی کل عدو سلمه
له یدان فی الامور المبهمة　کف بها یعطی و کف منعمه

ضباعه

از قرار مسطورات اسد الغابه سه نفر از صحابیات کرد ارای جلالت قدر بوده اند ضباعه نام داشتند یکی ضباعه عامریه که شرح حال او گذشت دیگر ضباعه بنت الحارث الانصاریه خواهر ام العطیة الانصاریه سیم ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب و در قاموس باسم ضباعة الکبری ضباعه بنت عامر افزوده شده همچنین ضباعه بنت عمران و در مسامرات محیی الدین مذکور است که از ضباعه بنت الزبیر یازده حدیث شریف روایت شده و ضباعه که در مطلع ابیات قطامی است و میگوید

قفی قبل التفرق یا ضباعا　فلایك موقف منك الوداعا

دختر زفر بن الحارث الکلابی است و زفر از عمال عبد الله بن زبیر بوده و شاعر قطامی چون بدست زفر پید رضباعه گرفتار اسیر شده و بتوسط ضباعه خلاصی یافته و برا عطای صد نفر شتر او را دلخوش ساخته قصیده در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشار الیها کرده و شعر مزبور را گفته است و آن خالی از حجته نیست

ضعف

مغنیه ایست مشهوره از مغنیه های عباسیه که در سلك جواری ابن خلیفه منسلك بوده و او را وقعه غریبه ایست که شرح آن از اینقرار است

چون کوکب اقبال امین خلیفه روی بوبال نهاد و نوبت او بسر رسید و طاهر ذو الیمینین او را در بغداد محصور ساخت روزی ضعف را بحضور خواند تا بخواند و او را قدری مشغول کند مشار الیها چون شروع بتغنّی کرد این شعر را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرًا
وایسر جرمًا منك ضرّج بالدّم

از آنجا که ذکر الابش بجون در شعر بود امین را بد امد و متغیّر شد و ضعف را گفت شعر دیگر بخوان او خواند

ابکی فراقکم عینی فارّقها   انّ التّفرّق للاحباب بکّاء
ما زال یعدو علیهم ریب دهرهم   حتّی تفانوا وریب الدّهر عدّاء

چون این اشعار نیز بمفاد وقت اشعار میکرد امین مکدّر شده بضعف گفت ایا غیر ازین بیتهای شوم شعری نمیدانی با رسیّم این اشعار را تغنّی کرد

اما ورب السّکون والحرك
انّ المنایا کثیرة الشّرك
ما اختلف للیل والنّهار وما
دارت نجوم السّماء فی الفلك
الّا لنقل السّلطان عن ملك
قد زال سلطانه الی ملك

امین گویا استنباط کرد که این ابیات بیان حال ومآل اوست زاید الوصف افسرده شد و ضعف را از حضور خود راند و در همان وقت قدح بلوری که از و در مجلس بود و مصنّع نام داشت بخوردن پایی شکست و بر ملالت امین افزود و دانست بخت برگشته و کار گذشته وقت زوال است و هنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصّباح

یعنی روشنایی صبح و امّ الخیر خدیجه محدّثه که پیش ذکر او شده بدین لقب خوانده اند

و او در سال هفتصد و سی و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابو بکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بوده در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد در سنه ششصد و چهل در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب درگذشت است مشار الیها را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از انکه سلطان صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل انتزاع نمود و بپسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حبالهٔ نکاح ملک ظاهر پسر عم خود در آمد و از و محمد نام پسری بوجود آمد و چون نوبت حکمرانی بر او رسید ملقب بملک العزیز شد در سال ششصد و سی و چهار هجری ملک العزیز درگذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهدهٔ امور ملکی بر نمی آمد لهذا زمام مهام حکمرانی در کف جدهٔ او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش سال تمام در حلب حکم راند ملک مؤید ابو الفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون ملک ناصر نوادهٔ او در سیزده سالگی رشد خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید و مستقلاً در حلب مشغول حکومت شد وضیفه نیز از جواری ابو بکر و مادر معبر مشهور ابن سیرین است

حرف الطاء

طاوس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از کمال حظوتی که در آنحضرت داشت دستگاه و خدم و حشم و تجمل و جلال او بدرجهٔ رسید که فوق آن متصور نیست و از آن پادشاه با حشمت و جاه تاج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور اسکنه الله فی دار السرور در تذکرهٔ نقل مجلس که در حقیقت ترجمهٔ احوال

اما اشعار است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نغزی که سروده شرحی از شوکت و حشمت و قدر و مقام مشار الیها نگاشته که خلاصهٔ آن از قرار ذیل است

تاج الدوله آن زن است که او از مرتبه اش گوش زهره و مشتری پر اکنده و طنطنهٔ جاهش هوور را در پردهٔ خجلت نشانده ستارهٔ طالعش ماه آسمان را نور بخشا و کوکب بختش بمهر سپهر ضیا داده اصلش از شکرستان عصمت و گلستان عفت دار السلطنهٔ اصفهان و از آدمی زادگان آن سامان است بسلیقهٔ من حسب الامر قبلهٔ عالم دو سال پیش عماراتی در دار الخلافهٔ طهران محض وجود او ساخته شد و بی لاف و گزاف کرورها خرج آن بنای عالی و صحن و ایوان رفیع شد از عهد حوا که بنی نوع انسان را ما در است تا امروز صالحه و مقدسه با این خوش احوالی و نیکو ذاتی چشمی ندیده و گوشی نشنیده اگر فخر نسوانش خوانم بجاست و اگر شاه زنانش گویم روا چون شأنش زیاده از آن است که بتحریر آید در مجلس اول که مخصوص شرح حال شاهزادگان است ترجمهٔ او را نگاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان است این کتابی ترتیب داده ام موسوم بپرورده خیال و آن نسخه بسیار خوبی است و تاج الدوله با دقت من در نظم و نثر و نگارش خط صاحب فن گردیده است

(انتهی)

نواب اشرف امجد والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه نور الله مضجعه که از کبار شاهزادگان معظم این دولت جاوید نشان میباشند و جزئیات وقایع و اوضاع سلطنت حضرت خاقانی را احدی بدرجهٔ ایشان نمیدانند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاه تاج الدوله و کمال تقرب او در حضرت خاقانی و منتهای میلی که آنحضرت باین زن داشته اند مرقوم فرموده گویند

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط حق تعلیم و سمت پدری نسبت بطاوس خانم داشت و خط و ربط مشار الیها بتوجه و اهتمام آن وزیر

بی نظیر بدرجهٔ کمال رسیده بود پس از انکه این زن در میان خدام حرم خاقانی دارای اختصاص و امتیاز بزرك شد حضرت خاقان او را تاج الدوله لقب دادند و عنبرچهٔ مرصع بریسم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبرچه بود که امپراطریس روس برای آغاباجی دختر ابراهیمخان شوشی که آنهم از زوجات بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نکاشته شد هدیه فرستاده بجهة آن زمرد بسیار درشت و دو گردش یك قطار الماس بسیار ممتاز و دو زنجیر طلای ظریف داشت حضرت خاقان این پارچه گران بها را بشش هزار تومان خریدند و در موقع مزبور بدل کردند و مقرر فرمودند پانزده هزار تومان بمیرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که نویسندهٔ فرمان و حامل خلعت تاج الدوله بود خلعت بهای عنبرچه داده شود و تشکر را تاج الدوله این دو بیت را بنظم آورد

بتاج الدوله چون دادم لقب شاه | گذشت از آسمان افسر تاج ما
همیشه بخت با او هست و نبود | کسی با ذات غیر از سایه همراه

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمل و دستگاهی جداگانه و مخصوص از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت

میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسد الله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون آصفه دختر خانلرخان زند زوجهٔ شاهزاده ملك ایرج میرزا تقلد و تکفل این شغل مینمود دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبرهٔ خاقان محسوب میگشت و در زمان شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغعلیخان نوائی او را بزنی گرفته و قریب صد سال عمر کرده در دستگاه تاج الدوله رتبه قائم مقامی یافت میرزا ماه شرف عمهٔ مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقب بمنشیه بود رسایل و مراسلات را تحریر و انشا مینمود زنی حبشی بیك نام که اسباب تجارت عمده و مال التجارهٔ زیادی داشت گرك یراق آن دستگاه شمرده میشد و او لباسی متوسط و مرکب از زنانه و مردانه میپوشید و میخواست

خود را خواجهٔ مادرزاد بخرج دهد

آقای میرزا تقی علی آبادی از رجال معتبر کاردان و فضلای عصر حضرت خاقان میفرماید

پیر و بکر و بیوفا و بدرگ است   این جهان گوئی که خوش جنده بلکست

از مراحم مخصوصهٔ حضرت خاقان خلد مکان در بارهٔ تاج الدوله آنکه از روز اول نوروز سلطانی آنحضرت تا روز سیزده عید با تمام اهل حرمخانه و کل خانوادهٔ شاهزادگان که در طهران اقامت داشتند و شاهزادهها که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند مهمان تاج الدوله میشدند و این سیزده شبانه روز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت طوری فراهم که مزیدی بر آن متصور نبود و تاج الدوله بهمه عیدی و اشیاء ظریفه نفیسه میداد و مهربانی مینمود الطافها و مهمانداریها متعدد برای هر یک بفراخور موجود و مهیا بود

میرزا علینقی خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که شمس الدوله دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد حرم و اطاق مرصع خانهٔ تاج الدوله شدم دیدم پیشخدمی مرصع مخده و مسند مرصع متکاها مرصع تنگها مرصع آینه ها مرصع مجمرها مرصع و پرده ها مروارید دوز مبهوت شدم و متحیر ماندم

تخت مرصع مشهور بتخت طاوس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید میگفتند شاهزادهٔ شجاع السلطنه مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب زفاف آن تخت را برای خوابگاه خاقان بکفنه اوزدند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاوس خانم بود آن تخت مشهور بتخت طاوس شد

تاج الدوله منقطعه بود چون قرب و اعتبار او در حضرت خاقان بدرجهٔ کمال رسید شاهزادهٔ شجاع السلطنه با اجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت اینهمه

التفات و عنایات خسروانی از ساعت سعید آن عقد بوده بر هم زدن آن روا نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانی صادر شد که عبدالله خان معمارباشی یک دست عمارت تمام از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر تالارها آینه متعدد در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاهی است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت نبودند مگر دختر آقا محمد رضا موسیقی دان ملقب به شاه ویردی خان که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودن و بیگم رستم آبادی ملقب به پادشاه و چند نفر دختر جواهر پوش که کار شان سازو آواز بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار میدارد که ماهی هزار تومان باسم سبزی مطبخ مشار الیها از دفتر برات صادر میشد و بقیه اوضاع را بر همین فقره قیاس باید کرد تاج الدوله از برکت تربیت معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب نشاط در نوشتن کی مقامی حاصل کرده بود و عرایضی که بحضور حضرت خاقان مینوشت مضامین بدیع و دقایق لطیفه داشت از جمله وقتی در ییلاق امام زاده قاسم تاج الدوله و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیورساتچی هر دو بنا خوشی وبا مبتلا شدند خاقان مغفور تشریف فرمای نوا بودند سلطان احمد میرزا در گذشت و تاج الدوله بصحت نایل گشت حضرت خاقان تسلیت نامه به تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند

از کجی چون بشکند چیزی بلایی بگذرد
خوب شد بر تو به زد آسیبش از مینا گذشت

تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا
سر شاهنشه سلامت دولت پیر مغان برجا

اما نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن اقتصار میرود میگوید

بادا از سر کوی تو گذشتن نتواند
پیغام من دلشده را پس که رساند
تا کی بصبوری بفریبم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

و لها ایضاً

مرغی که بدام تو اسیر است دیگر نکند هوای گلزار

و لها ایضاً

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند شاید ذره لطف تو از خاور آید

اما نواب تاج الدوله که تاج الدوله ثانی میباشند از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه (ناصر الدین شاه) دام ملکه مجلله ایست عقیله و عاقله و معظمه ایست نبیله و کافله پدر نامدارش مرحوم شاهزاده غفران مآب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه از پادشاهزادگان بزرگ بشمار می آمد و خود در این خدر عظمت و سترابهت و حشمت دارای هرگونه اختصاص و مزیت میباشد بخوانائی و دانائی معروف و بسیار اوصاف حمیده مشهور و موصوف است در بدو ازدواج و اقتران اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را ازین بطن طاهر فرزندی ارجمند بوجود آمد و بمعین الدین میرزا موسوم گردید و چون آثار رشد و شهامت و فرزانگی و کرامت و شرایط شهریاری و خصایص فرمانفرمائی و مملکتداری از ناصیه او لایح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد یافت و چیزی نگذشت رسما این خبر را انتشار دادند و بلوازم این کار از هر جهت پرداختند اما افسوس که آن غنچه نوشکفته را باد خزان اجل بزودی افسرد و ازین گلستان نقل کرده رخت بباغ رضوان برد و عجب آنکه این سانحه غم افزا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست هفتاد

وسنہ ہجری وسالِ دہم شہریاری شاہنشاہ جمجاہ خلد اللہ ملکہ وسلطانہ
بود وبزبان حال روزگار میسرود (غم وشادی است کہ با یکدیگر آمیختہ اند)
امّا شادی فتح ہرات بظاہر وبیرون بود وان غم در باطن واندرون
وخرد خوردہ بین از قول مولوی معنوی علیہ الرحمہ چنین وا مینمود کہ
ما برون را ننگریم وقال را   ما درون را بنگریم وحال را
والحق سانحہ بود جانکاه وآتش خرمن جانہای آگاہ واگر زیادہ برین طول دہیم
غمی را تجدید نمودہ ایم وبرالی افزودہ رضا بقضاء الٰہی دادہ ازین مرحلہ در
گذریم وراہ تسلیم سپریم
ہم اکنون نواب تاج الدولہ دامت شوکتہا بتوجہات خاصہ شاہانہ ومزایای
مخصوصہ خود در حرم جلالت بخت والای دارای مقامی معلوم است وخاص
وعام خدام آن ہمایون مقام دقایق اعزاز واحترام آن معظمہ را کاملا مرعی
ومنظور میدارند دام اللہ عمرہا وجلالہا

طبقہ

گویند از بنات بادانشِ ودرایت عرب یکی بودہ مسماة بطبقہ
ومردی موسوم بشن کہ عقلی کامل داشتہ او را در حبالہ نکاح آوردہ
بنابراین گفتہ اند وافق شن طبقہ یعنی این زن وشوہر درخور یکدیگر اند
واین گفتہ از مثلہا مشہور شدہ ہر دو چیز را کہ باہم کمال تناسب وموافقت ومواز نہ
آید میگویند وافق شن طبقہ
در مجمع الامثال مسطور است کہ چون شن مردی عاقل بود در ہر جا جستجو
مینمود تا دختری دانا بدست آورد واو را بزنی گیرد تا روزگار خود را
بخوشبختی گذراند از جملہ روزی بعزم دہکدہ بر اسب خود سوار شدہ بیرون
آمد وبشخصی برخورد وپس از ادای تحیت وسلام دانست کہ آن مرد ہم
عازم ہمان قریہ است وبا او ہمراہ خواہد بود قدری کہ راہ پیمودند
باو گفت تو مرا میبری یا من ترا ببرم آن مرد تعجب کردہ گفت این چہ سوال
در حالتیکہ ہر دو سواریم ومرکب ما را میبرد شن سکوت کرد قدری دیگر راہ

طی نموده نزدیک بقریه شدند در آنجا خرمنی دیدند باز شن برفیق راه گفت
بر اعتقاد تو صاحبان این خرمن محصول خود را خورده اند یا نه رفیق متعجب شده
گفت عجب ساده مردی هستی خرمنی که هنوز کوبیده نشده و دانهٔ آن را از کاه
جدا نکرده و جمله در پیش نظر ما موجود است آنرا چگونه خورده اند شن باز
ساکت شده چون بدهکده رسیدند جنازهٔ رو بروی آنها نمودار شد شن
از رفیق پرسید اینکه در تابوت است آیا مرده است یا زنده رفیق گفت چون تو
جاهلی ندیده ام ببینی که بگورستانش برند و پرسی مختصر آنمرد شن را یکباره
ابله و احمق بجای آورده اما از آنجا که در همان قریه مسکنی و خانه داشت روا
ندید که شن را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد او را بخانهٔ خود فرود آورد و او
دختری داشت طبقه نام از پدر پرسید مهمانت کیست گفت مردی است نهایت احمق
چون رفیق راه بود نپسندیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت
حمق او از چه مقوله است آنمرد سؤالهای شن را تقریر نمود دختر زیرک گفت
پدر این مرد احمق نیست بلکه داناست و سؤالهای او معنی دارد اینکه گفت تو
مرا میبری یا من ترا مقصود او این بود که تو سخن میگوئی یا من بگویم تا مشغول
شویم و بدون کسالت راه را طی کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرده را
گفت آیا صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آنرا سلم فروخته
و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میپرسید زنده است یا مرده می‌گفت
آیا این متوفی فرزندی خلف دارد که نام او را زنده کند یا نه آنمرد چون این
سخنان شنید نزد شن آمد و پس از چند جمله باو گفت میخواهی سؤالات
عرض راه ترا شرح دهم گفت بده چون شنیده ها را اظهار داشت شن
گفت اینها را تو خود ندانسته بگو گویندهٔ آن برای تو کیست گفت دختری
دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شن گفت من در جستجوی
چنین دختری بودم و اینک او را خواستگاری میکنم آنمرد راضی شد عقد
ازدواج منعقد شد و شن طبقه را بقبیلهٔ خود برد و اهل قبیله نیز هوش
و ذکای طبقه را سنجیده گفتند وافق شن طبقه و در این معنی مثل میگویند

وافقه فاعتنقه (انتهی)

و بعضی گفته اند شن بمعنی قرابه کوچک است و طبقه سرپوش هر چیز را گویند و در خور هر دو چیز موافق میگویند وافق شن طبقه یعنی قرابه موافق سرپوش در آمد و وافق للشئ من شن لطبقه نیز استعمال شده است

طثریه

مادر یزید بن سلمة بن سمرة بن سلمة الخیر ابو المکشوح القشیری شاعر مشهور عصر خلفاء امویه است و او باسم مادر خود شهرت یافته او را ابن یزید بن الطثریه گویند مشار الیه در سنه صد و بیست و شش هجری در دور کارِ ولید بن یزید بن عبد الملک در جنگ یمامه کشته گشت و خواهرش زینب بنت الطثریه که ترجمهٔ حالش گذشت ابیاتی در مرثیهٔ او بنظم آورده که آنها نیز پیش مسطور شد آما ابن اثیر در کامل و را ابن گفته است

طرفة القینة

مغنیه بوده است در عصر بنی عباس صاحب طبع شعر و ظرافت از هواخواهان عبد الله بن نصر از نجبای عباسیه و اطوار و گفتار او نیز عبد الله را مفتون کرده بود ابیات ذیل را از فرائد مسطورات کامل ابن اثیر و حدیقة الافراح در مجلس تغنی در خور مشار الیه گفته و امام مبرد نیز در آن مجلس حاضر بوده است

لیس یجری علی لسانی شئ | شهد الله سوی ذکراکا
ذاک ان الفؤاد قد صاغه | منذ جری الود بیننا ماواکا
و تمثلت حیث کنت لعینی | فهی ان غبت او حضرت تراکا
لیس تخلو جوانحی منک وقتا | هی کل مشغولة بهواکا

ایضاً

اذا هام قلبی لم اجد من یرده | الی سوی ذکراک والموت فی الذکر
واطمعه فی الوصل منی تعللا | وان کنت منه آیسا آخر الدهر
فکم عبرة فی جنح لیل سفحتها | وکفی علی خدی الی وضح الفجر
افکر ما یجری الیک وما الذی | اتاک عما قد عهدت ولا ادری

ایضاً

ایضاً

فلو ان شرق الارض بینی وبینکم وقمتی وراء الشمس حین تغیب
لو انینکم اطوی الاسباب بینکم وقال الهوی لی انه لقریب

طغای الخونده الکبری

زوجهٔ ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده است ودر اصطلاح خود آنرا طغای خونده میگفته اند و پیش در عنوان ام انوک ذکر او شد ابتدا در عداد جواری ابن قلاوون معدود و بعد در سلک ازدواج او در آمد وحظوتی بهمرسانید چه جمالی بکمال داشت و ابن قلاوون با وجود او بدیگر رغبت نمینمود وقتی طغای الخونده عزیمت حج کرد جوانمرد مشهور قاضی کریم الدین کبیر با او همراه شد و طوری اسباب آسایش او را فراهم آورد که مزیدی بر آن متصور نیست از جمله کوزه که انواع سبزیها در آنها کاشته شده بود بر شتران بار کرد و مادهٔ گاو ها همراه برداشت که هر صبح وشام شیر و پنیر تازه آماده باشد مقرری کو بد هر روزه . برسم ایام حضر در بهترین الوان اغذیه لذیذه حتی سبزی و پنیر تازه در خوان این زن حاضر بود انتهی

قاضی کریم الدین مزبور و سایر امراکه در موکب طغای الخونده بودند نزدیک بمنزل پیاده شده در رکاب او میرفتند و با او احترام سلاطین مینمودند وزمین میبوسیدند در سال هفتصد و سی و نه مشار الیها بار دیگر بزیارت خانه خدا رفته و امیر بشتاک را با خود برد امیر دمشق شام تنکز هر وقت بملک ناصر پیشکشی میداد نقادیم زیادتیر بخونده طغای اهدا مینمود بعد از وفات ملک ناصر نیز بهمان شان بود تا در سال هفتصد و چهل و نه هجری بمرض وبا در گذشت و در خانقاه ام انوک در صحرای خارج باب البرقیه مصر که خود ساخته بود مدفون شد وهزار نفر جاریه وهشتاد نفر خواجه و اموال کثیره از و بجا ماند او را بعفت و طهارت و کثرت صدقات ستوده اند کنیز کان زیاد را جهاز مرتب ساخته و برای هر یک معاش قرار داده و برای پسر خود علاوه بر اینها خیرات نموده بود

خیرات حسان

۱۵۰

طوطی قادین

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمانی بوده سلطان مرحوم او را بزنی بباقی افندی شاعر داده یکی از احبای باقی افندی باو تهنیت گفتند که با طوطی همدم شدید بنابراین در این باب فیما بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت همدمی طوطی و غراب رد و بدل شده است

طیبه

دختر سیم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و مرحوم حسنعلی میرزا والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکرهٔ نقل مجلس در همین تألیف خود گوید مشار الیها بقدر تحریر مکاتبات تحصیل خط کرده و طبعی نیکو داشته حضرت خاقان او را بسرپرستی امیر محمد قاسمخان خلف الصدق سلیمان خان صاحب القاب شاهزاده مامور فرموده اند اینک مدت بیست سال است که در آنخانه مقیم است در مواعظ و نصایح و مراثی سخن رانده و وقتی هم بیتی دو غزل بعرض خسروی رسانیده منش آموزگار بوده ام این دو شعر از وست

اگر بدرد دل من نمیرسی ز تغافل　　برم ز دست تو بر درگه امیر شکایت

طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج درد دلم را مگر حبیب کند

ز عارض شرم مهر و مها باشم　　کنیز کمترین شاه بابا شم

طیبه

گویند مشار الیها وقتی در بصره حمامی داشته و حمامی هم بوده باسم منجاب که با آن حمام رقابت مینموده طیبه وجهی نقد بیکی از شعرا داده و این بیت را گفته است

حمام طیبة لا حمام منجاب　　حمام طیبة سخن واسع الباب

همین

همین بشعر تمام منجاب را شکست و مشترنان آن تمام طیبه آمدند

حرف الظاء

ظبیة

حلیلهٔ ابو قتادهٔ انصاری از صحابهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله ودختر براء بن معرور و صحابیهٔ جلیلة القدر بوده وحضرت رسالت پناهی این حدیث شریف را که لیس علیکن جمعة ولا جهاد ومفاد آن اینست که نماز جمعه وجهاد بر زنان واجب نیست بمشار الیها خطاب فرموده اند

ظبیة بنت وهب

نیز از صحابیات است بعضی او را مادر ابو موسی اشعری دانسته اند وبرخی والدهٔ ابو موسی را طیبه بنت وهب نوشته اند

ظبیة

اسم جاریهٔ مغنیه ایست که او را ظبیة الوادی هم گفته اند مشار الیها علم موسیقی را از معبد مغنی مشهور اخذ و تعلیم گرفته اصلاً حجازیه بوده بعدها در عراق میزیسته است وظبیة الباهلیة بنت وزیر از ادیبه هائی است که در کتاب اغانی نام آن برده شده

حرف العین

عائشه بنت ابی بکر

محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ترجمهٔ حال عائشه استقصا نموده وما حصل کلام او را ما در اینجا ایراد مینمائیم وهو هذا

عائشه ام المؤمنین حلیلهٔ جلیلهٔ حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه وعلی آله الطاهرین است دختر ابی بکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی القرشیة التیمیة پدر ومادرش هر دو از اصحاب مشار الیه بوده و در میان قریش محترم

ودر مشکله‌ئی از امور از قبیل قتل ودیت مؤتمن شده آنچه او تعیین میکرد
مقبول بود و اعتلای قدر مادرش ام رومان در نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مأثور و مشهور است عایشه پس از خدیجه اشهر زوجات طاهرات
حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است و او شش ساله بود و هنوز
حضرت نبوی بمدینهٔ منوره مهاجرت نفرموده بودند که بشرف ازدواج آن
حضرت مشرف شد یعنی صیغهٔ عقد جاری گشت در سن نه سالگی زفاف
صورت پذیر گردید و آنوقت خاتم الانبیاء در مدینهٔ طیبه تشریف داشتند
عایشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر برده و در ظرف اینمدت
از احادیث نبویه و عادات و حالات محمودهٔ آنحضرت آنقدر ضبط و روایت
کرد که آنجمله از برای بسیاری از احکام شرعیه و مسائل دینیه سند گردید
و او را بفقاهت و علم و کثرت حدیث ستوده گفته‌اند ربع احکام شرعیهٔ
ما از او منقول است و این دو حدیث که خذوا ثلثی دینکم من عایشة وخذوا
شطر دینکم من الحمیراء که در حق او روایت شده علی تقدیر صحتها این
مدعا را مع زیادة تائید مینماید بنا بر حدیث اول اکثر مسائلی که محتاج
الیه ماست و بنا بر حدیث ثانی نصف آن از مشار الیها ماخوذ و منقول
است بعلاوه بایام و اشعار عرب نیز آشنائی داشته و از آنجا که انواع
علوم اسلامیه و جاهلیت را حائز بوده او را عالمه دانسته‌اند
ابو موسی الاشعری فضل مشار الیها را اعتراف کرده گوید در میان ما
اصحاب هر حدیثی از احادیث نبوی اشکالی بهم رسانید و نزد عائشه فهم
او حل کرد و معلومات در آن باب بدست آوردیم
اما در باب فصاحت او معاویه سوگند یاد کرده و گفته است من هیچ خطیبی
ندیدم که از عایشه بلیغ‌تر و فصیح‌تر و فطن‌تر باشد و از کبار تابعین
عروة بن الزبیر گفته است چه در احکام قرآن و فقه و فرایض و طب و چه
در علم اشعار و انساب عرب از عایشه من کسی اعلم ندیدم
احنف بن قیس تابعی نیز گفته است من خطبه‌های ابوبکر و عمر و عثمان و بعضی

خلفای دیگر را از مقالهها مبنی بر موعظت و نصیحت شنیده ام از دهن
هیچیک سخنی بجزالت و فصاحت سخنان عائشه استماع نکرده ام اما کثیر
الحدیث بودن او زرقانی شارح کتاب مواهب لدنیه تصریح کرده است
که دو هزار و دویست و ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده در
یکصد و شصت و چهار آنها شیخین یعنی بخاری و مسلم اتفاق کرده اند
و فقط در پنجاه و چهار حدیث بخاری و در شصت و هشت حدیث مسلم را
انفراد رفته اند و فور اطلاعات عائشه با یام و اتفاقات عرب نیز هر وقعه را
با اشعار وارا چیزی که در حق آن گفته شده بود خبر میداد و بتفصیل آن را
میدانست با اینهمه فضایل و مناقب رغبت او بدنیا کم و صدقه او زیاد بود
چنانکه گویند روزی صائم بود صد هزار درهم بدست او رسید همه را
تصدق داد و یک دینار افطاریه برای خود نگاه نداشت و این فقره بروایت
ام ذره خادمه مشار الیها بر ثقات ثابت شده است از آثار صحیحه در حق
مشار الیها خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از وی مجیدی است که
در یک حدیث شریف فرموده و میفرمایند از صنف رجال بسیاری بکمال رسیده اند
اما از زنان چهار نفر کامل گردیده آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و فضل و رجحان عائشه بر سایر زنان
مثل تفوق ثرید است بر سایر اغذیه که مشار الیها را اجداد کانه وصف کرده اند

اذا ما الخبز تأدمه بلحم فذاك امانة الله الثريد

ثرید چون مرکب از نان و گوشت و لقمه چرب دو غن داری است و غذائیت
او نیز مسلم است بلذت خورده و بسهولت مضغ میشود و بدینجهت نزد عرب
غذای مطبوعی است و با هیچ غذا استبدال نکنند چه بسیار کی مانوس اند و از
ثرید بمجبوحة الجنة یعنی وسط بهشت تعبیر میکنند لهذا این فرموده حضرت
شامل مدح بزرگی است

در لفظ عائشه تعبیر عایشه صحیح و فصیح است عوام محدثین این لفظ را با یا
و عائشه تلفظ کرده اند چنانکه زرقانی در شرح مواهب لدنیه تصریح نموده

وکنیت شارالیها ام عبدالله بوده نسبت بخواهرزادهٔ خود عبدالله بن زبیر و این کنیت را حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده اند و علامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته است (انتهی)

مورخ مشهور فاضل محمد معروف بمصلح الدین اللاری الانصاری در تاریخ خود موسوم بمرآت الادوار و مرقات الاخبار گوید اغلب اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون حب آنحضرت را بعایشه معلوم داشتند در روز نوبت وی هدایا میفرستادند یکی از امهات مؤمنین بآنحضرت عرض کرد بفرمائید مردم باین معنی تقید نورزند و هر جا که آنحضرت باشد هدیهٔ خود ارسال دارند فرمود در باب عایشه مرا ایذا مکن که وحی در فراش غیر وی بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمهٔ زهرا را برآن داشتند تا همان معنی را بعرض رسانید فرمود دختر من مرا دوست میداری حضرت فاطمه عرض کرد بلی فرمود پس عایشه را دوست دار

و نیز همین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند دوست ترین مردم نزد تو کیست فرمود عایشه پرسیدند از مردان فرمود پدر او و در نسبت که سؤال و جواب نظر بغیر عترت طاهره باشد پس این حدیث منافی نیست با آنکه از عایشه پرسیدند دوست ترین شخص که بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرارش نیستیم و آن نسبتی را که صاحب مشاهیر النساء در اینمحل داده و میگوید از بهتانست که ما شیعه را در فتاوی خود انکار میکنیم روح ما از آن بیخبراست و اگر کسی چنین تصوری در حق کسی که خانهٔ حضرت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر نماید ما او را تکفیر میکنیم و از دایرهٔ دین و مذهب بیرون خارج میدانیم شاید وقتی اوغاد فریقین در مشاجرات جاهلانهٔ خود باهم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما که همه وقت طرفین را با آن اتفاق

شنیده و سخنش را نشنیده ایم که هیچیک در دربن نداشته اند را هی بهوا نفس پیموده و با کمال بیغیرتی عزم مسابقه نموده و با وجود این پنهان نمانیم که شعر را از عائشه کدورتی است اما آن متعلق بزمان حیات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نباشد در آن زمان مشار الیها محبوبه آنحضرت بوده و کلمینی یا حمیراء با و خطاب میفرموده آن کدورت بوقایع واقعه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است آیا عایشه با وجود آنکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را از دهن مبارک پیغمبر صلعم شنیده و خدمات آن بزرگوار بدین مبین اسلام اغلب بمرای و مسمع مشار الیها بوده در زمان خلافت آنحضرت مردم را بمخالفت تحریض نکرده و اسباب جنگ جمل را فراهم نیاورده اگر کسی با علی علیه السلام خصمی کند باید او را از بحق شمرد یا آن بزرگوار را و مع ذلک اینکار و بسیاری از کارها را بکرد ابحدا باز گذاشته امیدواریم گناهکاران توبه کرده باشند و توبه آنها قبول شده باشد و در هر حال گوئیم صرفه مسلمین امروز در رفع خلاف و ترک اختلاف و استحکام مبانی مودت و ایتلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوسن نگاشته شده

واز اشعار عائشه که در بعث حضرت رسول صلی الله علیه و آله انشاد کرده دو بیته سطور در ذیل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده،
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
لواحی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی

عائشه بمناسبت وقت تمثل باشعار شعرا بسیار مینموده از جمله بعد از رحلت سید انام علیه الصلوة والسلام میگفته والله العظیم پیغمبر صلعم چنان بود که حسان گفته و این دو بیته میسرود

متى يبد في الداجي البهيم جبينه
يلح مثل مصباح الدجى المتوقد
فمن كان او من قد يكون كأحمد
نظام لحق او نكال لملحد

ودر وفات برادر صلبى و بطنى خود عبد الرحمن بن ابى بكر اين دو بيت ميخواند

وكنا كندمانى جذيمة حقبة
من الدهر حتى قيل لن يتصدعا
فلما تفرقنا كانى ومالكا
لطول اجتماع لم نبت ليلة معا

و اين دو شعر از متمم بن نويره است كه در مرثيه برادر خود مالك بن نويره گفته و مالك در جنگ مرتدين كه در اوائل خلافت ابو بكر در گرفته كشته گشت

عائشه در اواخر خلافت معاويه در شب سه شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت هجرى در گذشت و حسب الوصيه در قبرستان بقيع مدفون شد و ابو هريره كه از جانب مروان بن الحكم والى مدينه آن وقت قايم مقام بود بر او نماز كرد و مروان خود بقصد حج بمكه معظمه رفته بود و مباشر امر دفن عايشه خواهرزادهها او عبد الله و عروه پسران زبير بودند و قاسم بن محمد بن ابى بكر و عبد الله بن محمد بن ابى بكر و عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى بكر آن دو را همراهى نمودند

عائشة النبويه

دختر حضرت امام جعفر الصادق و خواهر حضرت امام موسى الكاظم عليهما السلام است چون از خاندان نبوت بوده باين اسم مشهور شده و كدام شرافت بالاتر از اينكه پدر امام جعفر الصادق و جد امام محمد الباقر و جد اعلا على بن الحسين زين العابدين باشد و سلسله نسب بحضرت سيد الشهدا

علیه الاف التحیة والثناء و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی گردد و از انهائی باشد که حب ایشانرا حضرت رسول صلعم مقدم بر حب قرابتش قرار داده ابو ذر غفاری روایت کرده که بحضرت رسول صلعم فرمودند لو صلیتم حتی تکونوا کالحنائر لا ینفعکم ذلک حتی تحبوا آل رسول الله علیه الصلوة والسلام

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا
تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
محاسنهم تحکی وآیاتهم تروی
موالاتهم فرض وحبهم هدی
وطاعتهم ود وودهم تقوی

عائشة النبویه از عابدات مجاهدات بوده و در مناجات نحو و فقرات ذیل را بدرگاه عزت عرض مینموده

وعزتک وجلالک لئن ادخلتنی النار لاخذن توحیدی بیدی واطوف علی اهل النار واقول وحدته فعذبنی

عائشة نبویه در سال یکصد و چهل و پنج بدار بقا ارتحال جست و در باب القرافه مصر مدفون گشت علیه و علی آبائه الاف التحیة

عائشة الباعونیة

دختر احمد بن نصر الباعونی است از بسیاری فضلی که داشته اورا فاضلة الزمان میگفته اند درجه علم و کمال او از قصیده که در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته و الفتح المبین فی مدح الامین نام دارد معلوم میشود و مطلع آن قصیده اینست

فی حسن مطلع اقمار بذی سلم
اصبحت فی زمرة العشاق کالعلم

در این قصیده میمیه تبرک بعضی از صاحبان قصیده بدیعیه مثالها

اسامی انواع محسنات بدیعیه را نظماً ذکر کرده است وطلاقت الفاظ وانسجام کلمات را التزام نموده بعد از آن او را بطور اختصار شرح نماید وآن بطرز خزانة الأدب ابن حجة الحموی بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی بر آن ترجیح دارد خطبهٔ شرح قصیده را بدین عبارت ابتدا میکند الحمد لله مجلی جیاد الأفهام بعقود مدح الشفیع وبعد میگوید فهذه قصیدة صادرة عن ذات قناع شاهرة ببلاغة الطباع سافرة عن وجوه البدیع سامیة بمدح الحبیب الشفیع یکی از اشعار قصیدهٔ نعتیهٔ او اینست

علوا الا لاجلوا حسنا سبوا انما ... زادوا ولا لا فنا صبر فتا سقی

واین بیت از محسنات بدیعیه جناس ناقص را شامل است ودو بیت مسطور در ذیل را در ترجمهٔ قاموس از قمنا سبک ایراد کرده والحق بابلک بدیعها

شعر برابراست میگوید

کانما الخال تحت القرط فی عنق ... بدا لنا من محیا جل من خلقا
نجم بدا فی عمود الصبح مستترا ... تحت الثریا قبیل الشمس فاحترقا

مسئلهٔ وطی نائمه را مشار الیها بر وفق مذاهب اربعه بصورت استفتا وبیان فتوی نظم کرده واین نیز دلیل تبحر اوست گوید

سؤال

ما قولك یا ستنا العالمه ... فی رجل دب علی نائمه
تفتحت تحسبه بعلها ... وهی بما الذ طاد ائمه
فاستیقظت فابصرت غیره ... عضت علی اصبعها نادمه
فهل لنا من فتوة عندك ... ماجورة فی ذاك ام آثمه

جواب

قالت لکم ستکم العالمه ... انا لأهل العلم کالخادمه
أنقل ما قالوا وما خبروا ... عن النبی قد نکحت نائمه
الشافعی قال لها اجرها ... ما لم تکن فی نکحها عالمه

والمالکی قال انا فتوتی | مأجورة فی ذاك لا آثمة
والحنفی قال انی رزقتها | فی ظلمة اللیل و هی حالمة
والحنبلی قال انا فتوتی | فی هذه النکحة کالآثمة
لو لم یکن لذة لهاطعمه | لانتقضت من تحته قائمة

عائشهٔ سمرقندیه

شاعره بوده است از اهل سمرقند وطبع لطیفی داشته این دو رباعی از و در تذکرهٔ آتشکده مسطور است

اشکی که ز چشم من برون غلطید است
در گوش کشیده که مروارید است
از گوش برون آر که بدنامی تست
کان را برخم تمام عالم دیده است

تا من چو شب وصل تو بکشاید راز | تا کام از شام کند صبح آغاز
تا اینهمه کر عوض کنندم ندهم | کوتاه شبی از آن بصد عمر دراز

مضمون رباعی اول شبیه است بمضمون دو بیتی جار الله زمخشری که در مرثیهٔ استاد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتی این است

وقائلة ما هذه الدرر التی | تساقط من عینیك سمطین سمطین
فقلت لها الدر الذی کان قد حشا | ابو مضر اذنی تساقط من عینی

عائشة القرطبیه

دختر احمد نامی بوده است از اهالی قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعر را بسیار خوب می گفته و در رسائل و مکاتبات نیز یدی طولی داشته در کثرت مطالعه اشتهار یافته و او را مقدم ادیبه‌های اندلس دانسته اند عم او عبدالله طبیب علاوه بر حذاقت در فنون طبیه در فن شعر و انشا نیز ماهر بوده و عائشه را در شعر برتر از و میدانند در هر حال مشار الیها قصاید بلیغه در مدح ملوك نظم کرده و عرایض خود را مستقیما بآنها اظهار مینموده گویند روزی بحضور مظفر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچك

پادشاه

پادشاه را نزد او دیده بدیهة گفته است

ارا ك الله فيه ما تريد — ولا برحت معاليه تزيد
فقد دلت مخائله على ما — تؤمله وطالعه السعيد
تشوقت الجياد له وهز الحسام هوى واشرقت البنود
وكيف يخيب شبل قد نمته — الى العليا ضراغمة اسود
فسوف تراه بدرا في سماء — من العليا كواكبه الجنود
فانتم آل عامر خير آل — زكا الابناء منكم والجدود
وليدكم لدى رأى كشيخ — وشيخكم لدى حرب وليد

در نفح الطيب مسطور است که عائشه القرطبيه خط را خوش مینوشته و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشته در سال چهار صد هجری بکر از جهان نمود وقتی یکی از ثقلای شعرا او را خواستکاری کرد او در جواب نوشت

انا لبوة لكنني لا ارتضي — نفسي مناخا طول دهري من احد
ولو انني اختار ذلك لم اجب — كلبا وكم اغلقت سمعي عن اسد

عائشه ام ابو عبد الله

مادر عبد الله الصغير آخر ملوك اسلاميه اندلس است وقتیکه پسرش غرناطه را بفرنگیها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریقا پیش گرفت بمحلی رسید که اهالی اسپانیا آن را جای آه کشیدن عرب میگویند در آنجا روی باز پس کرده یکبار دیگر بغرناطه دید و آهی کشید و گفت الله اکبر و اشك حسرت از چشمهای او جاری شد در بنوقت مادرش عائشه عباراتی مبنی بر توبیخ باو خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حمیت و غیرت مشار الیها میباشد و صورت آن از قرار ذیل است

ای فرومایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزندی باشد شرم آید که تو را زاده خود خوانم کاش بجای تو سنگ زائیده بودم ای بیحیا مثل زنان گریه کن بر آن وطن عزیز که مانند مردان نتوانستی آن را نگاهداری

آیا نمیتوانستی از دلیران جانباز که در زیر لوای محمد صلعم جای داشتند
استعانت نمائی اجداد تو بارها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو
اگر غلبه بر آنها نتوانستی از عهدهٔ حفظ وطن خود هم بر نمیآمدی زیب و زینت
دنیا تو را فریفته سرا و عمارات را بر بهام ملکی ترجیح دادی و شب و روز
در بساتین با جواری بعیش پرداختی شهرت خود را پامال شهوت ساختی
اگر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر جهانگیر احمدی را که در کف تو ودیعه نهاده
بودند چه کردی و قصر الحمراء و البیضاء را بکه گذاشتی و شیران جنگی که
دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو مأمور چکار شدند
و اسبهای کحیلان بکدام طرف تاختند چه جواب خواهی داد و روز قیامت
بروی آن فاتحین چگونه نظر خواهی کرد خواهی گفت من آن شمشیر را بکار کشتن
اسیران و کنیزان غیر مطبوع بردم در غرناطه و باغهای الحمراء و البیضاء عیش
میکردم و اعتنائی بحراست ملک و فراهم آوردن اسباب استدامت آن نداشتم
عساکری که شما تجهیز کرده و ترتیب داده بودید برای بقای لذائذ نفسانی خود
بدست اعادی داده آنها را قربانی این راه کردم تازی نژادان بادیه‌ها شما را
برای آوردن جواری و غوانی باطراف فرستادم زود باش و باین صحاری
وسیعه و اراضی حاصلخیز و ابنیهٔ رفیعهٔ دولتی و کتابخانه‌هائی که منبع معارف
بود و باین چشمه سارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و بآن چمنهای
با نزهت یکبار دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قرارگاه احفاد پیغمبر بود چسان
مشتعل شده و از آن فقط خاکستری مانده که نشانه و علامتی از پستی پایه و مایهٔ
تو باشد غرناطه که جایگاه اشراف عرب بود چون بواسطهٔ بی مبالاتی و فرومایگی
تو ویرانه شد در روز حساب تو را توبیخ و سرزنش خواهد نمود
بگریز ای سست عنصر بگریز بعد از این سلطان عرب را در کشور او حظی نباشد
و بدان که پس از این در صحاری افریقا چون حیوان زندگانی خواهی کرد و بقیهٔ
عمر را بذلت بسر خواهی برد و گمان مبر که بمردن از این ننگ فارغ خواهی شد بلکه
در همان زمان که در لحد خوابیده باشی استخوان پوسیدهٔ تو ادراک و

استماع

استماع ابن خطاب کند که گویند این است جسد عبد الله الصغیر که شرافت مادرزادی خود را محو و نابود نمود بیچاره کان ملت را بظلم بکشت و حکومت اسلامیه را در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را بدشمن تسلیم کرد او ست که در زیر این خاک جای دارد

عائشه چلبی

شاعرهٔ مشهور اسلامبول چلبی قادین ندیمهٔ سلطان سلیم ثانی است که در حروف حا ذکرهای ازو شد عاشق چلبی و قنالی زادهٔ حسن چلبی در تذکرهای خود مینویسند مشار الیها نبیرهٔ شیخ یحیی و از احفاد شیخ آق شمس الدین و حلیلهٔ شمسی چلبی بوده در شاهزادگی سلطان سلیم سمت استادی او داشته و بدین مناسبت ملازم سرای سلطنت و مصاحب سلطان گردیده است صاحبان تذکره گویند عائشه چلبی بر شواعر روم و ایران که قبل ازو بوده اند از قبیل مهری و زینب جلائی و آفاقی و جهان و لشاد برتری داشته بلکه او را بر بعضی شعرای روم هم ترجیح داده اند غزلیات و قصاید و مثنویات دارد از جمله مثنوی خورشید و جمشید است که زیاده از سه هزار بیت میباشد و مضامین لطیفه دارد در رغبت

بدعا گوید

دعا تمثالی یوسف کیبی هر دم	کیم اکا مشتری در خلق عالم
ویردهر کیشی مقدر نجر کوهر	انک نا مشتری ایسند اولالو
سن اولدک شمدی هم اول زنخا	قچن عرض ایلدی یوسف جمالی
کنو دب بنجه رشتر انده بوزن	خریدار اولدی اکا جان ودلدن

عائشه چلبی وقتی بمنادمت سلطان مراد خان ثالث نایل میگردد و در آنوقت غزلی از سلطان را اقتفا نموده بهمان سبک بنظم در می آورد اما غزل سلطان مراد این است

اقسمت الی الرب هو الحی جلیل	فرد احد قادر الله جمیل
حالیمی نه حاجت که بیان ایده زبانم	الدمع من العین علی الحال دلیل
البته بو حالمدن اویارک خبری وار	فی القلب من القلب الی القلب سبیل

غاشق نیجه رضا اولهچونکه اوله آیرو العاشق من هجرك فان وعليل

خاشا کر مرادی ابلیه غیره یدره میلی
قلبی لك من مهد الی اللحد یمیل

غزل جبّی قادین

فوضت الی الله هو الرب جلیل حی صمد دام له الفضل جمیل
یوقدر لغو اثبات ایچون غیره تکلف للعقل له یشهد والنقل دلیل
عدل ایلیوب اول شرکه یوله حقدر نفرت الشرع شریف والی الله سبیل
اقسر تولدی عارضك آینه کوروب ابجا الجنس الی الجنس کما قیل یمیل

بو نظم شهه نیجه نظیره دیه جبّی
فی الحزن مضی العمر هی الان علیل

این بیت بدیع نیز از نتایج افکار عائشه جبّی است

راستدر دفتار مزمانند میل تو بنیا
برهزار از دیدهٔ مخموره کرمش چیقمز

صاحب کشف الظنون مشار الیها را اهل شهر اماسیه نوشته واورا اسلا
جبّی سبی هم نوشته اند

عائشه بنت العیش

دختر قاضی علاء الدین الحنبلی بوده است ودر انباء الغمر فی ابناء العمر
که از مؤلفات جلیلهٔ حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر القسطلانی است
در جرك وفیات سال هشتصد وچهل هجری ذکر او شده اشتهار مشار الیها
بجهة علم حدیث میباشد در مجلس درس حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی
حاضر شده واز محدثین مصر وشام اجازه ها عدیده کرفته ولادتش در سال
هفتصد وشصت وهشت اتفاق افتاده وقاضی عز الدین ابن قاضی المسلمین
برهان الدین ابن نصر الله الحنبلی از بطن او بوجود آمده خط او خوش
مینوشته بسیار محترم بوده وطلاب از وچیزها روایت نموده اند

عائشه بنت الخطیب

دختر

دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر قاضی القضاة برهان الدین ابن جماعه میباشد مشار الیها نیز محدثه ثابت کرده انباء ابن حجر ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نه درگذشته است

عائشه بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصحابی است و پدرش از عشرهٔ مبشره بوده این عائشه غلامی داشته فند نام که او را آزاد کرده گویند روزی در مدینهٔ منوره خانه اندابی باو داد که برود از دکان نانوائی آتش بیاورد فند بقافلهٔ برخورد که بمصر میرفتند با آنها بمصر رفت و بعد از یک سال اقامت در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خبازی آتش گرفته بسرعت بطرف خانهٔ عائشه می آمد ناگاه پایش لغزیده افتاد و آتش ریخت او گفت تعست العجلة و از آنوقت اینکلمه تعریضی شد بر بطوء در حرکت و ابطا من فند از امثال عرب گردید

عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشد و طلحه نیز از عشرهٔ مبشره میباشد و از فرط سخا و سماحت او را طلحة الخیر و طلحة الفیاض لقب داده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابو بکر است با آنکه مشار الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت او نزد محدثین معتبر است چون جمالی بکمال داشته روی خود را نمیپوشید و میگفته است من میخواهم این حسن خدا داده را ظاهر سازم و مردم از تماشا محظوظ دارم گویند روزی ابو هریره او را دید گفت سبحان الله کانها من الحور العین عائشه دختر ابو بکر که خالهٔ این عائشه باشد ابتدا او را برادر زادهٔ خود عبد الله بن عبد الرحمن ابی بکر که پسر ابی مشار الیها بو بزنی داد و او چهار پسر آورد عمران و عبد الرحمن و ابو بکر و طلحه و یک دختر که او را نفیسه نامیدند و طلحة بن عبد الله بطلحة الجود معروف شد چون شوهر عائشه عبد الله درگذشت مصعب بن زبیر او را تزویج کرد و ضرهٔ سیده سکینه بنت الحسین سلام الله علیها گردید و حضرت مشار الیها

اورا ذات الاذنین گفتند چه گوشهای او بزرگ بوده است بنابر بعضی روایات مصعب بهر یك ازین دو زوجه خود پانصد هزار درهم مهر داده و همینقدر نیز شنیدم و غزارت فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار و اشعار عرب معروف است

پوشیده نباشد که طلحة الطلحات طلحة بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است از قرار مسطورات ابن اثیر او در زمان سلم بن زیاد بن ابیه والی سجستان بود و در همانجا درگذشت و چون از اسخیا بوده اورا طلحة الطلحات گفتند و در حق او سروده اند

رحم الله اعظما دفنوها … بسجستان طلحة الطلحات

عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المدان الحارثی صحابیه و از فصحای تابعیات و حلیله عبید الله بن عباس عمزاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبید الله در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت معاویه بسر بن ارطاة را با سپاهی مامور یمن کرد عبید الله از یمن فرار نمود و پدر زن خود را در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبید الله نیز در یمن اقامت داشتند بسر چون بیمن رسید عبد الله بن عبد المدان و اعیان یمن را که هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و دو طفل معصوم عبید الله را که عبد الرحمن و قثم نام داشتند در پیش چشم مادرشان بکشت عائشه از این مصیبت آشفته گشته این اشعار بگفت

یا من احس بابنی اللذین هما … كالدرتين تشظى عنهما الصدف
یا من احس بابنی اللذین هما … مخ العظام فمخی الیوم مزدهف
یا من احس بابنی اللذین هما … قلبی و سمعی فقلبی الیوم مختطف
من دل والهة حری مدلهة … علی صبیین ذلا اذ غدا السلف
نبئت بسرا وما صدقت ما زعموا … من افكهم ومن القول الذی وصفوا
انحى علی ودجی ابنی مرهفة … من الشفار كذاك الاثم یقترف

در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقتول عبید الله بن عباس بروایتی
ام الحکم الجویریه بنت خویلد بن قارظ بوده است

عائشه بنت العجمی

دختر قاضی القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی است مشار الیها
محدثه بوده است صاحب نام و از اشیاخ امام سیوطی در سال هشتصد و نود و
هجری قدم بعرصه عالم نهاده است

عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدیر الطائی
الدمشقی و مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است
زوجه اش علاء الدین ابن صدر الدین ابن المنجا المحدث و جد اش معروف با بن
القواس میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکه معظمه زادها الله
تعظیما مجاور بوده صلاح الدین صفدی در عنوان النصر گوید از ادبای
معروف مکی بن علان و البهاء زهیر و ابن دبلاق و ابن دفترخان و السلیمانی
و النور علی بن سعید و التلعفری در علوم ادبیه بعائشه بنت العدل اجازه
داده اند ولادت مشار الیها تقریبا در ششصد و چهل و پنج هجری و وفاتش
در ششم ذیقعده هفتصد و هیجده اتفاق افتاده است

عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجه حافظ شمس الدین
الحسینی است و او محدثه بوده است نشا مینه کرد در انباء ابن حجر ذکر او شده
مصنف مشار الیه میگوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث
و مرداوی و سایر مشایخ بن استماع حدیث کرده بعد از آن خود این علم را اندریس
نموده اند وفات عائشه بنت علی در سال هشتصد پانزده هجری اتفاق
افتاده و تقریبا هفتاد سال زندگانی کرده است

عائشه بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسن بنت عز الدین التنوخیة الدمشقیه)
بوده است.

بوده است مشار الیها نیز از محدثهای مذکوره در انباء ابن حجر میباشد از عبد الله بن الحسین ابن ابی التائب و سایرین اخذ علم حدیث نموده و از اشخاص عدیده اجازه گرفته ابو بکر الذهبی و تقی سلیمان و عیسی المطعم و ابن اسمعیل مکتوم و وزیره بنت المنجا از جمله کسانی هستند که بمشار الیها اجازه داده اند و او در روایت از آنها متفرد بوده ابن حجر گوید من نزد مشار الیها کتب کبار حدیث و چند جزء از اجزاء شریفه خوانده ام عائشه بنت محمد در دمشق شام در حالتی که تقریبا نود سال عمر کرده بود در ربیع الآخر یا در جمادی الاولی سال هشتصد و سه هجری درگذشت

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی المقدسی محدث است او را المسندة الکبیر میگفته اند و از محدثهای مشهوره بشمار آمده در امر اسناد حدیث مهارت کامل داشته و بهمین جهت بلقب منور ملقب گردیده در شرح بخاری قسطلانی و در عنوان صفدی ذکر او شده و از محدث معروف بحجار اجازه گرفته و عمر او دراز بوده است

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهاء الحرانی و خواهر محاسن محدث و خود از محدثهای معروفه است و برادرش از او اخذ حدیث نموده نزد اسمعیل ابن احمد العراقی و ابن النور البلخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الهادی المقدسی و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و فرج القرطبی و البلخی و ابن عبد الدائم و العماد عبد الحمید و سایر مشاهیر مشایخ محدثین تحصیل علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثیت تقریر وحید عصر خود بوده صلاح الدین صفدی و خواجه زاده او ابو هریره در شام از او اجازه گرفته اند عبد الله بن المحب و همه اولاد و طلاب او از مشار الیها استفاده کرده اند ابن ذن اگرچه اهل خیر و صاحب فضیلت بود اما چیزی نداشت و بکرباسبافی معاش میکرد ولادت او در ششصد

چهل و هفت هجری و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاد

عائشه بنت محمد

یکی از دخترهای شیخ محمد الجزری است که از علمای عصر ملیدروم بایزیدخان بود از قراریکه در تاریخ خواجه مسطور است خواهرهای عائشه که سلمی و فاطمه نام داشته اند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پرده برای طلاب درس میگفته اند

عائشه بنت معاویه

دختر معاویة بن المغیرة ابن ابی العاص ابن امیه و معروف به بیضا و مادر ابو الولید عبد الملک بن مروان اموی بوده است

عائشه بنت المعتصم

دختر معتصم بالله خلیفهٔ عباسیه و از ظرفا و سخن سنجان زنان شمرده میشود گویند مشار الیها کنیزکی دلارا داشته ملیکه نام شخصی موسوم بعیسی بن قابوس دل بمهر ملیکه داده و باو عاشق شده و ملیکه نیز باو راغب گردیده کار عاشق و معشوقه به بیقراری کشید و هر وقت کنیزک فرصت میکرد دلداده خود را میدید ادبی دلداری میداد چون عائشه بنت المعتصم ازین حالت خبردار گردید کنیزک را توبیخ و حبس کرد و عیش عیسی بن قابوس منغص شد و راز خود را بیکی از احبا اظهار نمود او گفت عائشه بنت المعتصم شاعره ایست با فضل و ظرافت و در علوم ادبیه تمام مهارت بفضلا و ادبا مایل و از در غایت جانب آنها فرو گذار نمینماید و بلطیفه و مزاح میلی دارد هدیهٔ برای او بفرست و بیتی چند که مشتمل بر لطایف باشد بر آن بیفزا شاید مطبوع او شود و ترا بمقصود رساند عیسی بن قابوس معجلاً بخانه آمده هدیهٔ ترتیب داد و ابیاتی نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت معتصم فرستاد و آن ابیات اینست

کتبت الیک ولم احتشم	وشوق المحبین لا ینکتم
والشیء ثمّ بمن قد علمت	فان غاب عن بصری لا یتم
فمنّی علیّ بها وارحمی	بتربة والدک المعتصم

عائشه بنت المعتصم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار اینم داحمق حیرانم پس یکی از خدمه خود فرمود ملیکه را برد او بنزد آن مرد ببر و این نامه را نیز باو برسان و نامه عبارت بود از سه بیت که در جواب عیسی بن قابس سروده و صورت آن از قرار ذیل است

اتانی کتابك فیما ذکرت	وما انت عندی بالمتهم
فخذها الیك کما قد طلبت	علی الرغم من انف من قد رغم
ولا تخشبها لوقت المبیت	کما یفعل الرجل المغتلم

ملیکه را نزد او تا شام نزد عیسی بن قابس ماند هنگام مراجعت ابیات ذیل را عیسی نوشته باو داد که بعایشه بنت معتصم دهد و صورت آن ابیات این است

سألتها قبلة ففزت	ولیس فی افعل من تعشق
ولم ازل خاضعا لدیها	اضرع قدامها و افلق
فما رأتنی لذاك اهلا	ولا دعت من لها تملق
فعاتبیها عنی فقلبی	من شدة الوجد قد تمزق

چون عائشه بنت معتصم این اشعار بخواند خادم خود را طلبید و گفت این کنیزك را برای عیسی بن قابس ببر که از دست و فتنه گری او و از نزد او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذیل را در جواب عیسی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من محال	ولست فی ذاك بالمصدق
قد خبرتنی بان فاها	بفیك طول النهار ملصق
فاشکر علی ما رزقت منها	فلیس کل العباد یرزق

عائشه بنت الشیف

دختر ابو بکر النشیف ابن عیسی بن منصور بن قوالج الدمشقی محدث و عم زاده بدر الدین ابن قوالج محدث است و از محدثه های مشهوره شام بشمار آمده ابن حجر عسقلانی در انباء الغمر او را درج و وفات سال هفتصد

نود و سه ذکر کرده و نام برده از قاسم بن مظفر و محدث مشهور حجاز و غیره روایت حدیث کرده و وفاتش در شوال سال المذکور اتفاق افتاده است

الشیخة عائشة بنت یوسف الدمشقیة

از نسوان با کمال بوده و کتاب منازل السائرین عبد الله الهروی را که در سلوک است مختصر کرده و آنرا موسوم به الاشارات الخفیة فی المنازل العلیة نموده و عبد الله الهروی از مشایخ اواسط مائه چهارم هجری است

و غیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابیه دیگر این اسم داشته اند و آنها عائشه بنت جریر بن عمرو و عائشه بنت الحارث بن خالد و عائشه بنت ابی سفیان بن الحارث و عائشه بنت عبد الرحمن بن عتیک و عائشه بنت عمیر بن الحارث و عائشه بنت قدامة بن مظعون و عائشه بنت عجرد میباشد و عائشه آخری را اولی این است که تابعیه بگوئیم کما فی اسد الغابه و عائشه دختر یکنفر چرچی باشی بوده از اعیان شام در تاریخ نعیما در وقایع سال هزار و شش هجری میگوید عائشه مذکوره که آنوقت زوجه بکربیک الای بیکی شام بود با حمل سه ماهه دو پسر آورد پس از آن جرایی اندا ختند چون او منشق شد چهار دانه طفل تام الاعضا در آن دیدند که دو از آنها ذکور و دو باقی اناث بودند و هنوز حیات در آنها سرایت نکرده بود و حکما این را غلط طبیعت میگویند

از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میگذارند چنانکه عائشة بن نمیر بن واقف بگفته صاحب قاموس مردی است که بئر عائشه در نزدیکی مدینه منوره باو منسوب است و عائشة بن عثم نیز مردی است که مثلا مثل اضبط من عائشه میباشد و شرح این مثل در کتب امثال مسطور است

عابدة بنت محمد الجهنیة

مستقیم

مستقیم زاده در تألیف خود که موسوم بتذکرة الخطاطین باشد ذکر این زن نموده گوید عابده مشار الیها از وجه عمر بن شیر و از وزرا بوده و با وجود فضل و شعر و خط بمقامات اهل سلوک و ترک هستی را و بقصد فناء فی الله نیستی را طالب بوده شوخی در کتاب نفث الخاطر از شعر و فضل او اشعار و ذکری مینماید

عابدة المدنیه

از ادیبهای اندلس و از فضلائی است که از مشرق بدانجا رفته جنسا برده بوده و در مدینه منوره متولد شده مالک او محمد بن یزید بن مسلمه او را بحبیب بن الولید المروانی که او را دحون میگفتند بخشیده و دحون او را باندلس برده و اگرچه دختر کی سیاه چرده بوده و حسن و زیبائی نداشته اما نظر بفضایل عابده دحون او را همخوابه خود قرار داده و او ام ولد شده است مشار الیها از امام دار الهجره مالک و از سایر علمای مدینه مطهره حدیث روایت میکرد در نفح الطیب مسطور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده و اسناد آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه میرسانیده (محمد بن یزید بن مسلمه نواده مسلمة بن عبد الملک است که وقتی بطرف اسلامبول رانده و غلطه را فتح کرده و محل داخل در سور را که منهدم بوده با جامع عرب که در آنجا واقع است بنا و آباد نموده و غلطه را مدینة القهر نامیده است)

عاتکه بنت زید

از فصحای صحابیات و دختر زید بن عمرو بن نفیل و عم زاده عمر و خواهر سعید بن زید از عشره مبشره است که بجمال و دانش مشهور بوده اول عبد الله بن ابو بکر بعد از آن عمر بعد زبیر بعد حضرت امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده و در وقعه کربلا در مرثیه آنحضرت گفته است

وحسینا فلا نسیت حسینا　　اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعا　　جادت المزن فی ذری کربلاء

گویند عبد الله بن ابو بکر طوری مفتون عاتکه بوده که هیچکار را اقبال نمینمود

حتی یک نماز جمعه را ترک کرد لهذا ابوبکر حکم کرد او را طلاق دهد پس از جدائی حالت آشفتگی بهم رسانید ابوبکر باو رحم نموده اذن رجوع داد بعد از آنکه عبدالله در محاربهٔ طائف بزخم تیری درگذشت عمر او را بزنی گرفت بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر که از عشرهٔ مبشره بود در آمد چون او نیز در وقعهٔ جمل در وادی سباع در حالتی که در زیر درختی خفته بود بدست عمرو بن جرموز کشته گشت چنانکه ذکر شد بشرف ازدواج حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثناء نایل گردید و معروف شده بود که هر کس عاتکه را بزنی گیرد مقتول و شهید خواهد شد و عاتکه برای هر یک از شوهرها خود مرثیه‌ها فصیح بلیغ گفته است

عاتکه بنت شهده

جاریهٔ ولید بن یزید اموی و دختر شهده است که ترجمهٔ حال او گذشت مادر و دختر هر دو خواننده بودند اما دختر در فنون چند از مادر عالم‌تر بوده کویند عاتکه روزی در حضور ولید بعضی ابیات بجواز بخواند و از آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبی دع الملامة واعلما　　ان الهوی یدع الکرام عبیدا

دختری مصراع ثانی را اینطور خواند　ان الهوی یدع الرجال عبیدا
عاتکه بتعرض گفت بنداد زیات هم مرد است آیا از کرام شمرده میشود
(بنداد شخصی بوده که روغن زیتون میفروخته و بپستی شهرت داشته)

عاتکه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم عمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از فصحا زنان قریش بوده اگرچه از شش دختر عبد المطلب جز صفیه ظاهراً هیچیک بشرف اسلام مشرف نشده اما شرافت قرابت سید کاینات او را داخل در خیرات حسان مینماید ابیات ذیل را در حال احتضار پدر خود در مرثیهٔ او گفته است

اعینی جودا ولا تبخلا　　بدمعکما بعد نوم النیام

اعینیّ واستعبرا واسبکا وشوبا بکائکما بالنّدام
اعینیّ واستحرطا واسجما علی رجل غیر نکس کهام
علی الجحفل الغمر فی النّائبات کریم المساعی وفیّ الذمام
علی شیبة الحمد واری الزّناد وذی مصدق بعد ثبت المقام
وسیف لدی الحرب صمصامها ومردی المخاصم عند الخصام
وسهل الخلیقة طلق الیدین وفٍ عذملی صمیم اللهام
تبنّك فی باذخ بیته رفیع الذوائب صعب المرام

وابیات ذیل کرده در تعریف شجاعت وحماسه است و در اواخر باب اوّل دیوان
حماسه ثبت شده نیز از مشارالیها منسوبست

سائل بنا فی قومنا ولیکف من شرّ سماعه
قیسا وما جمعوا لنا فی مجمع باق شناعه
فیه السّنوّر والقنا والکبش ملتمع قناعه
بعکاظ یعشی النّاظرین اذا هم لمحوا شعاعه
فیه قتلنا مالکا قسرا واسلمه رعاعه
ومجدّلا غادرنه بالقاع تنهشه ضباعه

در کتب سیر مسطور است که بعد از وقوع هجرت عاتکه بنت عبدالمطّلب
در مکّه خواب دید شتر سواری بمکّه آمد وندا کرد که ای جماعت بیوفا تا
سه روز دیگر بمحلّ محاربه و جائی که در آنجا خواهید افتاد و مرد برسید
بعد در بالای کعبه اجلّها الله و پس از آن در ذروهٔ کوه ابو قبیس این
ندا را تکرار کرد و سنگی بزرگ برداشته بپائین انداخت آن سنگ قطعه
قطعه شده هر قطعه بخانه افتاد عاتکه از ین خواب چنین استنباط کرد
که بقریش یعنی براهالی مکّه که هنوز در کفر و شرك بودند بلائی نازل خواهد شد
آن خواب را برای برادر خود عبّاس نقل کرد و تعبیر آن فی الحقیقه جنك
بدر بود گویند اگر چه عاتکه خواب خود را پنهانی بعبّاس گفت امّا پوشیده
نماند و منتشر شد ابو جهل شنید و بعبّاس بطور استهزا گفت کو با بود

بن قان شماهم سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشته خبر مقدمهٔ
جنگ بدر بمکه رسید

لفظ عاتکه از اعلام منقوله است و هر زنی که بدن خود را بطیب و زعفران
زرد میکرد او را عاتکه می گفتند

عاتکه بنت اسید و عاتکه بنت خالد و عاتکه بنت عوف و عاتکه بنت نعیم
و عاتکه بنت ابو لبید از صحابیات بوده اند و عاتکه بنت خالد همان ام معبد است
که در حرف الف ذکر او شد و اسم اصلی ام زرع سابق الذکر چنانکه بیجوری
مرحوم در حاشیهٔ شمائل نگاشته عاتکه بوده و عاتکه بنت یزید زوجه
عبد الملک اموی مادر یزید بن عبد الملک است و عاتکه بنت عبد الله بن
یزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بیت عاتکة الذی اتعزل
حذر العدا وبه الفؤاد موکل

و این شعر مطلع قصیدهٔ طنانه ایست معاویه نیز دختری عاتکه نام داشته
و ابو دهبل شاعر مفتون او گردیده در اشعار خود از وی نام میبرده مثل الیها
باو جایزه ها داده که اسم او را در شعر نبرد عاتکة الغنویه در عرب از نسوان
بنی غنی و چون رابعة العدویه دارای مقام ولایت بوده و از جده های حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نه نفر عاتکه نام داشته اند لهذا آنحضرت را
ابن العواتک گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العواتک
من سلیم و سه نفر از عواتک مذکوره از قبیلهٔ سلیم و شش نفر از قبیلهٔ دیگر
بوده اند و یکی از عواتک قبیلهٔ سلیم عاتکه بنت هلال مادر جد هاشم بن
عبد مناف است و دیگری عاتکه بنت مرة بن هلال که مادر خود هاشم
بوده و سیمی عاتکه بنت الاوقص بن مرة بن هلال که مادر جد ام النبی
آمنه بنت وهب بن عبد مناف باشد و عاتکه که منشا مثل انجب من عاتکه
شده عاتکه بنت مره زوجه عبد مناف مادر هاشم است و چون عواتک را
بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث باز فصلی در این عنوان
نگاشته

نگاشته خواهد شد انشاء الله

ومقصود از عوانك در قصيدهٔ معلقهٔ حارث بن حلزة اليشكرى حرائر وخيار جوانان نسوان است

غالیه

بنت ظبيان صحابيه ايست از قبيلهٔ ربيعه يا از بنى كلاب و بنا بر مسطورات ابن اثير مشار اليها مدتى در تحت ازدواج حضرت رسول صلى الله عليه وآله بوده بعد بترك او فرموده اند وغاليه دختر هرون الرشيد بوده واورا براى وميل جعفر برمكى وزير هرون با براهيم پسر عبد الملك بن صالح الهاشمى تزويج نمودند وحبابهٔ محبوبهٔ يزيد بن عبد الملك كه ترجمهٔ حال او گذشت نيز غاليه نام داشته ومنصور خليفهٔ عباسى را نيز دخترى بوده مسماة بغاليه

عبادیه

كنيزكى بوده كه مجاهد عامرى او را بعباد پدر معتمد امير اشبيليه تقديم كرده ومنسوب باو شده از اينجهت وى را عباديه گفته اند وچون ظرافت طبع وفضل وكمالى داشته ودر نظم شعر وكتابت ماهر بوده از ادبيه‌هاى اندلس بشمار آمده است محفوظات او وبادر مفردات لغت زياد گفته اند صاحب نفح الطيب از ابن عليم شارح كتاب ادب الكاتب ابن قتيبه نقل كرده كه عباديه از افاده ها كه در محضر علماى عصر خود كرده اينست كه گفته است حالتيكه در هنگام خنده در صورت بعضى جوانان پيدا ميشود اگر در زنخدان است آنرا نونه گويند واگر در صورتست فحصه واين در آنوقت از غرايب اطلاعات ادبيه بوده واز علماى اشبيليه كسى نميدانست

در قدرت طبع عباديه گويند شبى در فراش مولاى خود عباد خوابيد بود عباد بخيالى دو چار بيخوابى شده برخاست ونشست واشاره بعباديه كه خواب بود كرده گفت

تنام ومد نفسها لیسهر   وتصبر عنه ولا یصبر
عبادتبه بیدار شده وفوراً گفت
لئن دام هذا وهذا له   سیهلك وجداً ولا یشعر
واین منتهای قدرت طبع است

عباسه بنت الفضل

حلیلهٔ مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمّهٔ اربعه سنیه است و او مخدّرهٔ صالحه بوده و باشوهر خود کمال موافقت داشته صاحب تاریخ بغداد گوید عباسه در حیات ابو عبد الله درگذشت و پس از فوت او ابو عبد الله در حقّ وی گفت ای امّ صالح سی سال با هم بسر بردیم و در هیچ حرفی فیما بین ما مخالفت واقع نشد و صالح پسری بوده است که از صلب عباسه ابو عبد الله را آمده و پسر دیگر عبد الله نام نیز داشته از زوجهٔ دیگر وهردو عالم و فقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاوّل سال دویست و چهل و یك هجری و وفات پسرش صالح در حالتی که قاضی اصفهان بود در رمضان سال دویست و شصت و شش اتفاق افتاده و عبد الله نخستین پسر ابو عبد الله تا سنهٔ دویست و نود زنده بوده در سنهٔ مزبوره در جمادی الاولی در هفتاد و هفت سالگی درگذشته و عباسه از عبد العزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباسه بنت المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی و خواهر هارون الرشید است و از باب سیر او را بفضایل ستوده اند ابتدا محمد بن سلیمان بن علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او درگذشت ابرهیم بن صالح بن علی او را بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر نیز او را خواست با او مایل شد امّا یکی از شعرا سه بیت در شآمت عباسه گفته بود عیسی بشنید و از خیال منصرف شد و آن سه بیت این است

اعباس انت الذعاف الذی   تضل للعیر فی التانف

قتلت عظیمین من هاشم | واصبحت فی طلب الثالث
فمن ذا الذی غمّ عمره | یعجّل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی برمکی و عباسه میل مفرط داشت ومیخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر عباسه را تزویج کند بشرط آنکه در غیر مجلس هرون باهم ملاقات نکنند و این مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد اما عباسه بحیله خود را درخلوت بجعفر رسانید و آبستن شد و طفلی آورد و اینکه بعضی مورخین استیصال و اعدام برامکه را باینفقره نسبت داده اند صحیح نیست و ابن خلدون هم درمقدمهٔ تاریخ خود اینفقره را تکذیب کرده بنابرین ابیاتی که اشاره باین واقعه میباشد و با بونواس نسبت داده اند بیمعنی است و آن ابیات این است

الا قل لامین الله وابن القادة الساسه
اذا ما ناکث سرّك ان تفقده راسه
فلا تقتله بالسیف وزوجه بعباسه

ابن اثیر در کامل گوید هرون زوجهٔ نیز مسماة بعباسه داشته و عباسه بنت احمد دختر امیر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر و خالهٔ قطر الندی که ترجمهٔ حال او در حرف قاف بیاید و ابن عباسه در مصر بنام خود معموره بنا کرده است

عبیدهٔ بنت ابی شوّال

از نساء قرن اول و خیار اماء الله و زنی بصرا وی بوده که در خدمت رابعهٔ عدویه سر نموده و عبده بنت عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی قتاده ام احمد الانصاریه و محدثه ایست که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او شده و عبیدهٔ مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای اموی و بشار بن برد شاعر معروف اعمی بواسطهٔ صدای او باو عاشق شده و شعرها در حق او گفته از جمله میگوید

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة   والأذن تعشق قبل العین احیانا
قالوا بمن لاتری تهذی فقلت لهم   الأذن کالعین توفی القلب ماکانا
هل من دواء لمشغوف بجاریة   یلقی بلقیانها روحا وریحانا

عبیدة بنت ابی کلاب

عابدۀ بوده است از اهل بصره که او را ادای مقام ولایت دانسته اند در مائه اول هجری و با رابعه عدویه معاصر بوده با مالک بن دینار ملاقات میکرده در طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبیده را بر رابعه مقدم میداشتند و بعد از فوت رابعه نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عبیده در درجات آخرت از من بالاتر است وفات عبیده قبل از رابعه اتفاق افتاده

عبیدة الطنبوریة

یعنی عبیده طنبور زن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سیما از مغنیه های عهد خلفای بنی عباس و در زدن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او گفته اند

امست عبیدة فی الأحسان واحدة   فالله جار لها من کل محذور
من احسن الناس وجها حین تبصرها   واحذق الناس ان غنت بطنبور

از قرار مسطورات اغانی این شعر در روی طنبور عبیده بر آبنوس منقوش بوده

کل شیئ سوی الخیانة فی الحب یحتمل

عتابة ام جعفر

مادر جعفر بن یحیی البرمکی است بعد از آنکه صیت جلال و ثروت برامکه عالم را گرفت این زن در استیصال آن طبقه مبتلا بمنتها درجه فقر گردید از یکی از رجال آن عصر نقل کرده که پدر او حکایت نمود روز عید قربانی بخدمت مادر خود رفتم پیر زنی دیدم نهایت افسرده ولی فصیح و طلیق اللسان مادرم گفت ای فرزند خاله خود را اکرام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم این عجوز کیست مادرم گفت مادر جعفر بن یحیی است بروزگار او متأسف و متعجب شدم مشار الیها گفت یا بنی انما کانت الدنیا عاریة ارتجعها معیرها

وحلة سلبها ملبسها یعنی ای پسرك من متاع دنیا عاریتی است هرکه بعاریه گرفت پس داد و حله اینست که هرکه پوشید بکند گفتم از عجایب هرچه دیده گفت عجب آنکه در حیات پسرم جعفر در چنین اعیاد چهارصد نفر جاریه در برابر من می ایستادند و من شاکی بودم که پسرم حق مادری مرا ادا نمیکند حالا بعیدی رسیده ام که تمام آرزوی من در آن این است که دو پوست گوسفند قربانی بمن دهند یکی را فرش و دیگری را لحاف خود قرار دهم من از این گفته نهایت متأثر شدم و گریستم و پانصد درهم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود روح از جسدش پرواز کند باز از وی پرسیدم از آنچه دیده کدام مشکلتر است این دو بیت بخواند

کل المصائب قد تمر علی الفتی فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی ایامها وشماتة الأعداء بالمرصاد

بعد از آن گفت مشکلتر چیزها مرگ است گفتم مکرر مرگ را دیده این دو بیت قرائت نمود

لا تحسبن الموت موت البلا لکنما الموت سؤال الرجال
کلاهما موت ولکن ذا اشد من ذاک لذل السؤال

گویند عباسه حیلتی که بجهت مواصلت جعفر کرد بتوسط این زن بود اگرچه ابن خلدون این حکایت را نزیف مینماید

عتبة بنت زراره

ابن عدس الانصاریه از نی صحابیه بوده و عتبه که ابو العتاهیه شاعر در اشعار نام او را بطور مغازله برده از جواری مهدی خلیفه عباسیه بوده است

عثمانیه

بنابر مسطورات کامل ابن اثیر دختر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان و منسوب بعثمان بن عفان و از زوجات هرون الرشید بوده جده پدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است

عجائز الجنة

یعنی

یعنی پیرزنهای بهشت وذکر آنها در ترجمهٔ حال صفیهٔ بنت عبد المطلب گذشت

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرد مهزول است اما در اینجا مقصود ادیبهٔ ایست اندلسی
که اصل او از عربستان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندلس رفته آواز را بسیار
خوب میخوانده در نفح الطیب ذکر او شده است وعجفاء بنت علقمة السعدی قائل
اینمصرع است که کل فتاة بابیها معجبة واینمصرع مثل شده ودر مجمع الامثال
مذکور وفصاحت عجفاء را ضمنا صاحب آن کتاب بیان کرده است

عروضیه

از ادیبه‌های اندلس وجاریه بوده است که ابو المطرف عبد الرحمن کاتب مشهور
او را آزاد کرده علم نحو ولغت را از ابو المطرف اخذ نموده وبعد از او در کتبه
اسم او تفرد او را در علم عروض اشعار مینماید در نفح الطیب مسطور است که
عروضیه کتاب کامل مبرد ونوادر علی القالی را حفظ نموده آنها را شرح میکرد
ابو داود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب مزبور را نزد عروضیه خواندم
وعلم عروض را از او اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت
وتقریبا در سال چهارصد وپنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابو المطرف
در دانیه درگذشت

عریب

از مغنیه‌های مشهورهٔ زمان خلفای بنی عباس وصاحب طبع شعر بوده ابو الفرج
در اغانی گوید بعد از جمیله وسلامة الزرقاء که شرح حال آنها گذشت وبعد از
عزة المیلاء که ترجمهٔ او بیاید واز مشاهیر مغنیه‌های قدیم است مثل عریب نیامده
علاوه بر خواندن وشعر گفتن خط را خوش مینوشته وشطرنج ونخته نرد را خوب
بازی میکرده ظریف وبدیهه‌گو بوده ودر سواری طوری مهارت وچابکی
داشته که پا برکاب نگذاشته سوار میشده
در اغانی مسطور است که عریب دختر جعفر برمکی بوده مادرش فاطمه نام چون
صباحت وپاکیزگی داشته ودر خانهٔ یحیی پدر جعفر میزیسته جعفر باو محبت

بهم رسانیده و برا تزویج نمود اما یحیی بجهت پستی نسب آن دختر باین وصلت
رضا نبود لهذا جعفر ظاهرا او را اطلاق داد و باطنا او را در خانه دیگر ساکن
کرد و خادمی بخدمت او گماشت و مخفی از پدر گاهگاه نزد او میرفت در سال
صد و هشتاد و یک هجری عریب از فاطمه متولد شد و فاطمه درگذشت جعفر دختر
خود را بدایه مسیحی سپرد چون در سنه یکصد و هشتاد و هفت بدبختی تمام
برامکه را از صفحه هستی محو کرد عریب را ابقا یحیی باشیه هارون الرشید که عبد الله
بن اسمعیل مراکبی نام داشت بفروختند و در خانه او تربیت یافت نوشت و
خواند و آوازه او بسمع مامون و معتصم رسید و در نزد آنها اعتباری بهم رسانید
در سال دویست و هفتاد و هفت درگذشت در حالتیکه نود و شش سال از
عمر او گذشته بود   ابن جوزی در کتاب الاذکیا گوید عریب را معتصم خلیفه بصد هزار
درهم خرید و آزاد کرد

عریب جاریة المامون

جاریه محبوبه مامون خلیفه عباسی بوده و کمال فصاحت و بلاغت داشته خلیفه
از فرط محبت باو میگفته

انا المامون والملک الهمام   علی انی بحبک مستهام
اترضی ان اموت علیک وجدا   ویبقی الناس لیس لهم امام

و عریب در جواب مامون گفته ای پادشاه من پدر شما رشید بیش از شما باتش
عشق سوخته که فرموده است

ملک الثلاث الآنسات عنانی   وحللن من قلبی بکل مکان
ما لی تطاوعنی البریة کلها   واطیعهن وهن فی عصیانی
ما ذاک الا ان سلطان الهوی   وبه غلبن اعز من سلطانی

رشید محبوبها خود را بنفس خود مقدم داشته و شما نفس خود را بر جاریه که مدعی
محبت او هستید مقدم میدارید مامون گفت محبت من مخصوص است و محبت
پدرم میان سه نفر منقسم بود عریب گفت مولای من محبت رشید هم بیکنفر بود
و آن دو دیگر محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن یزید بن معاویه

در حق رمله نه زوجه و معشوقهٔ او بوده گفته

احب بنی العوام طراً لاجلها ... ومن اجلها احببت اخوالها کلبا

و دیگری گفته

احب لاجلها السودان حتی ... احب لاجلها سود الکلاب

مأمون سکوت کرد و عریب این قطعه بخواند

وانتم اناس فیکم الغدر شیمة
لکم اوجه شتی والسنة عشر
عجبت لقلبی کیف یصبو الیکم
علی عظم ما یلقی ولیس له صبر

عزة

بنت جمیل و محبوبهٔ ابو صخر کثیر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است و او را کثیر عزه گویند و عزه بفتح عین و تشدید راء بمعنی آهو برهٔ ماده است کثیر در یکی از قطعات خود عزه را نسبت بیکی از اجداد او داده و حاجبیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اتینا خلة کی تزیلنا ... ابینا وقلنا الحاجبیة اول
سنولیک عرفا ان اردت وصالنا ... ونحن لتلک الحاجبیة اوصل

کثیر را بجهت کوتاهی قد او مصغراً نام داده اند چه کثیر مصغر کثیر است گویند وقتی کثیر قطام بنت شحنهٔ خارجیه را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بداشته و کثیر شیعی بود گفت تو چقدر زن زشت چرکینی هستی و حال آنکه قطام کمال حسن ظاهری را داشت قطام گفت تو عجب مرد قصیر القامهٔ عظیم الهامه هستی و چقدر خدا تو را پست کرده که باید بواسطهٔ اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیر عزه بگویند

کثیر در سال یکصد و پنج هجری درگذشت و شاعری مجید بود با وجود تعشق بعزه میگوید

هل وصل عزة الا وصل غانیة ... فی وصل غانیة من وصلها خلف

نیز

نیز از اشعار اوست

قضی کل ذی دین فوفی غریمه — وعزة ممطول معنی غریمها

وحکایتی ازین شعر زا ناست که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از وست

وانی وتهیامی بعزة بعدما — تخلیت عما بیننا وتخلت

لکالمرتجی ظل الغمامة کلما — تبوأ منها للمقیل اضمحلت

این دو بیت اگرچه خالی از صنایع شعری است اما چون طبیعی گفته شده مستحسن افتاده و ابن خلدون نهایت پسندیده است

عزة المیلاء

از مغنیه های قدیم عرب است و قبل از جمیلهٔ مغنیه در گذشته چون در دف نادر متمایل بوده او را میلاء خوانده اند از انصار کرام وی را آزاد کرده اند و در مدینهٔ منوره سکنی گرفته و اکثر خدمت حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام میرسیده و اشعار حسان بن ثابت انصاری را میخوانده و سیده سلام الله علیها را برقت و گریه می انداخته در حسن و جمال و خلق و خصال و عفت و ظرافت او را ستوده اند در جلد شانزدهم اغانی تفصیل حال او مذکور است

وعزة الاشجعیه وعزة بنت حارث وعزة بنت خابل الخزاعیه وعزة بنت ابی سفیان از صحابیات بوده اند و عزة بنت الحارث خواهر ام المؤمنین میمونه بنت حارث است و عزة بنت ابی سفیان نیز خواهر ام المؤمنین ام حبیبه میباشد و اسم عزة بنت ابی سفیان را حمنه یا دره نیز گفته اند

عصمت

دختر خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزای معروف بدولتشاه است خط نسخ را بخوشی اساتید این فن مینوشته و قرآن بخط او نهایت مرغوب است گاهی باقتضای طبع موزون شعری میگفته از جمله این مرثیه را در فوت یکی از شاهزادگان م آورده است

چکردی تو ای آسمان ستمگر — که یکدم نیاسایی از کین رادان
ندادی جز از ظلم ما یه بدگر — نداری جز از کینه توشه در انبان
نخواهی که ما هی بتابد بچرخی — نخواهی که مهری فروزد بایوان
بپیچد هر آن از تو بدهای خسته — بسی غم ز تو در دل ناتوانان
بود جاودان جان چون من بمویه — روانت چو من باد دایم در افغان

عصمت بیگم

از زنهای صاحب طبع است ظاهراً دختر مرحوم شاهزاده سیف الملوک میرزا بوده در هر حال این رباعی از وست

چون ابر بهار دمبدم گریانم — مانند فلک همیشه سرگردانم
با هر که وفا کنم جفا می بینم — بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکره ها ذکر او شده این یک بیت نمونه از اشعار و اثر اوست

مگر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد — که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

عصمتی

نیز از اماء شواعر بوده و از بیت مسطور در ذیل که از نتایج افکار اوست معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پا شکستگان طلب کعبه مشکل است — آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

عفاف

از عمزادگان خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و حلیله مرحوم شاهزاده حیدر قلی میرزا ابن خاقان بوده خط شکسته را خوش مینوشته در علوم غریبه ربطی داشته شعر هم میگفته ابیات ذیل از نتایج افکار اوست

من آن مرغم که اندر دام صیاد — تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بکوی عشق ای دل با خبر باش — که آنجا رهزنان اندر کمین اند
چه نالی فصل گل ای بلبل زار — که گل را نیست پروای غم تو

عفّت السّلطنه

از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران (ناصر الدین شاه) خلّد الله ملکه و دولته میباشد و ارشد اولاد سعادت نژاد همایون یعنی حضرت مستطاب گردون قباب اشرف ارفع اعظم شاهنشاهزاده معظّم یمین الدّولة العلیّة العالیة ظلّ السّلطان سلطان مسعود میرزا دام الله تعالی اقباله که صیت شوکت و حشمتش بشرق و غرب عالم رسیده و عظایم آثار با افتخارش را هر دیده دیده از این بطن طاهر بوجود آمده

عفّت

دختر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزا والی خراسان بوده و پیوسته در تزکیهٔ نفس و ریاضت مجاهدت مینموده از علم نجوم و هیئت و مقدّمات عربی بهره داشته خطّ نستعلیق و شکسته را خوانا مینوشته شعر را نیز نیکو میسروده چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مثنوی مولوی رحمة الله علیه را میخوانده گاهی خود نیز بطرز مثنوی ابیاتی نظم میکرده چند شعر ذیل از وست

میل خاطر میکشد از نو بآن — تا ز نو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبّت تازه ها — در کتاب دوستی شیرازه ها
غیر عشقم هیچ در تقدیر نه — دل ز یاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را نیست لذّت غیر آب — خستگان را نیست راحت غیر خواب
غرقه در دریا نخواهد جز کنار — در زمستان هر کسی جوید بهار
هر کرا باشد بهاری در جهان — عشق میباشد بهار عاشقان

عفّت یا عفّتی

بعضی این زن را از اهل سمرقند نوشته و برخی او را اسفراینی نوشته اند در هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیّت و پاک نهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حدّ مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج افکار اوست

قامت

قامت سرو که در آب نمودار شده — کرده دعوی بقد یار نکو نتوان شد
مست بودم بیخبر از غفلت و ساقی در شب — دوش سرجام بهم عطا کرد و هشیار شدم

عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبه از انصار و زوجه حارث بن رفاعة النجاری است مشار الیها صحابیه ایست که سه پسر او را ابن عفراء گفته‌اند و آن سه پسر معاذ و معوذ و عوف نام داشته و از اصحاب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بوده عفرا چهار پسر دیگر هم آورده و هر هفت در غزوه بدر بحضور داشتند معاذ و معوذ با آنکه جوان بودند در روز جنگ فدائی مانند ابلا فا بو جهل را او طلب شدند و او را بکشتند و برادر بزرگتر آنها عوف نیز در آن روز بجهة درک سعادت شهادت زره خود را از بر بیرون کرده بیفکند و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقصود خود نایل گردید وعفرا اسم صحابیه دیگر است که او هم از انصار و قبیله بنی خزرج بوده

عفیره عابده

بنا بر مسطورات کتاب نفحات الانس و طبقات مولانا شعرانی زنی بوده است بصره او بی دارای مقام ولایت و با معاذة العدویه که شرح حال او بنا بد معاصر میباشد گویند عفیره چندان از خوف خدا گریست که چشمهای او کور شد روزی یکی باو گفت نابینائی کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکلتر است برخی از صلحا بزیارت مشار الیها آمده طلب دعا کردند او در کمال فروتنی گفت اگر بنا بود که گناهکاران لال شوند این پیر هیچ حرف زدن نمیتوانست اما چون دعا کردن سنت است بدان اقدام میرود آنگاه باین کلمات زبان گشود جعل الله قراکم من بنوة الجنة وجعل ذکر الموت منی و منکم علی بال و حفظ علینا الایمان الی الممات و هو ارحم الراحمین (عفیره بضم عین و فتح فاء بروزن جهیره میباشد)

عقیله

جاریه و مغنیه بوده است مشهور که با خلیده و دیجر که پیش ذکر آنها شده
در یک سلک انسلاک داشته مولای آنها ابن شماس و خود آنها را شماسیات
میگفته اند و عقیله دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از آل حسنجان
که سلطان عثمانخان ثانی او را سراً او را ازدواج داشته

عکرشه بنت الاطروش بن رواحه

از فصحای نسوان عرب و صاحب نطق و جربزه بوده و در جنگ صفین در معسکر
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر عصای خود تکیه مینموده و اصحاب و عساکر
آن بزرگوار را بجنگ با معاویه تحریض میکرده و میگفته ایها الناس علیکم
انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من سکنها و لا یموت
من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها و لا تنصرم همومها مستظهرین
بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویة قد وفد علیکم بعرب العجم غلف القلوب
لا یفقهون الایمان و لا یدرون الحکمة دعاهم بالدنیا فاجابوه و استدعاهم
بالباطل فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله یا معشر المهاجرین و الانصار
امضوا علی سیرکم و اصبروا علی عزیمتکم و اعلموا ان مصیرکم الی الموتی کانی
بکم غداً و قد لقیتم اهل الشام کالحمر النافرة
در خلافت معاویه عکرشه بمعاویه حاجتی بهم رسانیده نزد او آمد مشار الیه
ابتدا عبارات مزبوره را خوانده پرسید سبب چه بود که چنین میگفتی
مشار الیها گفت یا امیر المؤمنین حق جل و علا فرماید یا ایها الذین آمنوا
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و غاقا امر بعد اگر نخواهد
اعاده ننماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از مؤاخذه درگذشته
حاجتش برآورد

علمشاه بیگم

مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی و دختر ابو النصر حسن بیک
بایندری آق قویونلو که او را اوزون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن
بیک بنابر اعتقادی که بخانواده شیخ صفی الدین داشت محض اکرام جنید خواهر خود

بزنی

بزنی بسلطان حیدر داد و شاه اسمعیل با دو برادرش سلطان علی و سید ابراهیم از صلب سلطان حیدر و بطن علمشاه بیگم بوجود آمدند و بعضی اسم این زن را حلیمه بیگی آغا نوشته اند

علم السمراء

جاریهٔ عبد الله بن موسی الهادی العباسی بوده و بعضی اشعار علیهٔ بنت المهدی را روایت نموده بجهت روایت او ذکر وی در اغانی شده است

علم المدنیه

از ادیبه‌های اندلس است اصلش از عربستان شرقی و جاریهٔ یکی از دختر‌های هارون الرشید بوده و در بغداد بتحصیل و نشو و نما نموده بعد بمدینهٔ منوره رفته و فن موسیقی را در آنجا ترقی داده لهذا اشهرت کرده و بدین جهت او را مدنیه گفته اند پس از آن او را بعبد الرحمن ثالث از مشاهیر ملوک اندلس فروختند و عبد الرحمن را جاریهٔ دیگر بوده خواننده و دانشمند مسماة بفضل که در حرف فاء ذکر آن بباید

علیه بنت المهدی

دختر مهدی خلیفهٔ عباسی و خواهر صلبی هارون الرشید نیز خواهر عباسه بنت المهدی است که ترجمهٔ حال او گذشت مادرش مکنونه جاریهٔ مهدی بوده خود از ارباب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فن موسیقی گذرد ایام بعادت زنان که از عبادت ممنوع اند با نکاح بسر برده اختر و از اشعار اوست

یا واحد الحب مالی منک اذ کلفت	نفسی بحبک الا الهم والحزن
لم ینسنیک سرور لا ولا حزن	وکیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
ولا خلا منک لا قلبی ولا جسدی	کلی بکلک مشغول ومرتهن
نور تولد من شمس ومن قمر	حتی تکامل فیه الروح والبدن

گویند علیه مملوکی داشته طل نام که دلش بمهر او مفتون بوده و در اشعار

با او مغازله مینموده و اسم او را میبرده برادرش هارون خبردار شده و این معنی را مناسب شان او ندیده او را از بردن نام طل نهی کرد و قسم داد که بعد ازین بند نماید بعد از مدتی شنید علیه در قرائت قرآن در آخر سوره مبارکه بقره باین آیه شریفه رسیده که وان لم یصبها وابل فطل خوانده است فان لم یصبها وابل فما نهانی عنه امیر المؤمنین هارون را حالت انبساط و انصافی دست داده از نهی خود درگذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشته و نهایت احترام را بمشار الیها میکرده و کمتر راضی بدوری او میشده چنانکه وقتی بخراسان میرفت او را همراه برد اما چون بمحل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

ومغترب بالمرج یبکی بشجوه

وقد غاب عنه المسعدون علی الحب

اذا ما اتاه الرکب من نحو ارضه

تنشق یستشفی برائحة الرکب

هارون را رقت حاصل شده علیه را از همانجا ببغداد برگردانید ولادت علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان سلسلهٔ عباسی بود

علیه بنت المنصور

دختر ابو جعفر المنصور عمهٔ علیهٔ بنت المهدی بوده است و علیه اسم دختر زریاب مغنی مشهور است زریاب آزاد کردهٔ مهدی عباسی و شاگرد اسحق موصلی بوده و وقتی باندلس رفته و رئیس مغنیها بعد از فوت او احدی نتوانست جای او بگیرد جز دخترش علیه که مغنیه بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد ثانی نفح الطیب مسطور است

(علیه در این چند اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشد)

عماره

سه زن محدّثه مسمّاة باین اسم بوده اند یکی عمارة بنت عبد الوهاب الحمصیه
دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجمحی و عمارة الثقفیة
عمایم بنت ایوب الحسینی
دختر مولانا حسام الدین الحسن بن محمد بن ایوب الحسینی است که او را شریف
نسابه هم میگویند مشار الیها یکی از اشیاخ امام سیوطی میباشد خواهری
داشته مسمّاة بالف بنت حسام الدین که او نیز اهل علم و با عمایم تقریباً در یك
درجه بوده از کسانیکه الف اجازه گرفته عمایم هم مجاز گردیده است
عمرة بنت عبد الرحمن
دختر عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصاریه است که از تابعیات نسوان
اهل مدینه بوده عالم بفقه و در حجرهٔ عائشه تربیت برده از وی و از امّ سلمه روایت
حدیث بسیار کرده قاله الصفدی فی الوافی
عمرة بنت مرداس
خواهر عباس بن مرداس و شاعرهٔ خوش طبعی بوده است در شرح العیون
او را دختر خنسا خواهر صخر که ترجمهٔ حال او گذشت نوشته و ابیات ذیل از نتایج
افکار اوست که در مرثیه برادر خود عباس گفته
اعینیّ لم اختلکما بخیانة | ابی الدهر والایام ان نتصبرا
وما کنت اخشی ان اکون کانّنی | بعیر اذا ینعی اخیّ تحسّرا
تری الخصم زوراً عن اخیّ مهابة | ولیس الجلیس عن اخیّ بازورا
عمره بنت النعمان
دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجهٔ مختار بن ابو عبیدة الثقفی مشهور بود
که در زمان عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد از
آنکه مختار را بکشت عمره بنت النعمان و حلیلهٔ دیگر مختار را که امّ ثابت بنت
سمرة بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوئید در حق مختار امّ ثابت گفت
هر چه تو گوئی منهم همان گویم مصعب او را رها کرد و بعمره گفت تو چه میگوئی
او گفت خدا او را رحمت کند مختار مرد صالحی بود مصعب که این شنید عمره را

حبس کرد و ببرادر خود نوشت زن مختار عمره بر نبوّت مختار قائل است عبد الله حکم قتل عمره را فرستاد و مصعب رسیا نمر کوفه و حبره شبی او را بشنهی قسی القلب داد تا با دیت او را بکشت چون متار الیها از بزرگ زادگان انصار و بیگاه بود برای او مرثیه ها گفتند از جمله این اشعار عمرو ابن ابی ربیعه المخزومی است

ان من اعجب العجائب عندی — قتل بیضاء حرّة عطبول
قتلت هکذا علی غیر جرم — انّ لله درّها من قتیل
کتب القتل و القتال علینا — و علی المحصنات جرّ الذیول

عمرة الخثعمیّة

از نساء قبیلهٔ خثعم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر در مرثیه دو پسر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شده آن اشعار این است

لقد زعموا انّی جزعت علیهما — و هل جزع ان قلت وا باباهما
هما اخوا فی القوم من لا اخا له — اذا خاف یوما نبوة فدعاهما
هما یلبسا المجد احسن لبسة — شحیحان ما اسطاعا علیه کلاهما
شهابان منّا اوقدا ثمّ اخمدا — و کان سنا للمدلجین سناهما
اذا نزلا الأرض المخوف بها الردی — یخفض من جاشیهما منصلاهما
اذا استغنیا حبّ الجمیع الیهما — و لم ینأ من نفع الصدیق غناهما
اذا افتقرا لم یجثما خشیة الردی — و لم یخش رزء منهما مولیاهما
لقد ساءنی ان عنّست زوجتاهما — و ان عریت بعد الوجی فرساهما
و لن یلبث العرشان یستلّ منهما — خیار الاواسی ان یمیل غماهما

و عمره اسم بیست و یکنفر زن صحابیه بوده که یکی عمره بنت رواحه خواهر عبد الله بن رواحه صحابی مشهور است و مادر نعمان بن البشیر الصحابی

عُمیرة

مصغّرة اسم سیزده نفر از صحابیات است

عنان

جاریه

عنان جاریهٔ ابراهیم الناطفی و شاعرهٔ نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطفی از رجال عصر بنی عباس است عنان در یمامه متولد شده و دختری زرد چهره بوده بعد از انکه در تحت تملک ناطفی قرار گرفت از یمن تربیت و پرورش او اکتساب علم و دانش کرد و از شعرا و ارباب فصاحت و بیان و جزو بدیهه گویی گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره مینمود در کتاب ابن ظافر چند فقره از مشاعرهٔ عنان با ابو نواس نوشته از جمله این است که ابو نواس روز بهاری این بیت را بگفت و بر عنان بخواند

کلّ یوم عن الخوان جدید　　　تضحك الارض من بکاء السماء

عنان مرتجلاً این شعر را ضمیمهٔ آن نمود

فهو کالوشی من ثیاب عروس　　　جلبتها التجار من صنعاء

نیز روزی ناطفی عنان را زده و او گریه میکرد که ابو نواس رسید و گفت

بکت عنان فجری دمعها　　　کاللؤلؤ ینسل من خیطه

عنان نیز فوراً گفت

فلیت من یضربها ظالماً　　　تجفّ یمناه علی سوطه

محیی الدین در مسامرات از فصل مماجنات و ممازحات کتاب المحاسن والاضداد جاحظ نقل کرده گوید بنابر مسطورات سلولی و ابن ظافر و زریق العروضی در کتاب بدائع البدائه خود میگوید روزی نزد عنان رفتم یکنفر اعرابی در نزد مشار الیها بود چون عنان مرا دید گفت بیا که خدا تو را رسانیده این مرد بمن میگوید شاعره بودن تو را شنیده ام یك بیت بگو تا من هم بیتی بر آن بیفزایم طبع من حالا همراهی نداردتو یك بیت برای او بگو من گفتم

لقد جلّ الفراق (زفل العزاء) وعیل صبری　　　عشیّة عیرهم (عیسهم) للبین زمّت

اعرابی که این را شنید گفت

نظرت الی اواخرها (اوائلهن صبحاً) مخبّاً　　　وقد بانت (وقد دمعت لها حلج فحنّت) وارض الشام امّت

عنان هم در حال گفت

کتمت هواهم فی الصدر منّی　　　ولکنّ الدموع علیّ نمّت

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری اگر نامحرم
نبودی دامنت را میبوسیدم انتهی

در کتاب ابن ظافر وعقد الفرید از بدیهه‌ها که عنان گفته بسیار است
عنان وقتی دو شعر خطاب بفضل بن یحیی برمکی گفته و درخواست کرده
که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر این است

کن لی هدیت الی الخلیفة شافعا   بورکت یا ابن وزیره من مسلم
حتی الامام علی شرای وقل له   ریحانة ذخرت لانفک فاشم

فضل با خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشتری عنان شد
ناطفی گفت من بکمتر از صد هزار دینار نمیدهم هارون از خیال افتاد چون
ناطفی بمرد خلیفه عنان را از ورثه او به هزار تومان خرید عنان چون بحضور
هارون آمد گفت دیدی ما تو را چقدر کمتر از آنکه مالک تو طلب میکرد
خریدیم عنان گفت یا امیر المؤمنین اگر خلیفه بخواهد مشتهیات خود را
ببخشش وراث حاصل نماید بکمتر ازین هم ممکن است

عنقود

دو صحابیه مسماة باین اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته
بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبیع

شاعره ایست که اشعار او در دیوان حماسه مسطور است و ابیات ذیل
که از نتایج افکار اوست از منتخبات باب المراثی دیوان حماسه میباشد

ابکی لعبد الله اذ حشت قبیل الصبح ناره
طیان طاوی الکشح لا یرخی لمظلمة ازاره
یعصی البخیل اذا اراد المجد مخلوعا عذاره

حرف الغین

غادر

زوجه

زوجهٔ موسی الهادی العباسی بوده و نهایت حظوت را نزد او داشته و موسی در حیات خود خیال میکرد که پس از مرگ من غادر در حبالهٔ نکاح برادرم هارون در خواهد آمد و این خیال او را امکدّر داشت غادر آن اندیشه را استنباط کرده او را اطمینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر اختیار نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غادر را به زنی نگیرد چون موسی درگذشت و خلافت بهارون رسید از طرف خود و از جانب غادر کفاره ها داد و مشار الیها را تزویج کرد شبی غادر موسی الهادی را در خواب دید که با او باین ابیات عتاب میکند

اخلفت عهدی بعد ما / جاورت سکان المقابر
ونسیتنی وحنثت فی / ایمانك الزور الفواجر
ونکحت غادرة اخی / صدق الذی سماك غادر
لا یهنك الالف الجدید / ولا تدر عنك الدوائر
ولحقت بی قبل الصباح / وصرت حیث غدوت صائر

غادر سراسیمه از خواب جست و رؤیای خود را نقل کرد و باضطراب افتاد هرچه باو گفتند اضغاث احلام است فایده نبخشید و در آن اضطراب جان بداد

در تزیین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است اما در تاریخ کامل مینویسد از موسی جاریه باسم امة العزیز ماند و هارون او را بکرفت و پسری از وی بهم رسانید و نام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملك کامل محمد بن ملك عادل از ملوك ایوبیه است مشار الیها زوجهٔ ملك مظفر محمود است و ملك مظفر از آنهائی است که در حماه حکومت کرده اند و مخصوصا این شخص بحسن سیرت و داد این موصوف بوده از صلب او و بطن غازیه خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام از این سه پسر بعد از او ارث ملك پدر گشته و او را ملك منصور لقب داده اند و چون

ابتدا ستی نداشته مدتی مادرش بمهام حکمرانی مشغول و نیابت کرده وفات
غازیه خاتون در ماه ذیقعده سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده
نیز غازیه خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شده و
این غازیه خاتون خاله (عمه) غازیه خاتون زوجه ملک مظفر محمود است و ملک
ظاهر شوهر ضیفه خاتون ابتدا خواهرش غازیه خاتون را بزنی گرفته بود چون
او درگذشت ضیفه خاتون را تزویج کرد نیز غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین
قلاوون است که ملک ظاهر بیبرس سلطان مصر او را برای پسر خود ملک
سعید بزنی گرفت

غانمه بنت غانم

از فصحای زنان بنی هاشم بوده چون کار بنی امیه بالا گرفت و بنای تحقیر هاشمیان را
گذاشتند او با امویها از جانب هاشمیها مفاخره کرده و از قرار مسطورات
محیی الدین در مسامرات صورت مفاخره از قرار ذیل است
غانمه گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریمترین خلق
بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوار تر عبد مناف که شاعر در حق او میگوید

کانت قریش بیضة فتفلقت ... فالمح خالصة لعبد مناف

از ما هاشمیهاست هاشم پسرش که عمرو نام داشت و هر وقت کاروان قریش
در تابستان بشام و در زمستان بیمن میرفتند ترتیب ثرید برای آنها میداد
و باینجهت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمرو العلا هشم الثرید لقومه ... و رجال مکة مسنتون عجاف

نیز از ماست عبد المطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول رحمت
بر آنها که شاعر در مدح او گفته است

و نحن سنی المحل قام شفیعنا ... بمکة یدعو والمیاه تغور

هم از ماست ابوطالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را این طور ستوده

اتیته ملکا فقام بحاجتی

باز از ماست پسر دیگر او عباس بن عبد المطلب که سید عالمیان او را بر

مرکب

مرکب خود سوار کرده و از مال خود باو بذل فرموده و شاعر در ثنای او گفته است

ردیف رسول الله لم تر مثله ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضا از ماست حمزه که در حق او گفته اند.

ابا یعلی بك الارکان هدت وانت الماجد البر الوصول.

از ماست جعفر ذو الجناحین که اجل و اکمل ناس است نزد خدا است و نزد جبار و در عوض دو دست او دو بال باو عطا شده که در بهشت بر بن با آنها پرواز کند و شاعر در حق او گفته است

هاتوا کجعفرنا و مثل علینا انا اعز الناس عند الخالق

از ماست حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار بنی هاشم است و فارس یکه تاز و از همه کریم تر و شاعر در ثنای او میگوید

علی الف الفرقان صحفا ووالی المصطفی طفلا صبیا

از ماست دو سبط نبی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابن الوصی انت سبط النبی وابن علی

از ماست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر دوش گرفته و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حب الحسین ذخیرة للمجتبی یا رب فاحشرنی غدا فی حزبه

از ماست و هر کس را همین قدر شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادیبه های اندلس و جاریهٔ معتصم بن صمادح است که مشار الیه خود شخصا او را امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز محبت معتصم نسبت بغایة المنی افزوده و بیشتر از پیشتر از و رعایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای آرزو میباشد

غریبه

در بعضی

در بعضی از کتب ادب این زن را از جواری مأمون عباسی نوشته اند اما چون اشعاری که باو نسبت میدهند اشعار عریب است باید گفت همان است تصحیف شده در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفۀ عباسی جاریۀ داشته است فاطمه نام در حسن وجمال و موسیقی بکمال و بنا براینکه هر چیز نفیس را عریب گویند مشار الیها نیز بعریب لقب داده بودند فاطمه نزد ابن هلال مشق خط کرده و در زمان خود بدرجۀ استاد خوش می نوشت (این گفته محل نظر است)

غزال (ست)

زنی باین اسم دوات دار یکی از ملوك مصر بوده جز پاك کردن قلم ولیقه در دوات گذاشتن و مرکب در آن ریختن چیزی نمیدانسته اما چون مکنتی بهم رسانیده در سال پانصد و سی و شش هجری در قرافۀ کبری که قبرستان مصر قاهره است در جوار قبر نعمان مسجدی بنا کرده که آنرا مسجد ست غزال گفته اند و بواسطۀ این اثر شهرتی بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در خطط مقریزی شده

غزیه

اسم ام شریك است که پیش ذکر او شده مشار الیها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کرد که داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود نایل نشد

غسانیه

از ادیبهای اندلس بوده و در نفح الطیب او را الغسانیة البجانیة نوشته بجانه بروزن رمانه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشار الیها منسوب بدانجا اگرچه غسانیه شاعرۀ مشهور است اما فقط دو بیت از و بدست آمده و آن این است

عهدتهم والعیش فی ظل وصلهم	انیق و روض الوصل اخضر فینان
لیالی سعد لا یخاف علی الهوی	عتاب و لا یخشی علی الوصل هجران

غفیره بنت رباح

بنابر مسطورات ابن اثیر خواهر بلال الحبشی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابیه بوده و بلال یک برادر خالد نام هم داشته است

غمیصاء

همان رمیصاء است که در حرف را ترجمه حال او نگاشته شده و بغمیصاء بیشتر شهرت دارد تا رمیصاء

حرف الفاء

فاخته

بنابر ضبط ابن اثیر چهار نفر صحابیه فاخته نام داشته اند و آنها فاخته بنت الاسود و فاخته بنت ابی طالب و فاخته بنت عمرو الزهریه خاله النبی و فاخته بنت الولید بوده اند و فاخته بنت ابی طالب خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و همان ام هانی است که در جلد اول ذکر او شد

فارعه بنت ابی الصلت

خواهر امیه بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیت بوده از مطالعه کتب اسمانی بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مطلع شده اما بظهور آنحضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان نایل نشده در رمضان سال دوم هجرت که وقعه بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا بمکه آمد و برای رؤسای قریش که در آن جنگ کشته شده بودند مرثیه گفت و بوطن خود طایف رفت و چیزی نگذشت که در گذشت اما خواهرش فارعه در فتح طائف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرف شد و آنحضرت از درایت و فصاحت او مسرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات که از برادرش بیاد داشت بخواند او خواند

باتت هموی تسری طوارقها اکف عینی و الدمع سابقها

بعد این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

کل

کلّ عیش و ان تطاول دهرًا　　صائر امره الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی　　فی قلال الجبال ادعی وعولا
اجعل الموت نصب عینک واحذر　　غولة الدهر ان للدهر غولا

پس از آن از قصیدهٔ دیگر این ابیات را بعرض رسانید

عند ذی العرش یعرضون علیه　　یعلم الجهر والکلام الخفیا
یوم نأتیه وهو ربّ رحیم　　انه کان وعده مأتیّا
یوم نأتیه مثل ما قال فردًا　　لم یذر فیه راشدًا او غویّا
اسعید سعادة انا ارجو　　ام مهان بما کسبت شقیّا
ربّ ان تعف فالمعافاة ظنّی　　او تعاقب فلا تعاقب بریّا
ان او اخذ بما اجترمت فانّی　　سوف القی من العذاب قویّا

بعد خواند

ان تغفر اللّهمّ اغفر جمّا　　وایّ عبد لك لا المّا

پس از قرائت این اشعار حضرت رسول صلعم فرمودند شعر برادر تو مؤمن و قلب او کافر است و آیهٔ کریمهٔ واتل علیهم نبا الذی اتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین را تلاوت فرمودند
باسم امیّه بن ابی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال مائهٔ پنجم هجری معروف برادیب حکیم که صاحب علم و حکمت و شاعری فلسفی طبیعت بوده است و این شعر از وی است

کیف لا تبلی غلائله　　وهو بدر وهی کتّان

وله ایضًا

اذا کان اصلی من تراب فکلها　　بلادی وکلّ العالمین اقاربی

فارعه بنت شدّاد المریه

از شواعر عرب و بصرا وی بوده از اشعار او در حماسه مسطور است.
ابیات ذیل را در مرثیهٔ برادر خود گفته

هلّا سقیتم بنی جرم اسیرکم　　نفسی فداءك من ذی غلّة صادی

شهاد اندیة رفاع الویة — سداد اوهیة فتاح اسداد
نحار راغیة قتال طاغیة — حلال رابیة فکاک اقیاد
قوال محکمة نقاض مبرمة — فراج مبهمة طلاع انجاد

از سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلهٔ بنی جرم اسیر کرده و تشنه کشته اند

فارعة بنت الهمام

دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارعه فریعه گفته اند و دهر حال مادر حجاج بن یوسف الثقفی بوده ابتدا حارث بن کلده الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه او را بزنی گرفته و بقولی در تحت مغیرة بن شعبه بوده در هر حال شوهر اول او را طلاق داده و یوسف بن ابی عقیل او را تزویج کرده و حجاج ظالم از وی بوجود آمده

فارعه

غیر از فارعه بنت ابی الصلت شش نفر صحابیه مسماة باین اسم بوده و بقولی یکی از آنها فریعه است که خواهر ابو سعید الخدری الصحابی باشد و ذکر فارعه بنت عقیل الثقفیه در جلد اول خیرات حسان در تحت عنوان ابنه غیلان گذشته

فاضلة الانصاریه

حلیلهٔ عبد الله بن انیس الجهنی الصحابی و خود نیز صحابیه بوده در کتب احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضلة الزمان عائشه باعونیه است که ترجمه حال او گذشت چنانکه فاضل همدانی صاحب مقامات را بدیع الزمان میگفتند این زن را هم فاضلة الزمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمهٔ حال حضرت خیر النساء صدیقه طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها جلد دویم خیرات حسان را بشرح حال فاضلة الانصاریه ختم کردیم که محض تیمن جلد سیم را شروع کنیم بآن اسم مبارک تا افتتاحی

بسعادت نموده باشیم واز برکات این قصد ونیت خالصانه بفیض کامل
نایل شویم انشاء الله تعالی

تذییل واعتذار

اگرچه ذیلی بالنسبه مفصل درخاتمهٔ کتاب خیرات حسان نگاشته خواهد شد وترجمهٔ احوال بعضی نساء مشهوره که در این مجلدات از روی نسیان که لازمهٔ ذات انسان است یا بعلت دیگر نگاشته نشده در آنجا ثبت ومخلد میگردد لکن سرعت ومبادرت اقدام در معذرت وادار اینجانیز بشرح حال دو سه نفر از عقایل میپردازد وخود را بنوعی از وصمت غفلت و اغفال بری الذمه میسازد بنابرین گوید

(نواب مستطاب علیهٔ عالیهٔ متعالیه) شکوه السلطنه (دامت شوکتها)

بانوی معظمهٔ مقدسه ومعقودهٔ سرای سلطنت ومخدرهٔ مفخمهٔ حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران ناصرالدین شاه ادام الله تعالی دولته وابقاه ودختر مرحوم شاهزادهٔ غفران پناه رضوان جایگاه فتح الله میرزای شعاع السلطنه (ابن فتحعلیشاه) ومادر فرخنده سیر شاهنشاهزادهٔ اشرف ارفع اعظم حضرت اقدس معظم فروزنده اختر برج شهریاری ودرخشنده گوهر درج کامکاری ولیعهد گردون مهد دولت علیهٔ ایران مظفرالدین میرزا دامت حشمته وشوکته میباشد مادر نواب مستطاب شکوه السلطنه مرحومه شهربانو خانم دختر امیر جلیل الشان معظم مفخم مرحوم محمد ابراهیمخان ظهیرالدوله حکمران ایالت کرمان ومضافات بوده وآنها که از شعب وسلاسل جلیلهٔ قاجاریه ونژاد طوایف علیه باخبراند دانند که نواب مستطاب مشارالیها هم ازجانب پدر وهم از جانب مادر قوانلو میباشند

در عالم عصمت وطهارت وقدس وتقوی عقیلهٔ مشارالیها بمقامی رسید[ه]

که بالاتر از آن متصور نمیشود وخیال کثیر الانتقال کامجی فراتر نمی نهد جل مقاصد وکل مساعی آن مخدره بذل خیرات ومبرات است واشاعهٔ عوارف وحسنات در طلب مرضات حضرت عزت جل ذکره وعز اسمه همانا بار ابعه عدویه وامثال ملیته سر همبازاند دارد واز امداد وحمایت ضعفا وانعام ورعایت فقرا بوجهی خود دامعاف نمیشمارد مناقب ائمهٔ اطهار وفضایل اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملک الجبار را حرز جان وتعویذ روان میداند واز نشر وانتشار آن آنی خودداری نتواند جمله حدیثش از دین ودینداری است وحرفهٔ معلومه اش پرهیزکاری ونکوکاری فرایض را بانوافل انباز نموده وراه عبادت بپای مجاهدت پیموده این است که پیوسته مشمول توجهات خاصهٔ خسروانی است ودارای مراتب ومقامات ومزایای دوجهانی بارئ جلت عظمته بخلوص نیتش بیفزاد بنبی الرحمة وآله الامجاد

شهربانو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله قاجار قوانلو حکمران کرمان ومادر نواب مستطاب علیهٔ عالیهٔ متعالیه شکوه السلطنه دامت شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیر الدوله را از بطن حلیلهٔ بسطامی آمده وحلیلهٔ مشار الیها از نجبا وبزرگ زادگان بسطام بشمار می آید پدرش ابو محمد خان سردار بسطامی از طایفهٔ عرب بسطام برادر مرحوم جعفر خان است وجعفر خان از امرای نامدار وپدر مادر مادر مرحومهٔ معظمه نواب مستطاب فردوس قباب سرکبری مهد علیا (والده اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه) بوده ودختر ابو محمد خان مادر شهربانو خانم زوجهٔ مرحوم ظهیر الدوله محمد ابراهیم خان میباشد شهربانو خانم از نساء مجللهٔ متقیهٔ دانشمند ومزایای زهد وقدس وتقوی ورغبت باعمال خیریه اختصاص داشته است

حاجیه بدر النساء خانم

از زوجات

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور
و دختر مرحوم غفران مآب امیر معظم مصطفی خان قاجار قوانلو عم اکرم حضرت
خاقان بوده از نوادر نساء عالم و در مناعت و بزرگ منشی مسلم چنانکه تن
بتقدم احدی از حلائل حرم خاقانی نداد و از اوج رفعت خود قدمی پائین ننهاد
گویند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیه معظمه بدرود نشا خاکدان و راه روضه
رضوان پیش گرفت مغفوره مشار الیها یکی را نزد خاقان خلد مکان فرستاد
که جیقه از جیقه های سلطنتی بفرمائید بیاورند بر سر عماری عم شاهنشاه
بزنند اگرچه خاقان کاره بودند اما از قدردانی و تربیت شناسی رد آن
مسئلت را جایز ندانسته آغا مکلل را که از خواجه سرایان زمان شاه شهید
سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بود امر فرمود جیقه زمرد مشهور بجیقه نادری را
با نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیه مفخمه گوید کند و این دلیل نهایت
شان و مقام مجلله مشار الیهاست

نظر مرحومه معظمه نه تنها بر عالم صوری و دستگاه ظاهر بوده بلکه در رفیع
مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الاستمرار نموده مسکینان و افتادگان را
دستگیری کرده باعمال خیریه و لعبدا شئه از مآثر مشهوره مشار الیها
تذهیب چهار گلدسته کاظمین علیهما السلام میباشد حاجیه مرحومه
عمه والده مؤلفه است و این شرافت مرا همیشه باقی است روانش شاد
و باب مغفرت و رضوان بسر ابرار باد

شاه جهان

نواب والیه مملکت بهوپال است ولادتش بقلعه اسلام بگر شکروهی بلده
بهوپال در سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاد در سنه
هزار و دویست و شصت و سه بعد از فوت پدرش در نه سالگی حکمران آن
مملکت گردید و فنون فارسی و خط و علم سیاست مدن و نظم و نسق ملک
اکتساب نمود در نهم شوال سال هزار و دویست و هفتاد و شش در سن
بیست و دو سالگی زمام اختیار ریاست و اقتدار دولت را بدست مادر گذاشت

وخود

وخود بولایت عهد و قبول خاص خود اکتفا کرد در سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج در غرهٔ ماه شعبان مجدداً صدرنشین اورنگ ریاست گردید اعتبارات و مزایای مشار الیها در دولت انکلیس بسیار است نشان درجهٔ اعلای ستارهٔ هند دارا او بنابر عواطف آن دولت نایل شده گویند در هندوستان چون شاهجهان و زیب النسا بیگم دختر عالمگیر پادشاه هیچکس بزینت اهل علم و فضل و اصحاب هنر و کمال نپرداخته شاهجهان را طبعی موزون میباشد و اشعار او مشهور میباشد نمونه را باین چند بیت اقتصار نمود

چون بال و پر افشاند و چون دام بپرد — صید که زصیاد بریدن نتواند
پی قدر ناشناسی که برایگان نگیرد — دل بی بهای خود را بعبث بها شکستم
بیدل مباش شاهجهان این محبت است — صد بار زنده گردم و مرگ آرزو کنم

رباعی

دریافت عطای کبریائی ما را — در حضرت اوست جبهه سائی ما را
چون عاجزی از پادشهان مقبول است — نازم که کشد بپادشاهی ما را

طاهره

دختر احمد بن یوسف الازرق ابن یعقوب بن اسحق التنوخی از قدمای فقهای حنفیه است که با غنجد اهل علم و فضل بوده و در فقه مخصوصاً مهارت داشته پدرش در سال سیصد و هفتاد و شش هجری وخود در چهار صد و سی و شش وفات نموده است

طران

از نساء مشهوره مذکوره در انباء ابن حجر و خواهر فاطمه بنت المنجا شیخهٔ ابن حجر میباشد پس مشار الیها طران بنت عز الدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان بن المنجا التنوخیه الدمشقیه و محدثهٔ باکمال بوده از اقوش الشبلی استماع حدیث کرده و از جزری و زینب بنت الکمال اجازهٔ تدریس گرفته وفات او در ماه شعبان سال هشتصد و سه هجری اتفاق افتاده است

۲۰۵

ظفر خانم

از خاندانِ فؤاد پاشا و حلیلهٔ قبولی پاشا و از ادیبه‌های اسلامبول و نسوانِ باکمالِ معاصرین است منظومه‌ای دارد موسوم بعشق وطن و آن حکایتی است که در اسپانیا واقع شده و جهت ارتباطی هم با اسلامبول دارد

اخطار

سالِ گذشته چون جلدِ اولِ کتاب خیرات حسان منتشر شده بشرفِ ملاحظهٔ مطالعه کنندگان مشرف شد بعین عنایت و رضا در آن دیدند و پسندیدند و ما را بمهربانی و ملاطفتهای خود قرین تشکر و امتنان و رهین توجه و استحسان نمودند چه تا در شخصی از ایشان بود که ندانند علم باحوالِ نساء مشهوره و زنانِ قابلِ هنرمند که منشأ اثری شده اند از شعبِ علوم تاریخ و انساب و سِیَر میباشد فوایدِ بسیار بر آن مترتب است و دانستنِ آن تراجم امری لازم و متحتم و پیش از اینهم اعلام علمای همین اقطار اقدام باینکار کرده و از این قسم تألیفات پرداخته چنانکه کتابِ اماء الشواعر از تألیفاتِ ابو الفرج اصفهانی برین گفته برهانی باهر است و در اقلیم فرنگ که در قرون اخیره کلیهٔ علوم رو بترقی نهاده و درباره فضایل و صنعت یافته مؤلفات کثیره باسم قم سیلبره و قسم ایللوستره ترتیب یافته و بحت اللفظی معنی قم سیلبره همچنین قم ایللوستره نساء مشهوره است بالجمله آنان که قدر آگاهی و درایت را دانسته و خدمتی باین عالم توانسته دانشها برده تا قدر زحمات نسوان را در علم و صنعت و سایر مزایا معلوم کرده و در حقیقت جنس اناث را از این راه تشویق کرده شریک الزحمه برای خود از نوع جنس آورده اند و ارباب اطلاع بمطالعهٔ این قسم کتب رغبتی تمام دارند و سخن در این موضوع از قبیل اثباتِ ثابت و اظهار بدیهی است و آنها که بر مسطوراتِ ناقابلِ ما رغبتی دارند بخوبی این جمله را دانسته جزیکدو نفر یاوه گوی بیکار که اسباب گذرانیدنِ وقت و تحصیلِ قوتِ خود را عیب جوئی دانسته اند مضمونی تازه هدیت را بهم مشربانِ خود برند و ذلهٔ خوارانِ ایشان

خورند

خورند و این نازکی ندارد همیشه از این قبیل حرفها در دنیا بوده است
قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمة الله علیه در اواخر
جلد سیم مثنوی فصلی فرماید که خلاصه آن این است

پیش از آن کاین قصه تا مخلص رسد / دود گندی آمد از اهل حسد
من نمی‌رنجم ازین لیک این لگد / خاطر ساده دلی را پی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی / بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیر قال / این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور / غیر گرمی می‌نیابد چشم کور
خربطی ناگاه از خرخانه / سر برون آورد چون طعانه
کاین سخن پست است یعنی مثنوی / قصهٔ پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر و بحث اسرار بلند / که دوانند اولیا زان سو سمند
جمله سر تا سر فسانه است و فسون / کودکانه قصه بیرون درون
چون کتاب الله بیامد هم بر آن / اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانه نژند / نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خورد فهمش میکنند / نیست جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابلیس و مار / ذکر هود و عاد و ابراهیم و نار
ذکر نوح و کشتی و طوفان تن / ذکر کنعان و سر از خط تافتن
ذکر یوسف ذکر زلف پرخمش / ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم / که قمر از معجزاتش شد دو نیم
ظاهر است و هر کسی پی میبرد / کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این بتو
اینچنین آسان یکی سوره بگو

پس در دفع اضلال و مشوب نشدن خیال ساده لوحان را گویم آنکه گفت
خیرات حسان بچه کار آید جوابش این است که برای توبیخ کار نخواهد آمد
ملائمات طبع تو را پیش ازین نوشته اند چار درویش اسکندرنامه
حیدر بیک

حیدر بیك حسین کرد و امثال آنها و در جواب آن بیخبر که گوید شرح حال
خانزاده دختر میرزایادگار تبریزی را برای چه نوشتند گوئیم زنهای شاعره
صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم
شود و کدام کتاب است که به اعتبار اغانی ابو الفرج اصفهانی که یك قسمت از احوال
مغنیهای مشهوره است و خانزاده دختر میرزایادگار چه فرق دارد با فلان مغنیه
عهد خلفای اموی یا عصر خلفای عباسیه نه آخر این بیچاره هم صاحب طبع
موزون بوده شعر گفته و آثاری از خود در عالم به یادگار گذاشته علاوه بر اینکه
ایراد کننده نمیداند ما خود اقدام به نگارش این شرح حال ننموده ایم آنچه در
خیرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکره
روز روشن از مؤلفات محمد مظفر حسین متخلص بصبا ابن مولوی محمد یوسف
ابن الحاج الشیخ مولوی محمد یعقوب گوپاموی هندوستانی که ظاهراً از
فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشار الیه در سال هزار
و دویست و نود و شش هجری در مطبعه بهوپال هندوستان طبع کرده
و شرح حال خانزاده در صفحه صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم
شروع میشود اگر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست
و بی مضایقه نشان میدهد تا ببینند و بگویند افسوس از بی اطلاعی
افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبعی افسوس از نادانی
بکار بند تو این پند بنده گر بتوانی
کرت هواست که دانی مگو هر آنچه ندانی

بانجام و اختتام رسید جلد دویم خیرات حسان بتوفیق
و تائید قادر سبحان در روز دویم ماه ربیع الاول
سنه ۱۳۰۶ هزار و سیصد و شش هجری سمت انجام پذیرفت
و کتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة محمد رضا شمس الکتاب

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهان سوز شاه	ولادت سنه ۱۱۴۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و شش ماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن
الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن
ولیعهد عباس میرزا بن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن
سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن
محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه
و دولته

تولد همایون

شب شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل
و هفت من الهجرة المقدسه النبویه

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست
و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و
دویست و شصت و چهار که الحال چهل و یکسال تمام است بالاستقلال
مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد
دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار
و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود
میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و
شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیرکبیر وزیر
جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و
دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا
تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۹۹

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد
روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم
چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابوالفتح میرزا

نواب والا ابوالفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر تومان تولد در سنه ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۶

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ١٢٩٨
نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ١٢٩٨
نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ١٢٩٩
نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ١٣٠١
نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ١٣٠٣

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا
امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله
امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار دسته نامضبوطه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب احتشام الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب احتشام السلطنه ابراهیم میرزا نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا دارای امتیاز امیر تومانی نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا نزل الاجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیر شکار وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الملک عبد العلی میرزا نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا اکبر میرزا حاجی فریدون میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسد الله میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزای مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم جعفر خان میرزا نور الدهر میرزا سام میرزا شمس الشعراء کامران میرزا ولد نواب معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا مهکم میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا

لطیفه

لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله حاجی محمد مهدی
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد باقر میرزا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد
مرحوم ایضا احمد میرزا عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضا مسیح الله
میرزا ولد مرحوم ایضا آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضا
کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا عبد الله
میرزای نظام العلما ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبد الحسین
میرزا ولد ایضا جعفر قلی میرزا ولد مرحوم حاجی
محمد ولی میرزا کوچک میرزا ولد مرحوم ایضا مسعود
میرزا ولد مرحوم ایضا عباسقلی میرزا ولد ایضا
اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو میرزا ولد ایضا نادر
میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزای فرمانفرما محمد میرزا
ولد مرحوم ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان
الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله اسحق
میرزا ولد مرحوم ایضا عبد اللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ
الملوک حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
خسرو میرزا ولد مرحوم محمود میرزا عبد الرشید میرزا
ولد مرحوم عبد الله میرزای دارا حسام الدین میرزا
معروف بآقاجان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا
جمال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا اوکتاقاآن میرزا
ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه قهرمان
میرزا ولد مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا محمود میرزا ولد
ایضا شکر الله میرزا ولد مرحوم حاجی بهرام میرزا
مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف
میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد
مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا

غلامحسین میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزا
رئیس الاطباء جعفر قلی میرزا ولد مرحوم ایضا محمد
قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد ایضا سنجر
میرزا ولد ایضا نایب الایاله یحیی میرزا نصر الله میرزا
ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد
مرحوم شاهقلی میرزا محمد کریم میرزا ولد مرحوم محمد مهدی
میرزا مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد
مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم هوشنگ
میرزای ایلخانی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا
نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا جهانبخش میرزا
ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضا صیفور
میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا ولد
مرحوم ایضا آزادخان میرزا ولد مرحوم سلطان سلیم میرزا
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا شاهمراد میرزا ولد
مرحوم حاجی عباسقلی میرزا حاجی نصر الله میرزا
جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله حاجی محمد میرزای
مهندس عبد الله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
فیض الله میرزا ولد ایضا

شاهزادگان و امرا و خوانین ایل جلیل قاجار

بایلخانی‌گری جناب امیرالامراء العظام میرزا محمدخان ایلخانی
کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظور اند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علی میرزا پسر مرحوم موید
الدوله سرتیپ محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معزالدوله سرتیپ
محمد صادق میرزا حبیب‌الله میرزا شاهرخ میرزا محمد
حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف‌الله میرزا
محمد یوسف میرزا شجاع‌الدین میرزا حیدرخان سرتیپ
محمد تقیخان سرتیپ علی‌اکبرخان عباسخان علی‌اصغر
خان علیخان محمد تقی‌خان محمودخان سرهنک

خوانین

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل‌الله‌خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان محمد
اسمعیل‌خان حاجی مصطفی‌خان محمدقلیخان

طایفه حاجی مهکی قلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان سرتیپ و رئیس
علیخان سرتیپ محمدقلیخان محمد ناصرخان سرهنک
محمدقلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نورالله‌خان محمد
صادقخان علی‌محمدخان احمدخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد تقی
خان سرتیپ حاجی حسنعلی‌خان عباسقلیخان
سرهنک محمد صادقخان ولد شهاب‌الدوله محمدخان
ولد رئیس میرزا محمد ولد اسکندرخان سردار

طایفه عزالدینلو

محمدولیخان محمدقاسمخان حبیب‌الله‌خان
محمدرضاخان کریمخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام امیر تومان حاجی
مهدیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امام
قلیخان حاجی محسن‌خان محمودخان ابراهیمخان

طایفه حاجی مشهدکی سپانلو

محمد تقیخان سرتیپ و رئیس محمد طاهرخان سرهنک
محمدرضاخان ولد رحیمخان میرزا باقرخان زکیخان
علیخان

طایفه شاه‌ویردی‌آغالو

محمودخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمانخان
علی‌محمدخان احمدخان محمد اسمعیل‌خان

طایفه قاجلو و غیره

محمد صادقخان سرهنک و رئیس قاجلو محمدرحیمخان
محمدقلیخان سرتیپ و رئیس طایفه خزینه‌دارلو محمد
خان سرتیپ و رئیس طایفه کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

غیره

دوازده نفر

جناب مجدالاشراف مباشر ایل جلیل قاجار میرزا
سید یوسف سررشته‌دار فرج‌الله‌خان سرهنک
و تحویلدار امیرخان یساول‌باشی و سرهنک احمدخان
نایب یساول‌باشی و یاور یساول هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب امین الدوله دام اقباله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم وغیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در ظرف سنهٔ ماضیه تنکوزئیل اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است بترتیب ذیل

جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک پیشکار مالیهٔ مملکت آذربایجان	جناب ابو القاسمخان ناصر الملک مشیر حضور همایون	جناب میرزا اسد الله خان وکیل الملک حکمران اردبیل و مشکین

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر و امیر نویان اعظم امیر الامراء العظام حسنخان اجودان باشی کل نظام و غیر نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک وغیرهم

لشکرنویسان عظام

جناب جلالت نصاب میرزا عبد الوهابخان لشکرنویسباشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر جناب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف میرزا یوسف لشکرنویس میرزا علی معین لشکر میرزا حبیب الله لشکرنویس قورخانه میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا نبیل معاون لشکر میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا عبد الحمید میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسعلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی حاجی میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل لشکر میرزا نصر الله ولد میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا علی اصغر برادر مستوفی باشی سرکار فیض آثار رضوی حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله توی میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر لشکرنویس میرزا مهدی کجوری میرزا محمد حسین نوری میرزا سید تقیخان میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغر خان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا نقی خان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید یوسف لشکرنویس میرزا حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الکریم لشکرنویس میرزا علی اکبر لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا حسین لشکرنویس

سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکرنویسباشی میرزا عباس سررشته دار کل نظام میرزا زمان

کردستانی میرزا حسین اصفهانی
میرزا آقاخان میرزا علی ولد مرحوم
حاجی میرزا اشرف لشکرنویس میرزا
هدایت الله ولد مرحوم میرزا اسمعیل
لشکرنویس میرزا احمد نوری میرزا
احمد لواسانی میرزا علینقی تفرشی
میرزا سید احمد حاجی میرزا محمد
ساوجی میرزا سید یوسف قاجار
نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار
پسر مرحوم میرزا آغا محسن میرزا
شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کاتب
نویس میرزا محمد علی نوری میرزا
فرج الله سررشته دار میرزا سید
علینقی میرزا عنایت میرزا صادق
حاجی میرزا حسنخان نائینی میرزا فتح
الله میرزا طاهر سررشته دار
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد
مستوفی میرزا اسمعیل میرزا حسن
تفرشی میرزا حسینخان پسر
معاون لشکر میرزا عبدالحسین
میرزا محمد کرکانی میرزا سید باقر
میرزا اسمعیل کوچک سررشته دار
میرزا سید محمد علی میرزا یوسف
سررشته دار تفرشی میرزا ابوالقاسم

سررشته داران توپخانه و زنبورکخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا
جعفر نوری سررشته دار میرزا علی
سررشته دار میرزا هاشم سررشته دار
میرزا علیرضا میرزا سید تقی
میرزا اسمعیل

توپخانه

میرزا آقا لشکرنویس میرزا نصرالله
سررشته دار میرزا اشرف سررشته دار
میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا
سید حسین سررشته دار میرزا
علی اکبر سررشته دار

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان منشی باشی نظام
میرزا علیرضا منشی باشی وزارت
جلیله لشکر میرزا ابوالحسن
میرزا علیخان میرزا کلبعلی میرزا
هدایت الله حاجی میرزا عبدالکریم
میرزا ابوالقاسم میرزا محمودخان
میرزا کاظمخان

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر
میرزا اسمعیل بزرگ میرزا جعفر
میرزا حسن میرزا جعفر ایضا
میرزا حسین میرزا مختار

مأمورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام
میرزا سید مرتضی لشکرنویس
میرزا علی آشتیانی ایضا حاجی میرزا
کاظم میرزا علی اشرف میرزا احمد
میرزا محمد میرزا احمد آشتیانی
حاجی میرزا ابوالحسن لشکرنویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
میرزا زین العابدین . میرزا ابراهیم
حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا
اسکندر میرزا عبدالله سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا
عبدالحسین میرزا احمد میرزا صادق

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویس باشی
خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا احمدخان میرزا
محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس
میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان وغیره

میرزا محمد علی لشکرنویس میرزا محمد
سررشته دار میرزا ابوتراب میرزا
محمد علی منشی نزد جناب صاحب دیوان

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم
میرزا اسمعیل لشکرنویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته دار

سمنان و دامغان

میرزا حسنخان سررشته دار دفتر لشکر
پسر مرحوم میرزا رفیعخان مستوفی توپخانه

عراق

میرزا سید مهدی لشکرنویس پسر جناب

حاجی میرزا سید کاظم مستوفی و وزیر دواب

خمسه

میرزا علی برادر میرزا حسنعلی لشکر نویس گروسی

قزوین

میرزا سید ابراهیم سررشته دار

مازندران

میرزا فرج خان لشکر نویس

گیلان

میرزا یوسفخان لشکر نویس

استراباد

میرزا مقیم لشکر نویس میرزا فتح الله پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان لشکر نویسباشی کرمان میرزا صادقخان لشکر نویس ولد میرزا محمد علیخان میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی محمد لشکر نویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکر نویس

همدان و ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا محمد قلی لشکر نویس میرزا نعمت الله سررشته دار پسر مشار الیه

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا فرج الله سررشته دار اطباء اطباء و جراحان حاضر رکاب و مامورین ولایات صد و شش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و آنها یکه سمت وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر و وزیر مختار مقیم اسلامبول نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام نواب والا احتشام الدوله والی مملکت فارس نواب والا فرمانفرما والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب والا ضیاء الدوله والی بروجرد و لرستان نواب مؤید الدوله نواب حشمت الدوله نواب حاجی بهاء الدوله نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب امیرزاده خانلر میرزا حکمران استراباد و گرگان نواب حاجی حسام السلطنه والی ایالت گیلان و طوالش

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان عظام تولید بعض اشکالات میکرد و اسباب زحمت و گفتگو میشد و غیر ممکن بود لهذا چندان رعایت ترتیب نشد امیر الامراء العظام سلیمان خان صاحب اختیار امیر الامراء العظام رحمت الله خان سارواصلان امیر الامراء العظام ساعد الدوله امیر الامراء العظام نصر الملک امیر الامراء العظام عزیز السلطان امیر الامراء العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری والی کردستان امیر الامراء العظام شجاع السلطنه جناب اعتضاد الملک والی عراق امیر الامراء العظام سیف السلطنه امیر الامراء العظام حاجی شهاب الملک والی مازندران امیر الامراء العظام صارم الملک امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام الدوله حاکم بجنورد امیر الامراء العظام میر علیخان حشمت الملک امیر قاین امیر الامراء العظام محمد باقرخان عماد الملک وکیل طبس امیر الامراء العظام حاجی حسام الدوله مامور آذربایجان امیر الامراء العظام حاجی صمصام الملک

ایضا امرائیکه دارای امتیازات و نشان و حمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان عمدة الامراء العظام شجاع الملک عبدالقادرخان عمدة الامراء العظام کشتدومنتفرت نظم الملک رئیس پلیس

سرتیپان اول

(سواره سرتیپان اول که جزو توپخانه و سواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا نواب تاجدار حضور همایون و والی

ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند
جناب جهانگیرخان وزیر صنایع
حسینقلیخان قاجار قوانلو جناب
فخرالملک عبدالحسین خان جناب محمد
خان والی مامور آذربایجان میرزا
علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب
حاجی حسینقلیخان معتمدالوزاره
وزیر مختار مامور ینگی دنیا جناب
مستشارالدوله میرزا یوسفخان
عبدالحسینخان افشار حاجی حسینقلی
خان برادر ساری اصلان میرزا زکیخان
نواب محمد میرزا ولد ملک آرا نواب
جلال السلطنه محمد میرزا عباسقلیخان
سرتیپ اول و مترجم نواب مستطاب
اشرف والا نایب السلطنه محمد
قاسمخان صاحبجمع علیمحمدخان برادر
جناب امین السلطنه علی اکبرخان
دریابیگی جناب نریمانخان وزیر
مختار مقیم وینه حاجی عطاءالله خان
نواب احتشام الملک عبدالعلی میرزا
امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصرالسلطنه
اسکندرخان افغان میرزا محمدخان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر سهام
الدوله

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره
نوشته شده اند)

عالمشاه میرزا میرزا عبدالله خان
مستشار الوزاره خارجه محمد
علیمیرزا میرزا جوادخان حاجی
سرورخان اعتمادالحرم حیدرخان
ولد مرحوم آصف الدوله میرسلیمان
خان صارم السلطنه سرتیپ دویم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و
افواج نوشته شده اند)

داراب میرزا کامران میرزا مرتضی
قلیمیرزا ژنرال اجودان حضور همایون
اسدالله خان پسر مرحوم وزیر نظام
محمدباقرخان سرتیپ سابق فوج ششم
شقاقی عین الملک محمدعلیخان
آردلباشی نواب اشرف والا نایب
السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
میرزا محمدخان سرتیپ پسر مرحوم صدر
اعظم میرزا سید محمدخان سرتیپ
سرهنگ سابق فوج بهادران
اسمعیلخان ولد مرحوم محمدعلیخان
ماکوئی ابوطالبخان علینقیخان
سرتیپ خارج از فوج ایلات محمد
علیخان ولد مرحوم امیرالامراء
مهدیخان جهان بیگلو خانبابا خان
پسر صاحب اختیار محمدصادقخان
قراباغی میرزا علیخان افشار
حیدرقلیخان هراتی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی بهاءالملک عباسقلیخان
هراتی عباسقلیخان پشتکوهی
مهدیخان قاجار سیف الله خان
لاریجانی میرزا نصرالله خان مهندس
محمودخان کیلانی علیرضاخان ژنرال
اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
حسنخان پسر مرحوم مصطفی خان امیرتومان
مصطفی قلیخان پسر مرحوم صمصام
الدوله محمدتقیخان بیوکخان برادر
شجاع السلطنه حسینقلیخان
سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی
حسنخان سرتیپ پسر مرحوم اجودانباشی
حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی
سعدالدوله جعفرقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم ایضا محمودخان میرزا
عبدالکریمخان سرتیپ حاجی محمد
حسنخان زند محمدحسنخان ولد
مرحوم محمدتقیخان امیرتومان محمدحسین
خان ولد مرحوم ایضا میرزا غلامعلی
خان ولد جناب میرزا محمود وزیر سابق
دارالخلافه قاسمخان کروسی
محمدخان افشار

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضاخان ولد مرحوم امین نظام
عبدالعلیخان ولد مرحوم ایضا مرتضی
خان سمنانی نصرالله خان دماوندی
آقاخان خلف مرحوم سلیمانخان امیرتومان
حسنعلی میرزا جمشیدخان ولد
حاجی اردشیرخان علیخان ولد
مرحوم علی اکبرخان سرتیپ رحمت
الله خان شقاقی میرزا بزرگخان پسر
مرحوم میرزا علی قایم مقام علیخان ولد
مرحوم نظام الدوله علی اکبرخان اصفهانی
سرهنگ سابق فوج نهاوند کلبعلی
خان پسر مرحوم نظام الدوله محمدآقا
ولد مرحوم حاجی بیژن خان آقامحمد
خان علیقلیخان جوانشیر علیقلیخان

شقاقی حسنخان ولد شیخعلیخان
حاجی فضلعلیخان کاظم خان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیراصلان
میرزای سرهنگ علینقی خان علی اکبر
خان برادر مشارالیه عباسقلیخان
ولد مصطفی قلیخان جهان بیگلو
فتح الله میرزا نایب الحکومه سابق
شاهرود و بسطام محمد کاظم
میرزا ولد علیشاه میرزا زین العابدین
خان احمدخان میرزا مسعودخان
عبدالله خان ولد مرحوم جعفرخان
ابوالحسنخان محمدخان یزدی امان
الله خان ولد ابراهیم آقای ماکوئی
فرج الله خان ایضا حسینقلیخان
سرهنگ سابق فوج پنجم شقاقی
مهدیخان افشار عبدالعلیخان
حسینعلیخان هراتی حسینعلیخان
ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار اسد
آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمدحسنخان دوبرن
علیقلیخان کرد غلامرضاخان مافی
مرتضی قلیخان ولد مرحوم حاجی بهاء الملک
سلیمانخان اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعدالدوله آقاخان
سرهنگ ولد مرحوم مهدیقلیخان سرتیپ
فتح الله خان قراگوزلو حسنخان نواده
جناب صاحبدیوان حسین آقای
افشار محمدخان دوجزینی حاجی
شکرالله خان شقاقی محمدحسنخان
ولد شجاع الملک حسنخان سرهنگ

ولد نصرالله خان سرتیپ تنبورکخانه
اسمعیل خان ولد مرحوم محمدخان
امیر تومان

ایشان اجودان باشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب
اجودانباشی کل علی اکبرخان نایب
اجودانباشی کل مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطان مجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا یوسفخان میرزا
فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رحمت الله خان نواده
مرحوم سیف الملک رستمخان کرجی
سلطان احمد میرزا علی اکبرخان نواده
مرحوم فضلعلیخان جعفرقلیخان
قاجار محمدحسینخان نواده مرحوم
حاجی هادیخان جهان بیگلو جعفر
خان ولد مرحوم حاجی محمدعلیخان سرهنگ
محمدحسنخان پسر جمشیدخان
پیشموخان هادیخان زرندی
حسنخان خلف مرحوم حاجی جارچی باشی
میرزا عبدالله خان نائینی محمدآقا باقر
خان نواده حاجی محمدعلیخان
محمدعلیخان پسر مرحوم رضاقلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی قزوینی زمان
غلامرضاخان بسطامی قهرمان خان
سیدحسنخان فیروزکوهی سید

حسینخان ایضا حسنخان ولد
مرحوم عباسقلیخان میرزا علی خان
ولد مرحوم عبدالرسولخان خان بابا
خان خلف مرحوم حاجی سعدالدوله
بیوکخان افشار مهدیخان ایضا
محمدعلیخان ولد هاشمخان سیف الله
خان ولد ایضا یار محمدخان نواده
اجودانباشی کل میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک نجفقلیخان
عبدالعلیخان افشار داودخان ولد
محمدعلیخان سرتیپ جلال الدین میرزا
ولد مرحوم عماد الدوله میرزا حسنخان
امیرخان آقالرخان پسر جبرئیلخان
صبحی علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی
علی محمدخان سرهنگ اسکندرخان
حسینخان ولد شکرالله خان علی
افشار علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل
خان بسطامی مرتضی قلیخان کرد
رحمت الله خان برادر مرحوم دبیر الملک
مصطفی قلیخان قاجار محمدعلیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمدعلیخان سقزی قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی علیخان
ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان محمد
خان صاین قلعه محمدحسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی میرزا
فضل الله خان فیروزکوهی میرزا
تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی
غلامحسین میرزا اسدالله خان تفرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک

نقشچی باکرمانی حسین آقا ولد علی بیک
افشار محمد قلیخان پسر بشیر الدوله
سلیمانخان نایب اجودان باشی ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیل خان علی اکبرخان یاور سابق
فوج طهران رضا قلیخان باغمیشه
حسین بیک قراباغی اسمعیلخان بادکوبه
علیخان مرندی عباس آقا ولد مرحوم بهاء
الدین آقا جعفرقلی بیک مرندی محمد یوسف
خان هرانی عزیز محمدخان ایضا جعفر
قلیخان هرانی محمدخان رجبخان
کودرزی خسروخان خمسه شکرالله
خان ایضا مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ دنبلی عباسعلی بیک ولد مرحوم
جعفرقلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیرتومان شکرالله
خان ولد مرحوم اسمعیلخان جهان
بیکلو رضا قلیخان ولد ایضا

معلمین

ایرانی

کریمخان میرزا عبدالوهاب علیخان
قاجار محمد علیخان عبدالحسین میرزا
محمود میرزا مصطفی بیک میرزا شکر
الله میرزا محمد علی میرزا اسحق
معلم میرزا محمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم وجدید

ژنرال اندرنی مسیو لمر موزیکانچی باشی
ژنرال واگنرخان مسیو لاکورس
(رطو) استاکارخانه فشنک سازی
(مسیو مرئ) (مارژورد استوواخ
معلم پیاده نظام) (کپیتن کروس
معلم پیاده نظام) (کپیتن کاینزلر
معلم پیاده نظام) (جنرال پروشنک معلم
توپخانه) (مسیو گبارمونی یکاپچی باشی
پیاده نظام) (مسیو ودل نایب اول)
(شاسو آدف)

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی

یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ سه نفر نایب سرهنگ ده
نفر یاور اول ده نفر یاور دویم
یازده نفر سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم
هفده نفر وکیل باشی برثیمان
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمد حسن
میرزا سرتیپ حاجی محمد میرزا سرهنگ

مترجمین

میرزا محمد علی

مدرسه مبارکه جدید البنای نظامی
موسوم بمدرسه ناصری

مربا باشی میرزا کریمخان سرتیپ اول صمصام السلطنه

اجزاء و معلمین و متعلمین

یکصد و پنجاه و هشت نفر

معلمین و مترجمین و غیرهم

هیجده نفر معلمین فرنگی چهار نفر
معلمین ایرانی نه نفر اجزاء مدرسه
پنج نفر

شاگردان مدرسه

یکصد و چهل نفر
شاگردان مهندس هیجده نفر توپخانه
بیست و هشت نفر پیاده نظام
سی و هشت نفر شاگردان زبان
فرانسه چهارده نفر شاگردان
موزیک سی و هشت نفر براتنویسی
مدرسه مبارکه ناصری با میرزا یوسف
لشکرنویس است

توپخانه مبارکه

نواب مستطاب والا فتحعلیخان ناظر
توپخانه مبارکه
محمدرضاقلیخان امین نظام رئیس توپخانه
مبارکه

سرتیپان

حاجی غلامحسینخان سرتیپ اول حاجی
شکورخان سرتیپ اول اصلانخان
سرتیپ اول جمشیدخان ماکوئی سرتیپ
اول خسروخان سرتیپ اول میرزا
اسمعیلخان اجودان باشی توپخانه
نواب حسینقلی میرزا عماد السلطنه سرتیپ
دویم صفرعلیخان سرتیپ دویم بهارلو
جلیلخان معتمد نظام سرتیپ اول
ومدبر مخزن نظام میرزا فتح الله خان
سرتیپ دویم فوج هشتم خلخالی
حاجی عبدالحسین خان سرتیپ اول
توپچی طاوندی و شیرازی میرزا شفیع
خان سرتیپ دویم و مؤتمن دیوان
حسینقلیخان سرتیپ سیم محمد نقیخان

سرتیپ ولد مرحوم اللهوردیخان
بیوکخان سرتیپ سیم حسنخان پسر
مصطفی قلیخان امیرتومان سرتیپ سیم
علیرضا خان سرتیپ فوج سیم گروسی
ذوالفقارخان سرتیپ سیم مهندس
عسکرخان سرتیپ سیم فوج هفتم
شقاقی صادقخان سرتیپ فوج
بهادران افشار محسنخان سرتیپ
میرزا محمدخان سرتیپ

سرهنگان

محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی
زین العابدین خان اردبیلی حاجی
باقرخان سرهنگ افشار بکشلو
میرزا ابراهیمخان ولد مرحوم اجودانباشی
پاشاخان شقاقی سرهنگ عباس
قلیخان شقاقی سرهنگ توپخانه
یوسف میرزای سرهنگ توپخانه میرزا
صالحخان سرهنگ علینقیخان سرهنگ
گروسی فتح الله خان طالش اسمعیل
خان سرتیپ اسدالله میرزای سرهنگ
محمدعلی میرزای سرهنگ سیف الدین
میرزا ایضا علی اکبرخان امیرخان
ولد سیف الدوله سلطانحسین میرزا
محمدآقای سرهنگ حسنخان محمد
ولیخان حسینخان حسنخان رضا
خان حسن رضاخان پاشاخان
سرهنگ شقاقی غلامحسینخان
حبیب الله خان ابوالقاسمخان
فتحعلیخان مظفرخان سرهنگ فرج
الله خان سرهنگ شیرازی مرتضی
قلیخان پسر مرحوم لطفعلیخان

نایبان اجودانباشی

کلبعلیخان نایب اجودانباشی محمد
ناصرخان ایضا احمدخان میرزا نجف
الله بیوکخان نایب دویم اجودانباشی
حسنعلیخان نایب سیم اجودانباشی
میرزا حسینخان عبدالحسین میرزا
نایب دویم اجودانباشی طغرل تکین
میرزا نایب دویم اجودانباشی
سلطانمجید میرزا ایضا محسن میرزا
ایضا مصطفیخان ایضا نجفقلیخان
ایضا محمدعلیخان افشار ایضا
میرزا آقاخان ایضا

یاوران اول

محمدصادقخان جزو قراولان انبار
حاجی خضرنقلیخان لک فرج الله خان
طالش سلیمانخان مقدم صادق
خان قزوینی غلامحسینخان قزوینی
عبدالباقیخان ایضا فرج الله خان
کرمانشاهانی حسینخان بهارلو
هاشمخان بهارلو باقرخان افشار
محمدعلیخان افشار سیدولی بیک
مرندی نریمانخان محمدعلیخان
علیخان حاجی عزیزخان
جلیل بیک علی عسکر آقای
لک بهلول آقای شقاقی پاشا
خان خلخالی بیوکخان مقدم
اسمعیلخان خمسه شکر الله خان
کرمانشاهانی حسینخان گروسی
عباس میرزا حسینخان خرقانی
میرزا حسینخان میرزا مهدیخان
غلامحسینخان

یاوران دویم

حسینخان اردونقی حسین بیک
خوئی صادقخان مقدم عبادالله
خان شقاقی یاور دویم شریفخان
خمسه ابوالفتحخان سیلاخوری
حاجی میرزا فرج تبریزی جزو قراولان
انبار نادرمیرزا جزو قراولان انبار
محمدطاهر میرزا ایضا جهانگیرخان
میرزا حسینخان قزوینی ذوالفقارخان بهمدانی
یاور اول یوسفخان محمدآقا
باقرخان افشار علینقیخان افشار
سیف الله خان افشار عبدالعلی
خان افشار اسمعیل بیک تبریزی
یوسف بیک تبریزی علیخان ارونقی
محمدحسین بیک مرندی غلامحسین
خان نواده فتحعلیخان یاور دویم
میرزا علیخان کلبعلیخان خوئی
آقابیک لک محمدعلیخان خمسه
یوسفخان خمسه روح الله میرزای قزوینی
میرزا حسن همدانی میرزا زمانخان
مصطفیخان افشار بکشلو
آقاخان نهاوندی سلیمانخان مهندس
میرزا سیدحسین عبدالعلیخان
علی اکبرخان میرزا ابوالفتحخان
خدادادخان میرزا سیدعلیقلی

ادارهٔ اصطبل توپخانهٔ مبارکه

برپاست محمدحسینخان پیشخدمت مخصوص
حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

محمدحسینخان رئیس اصطبل میرزا
محمدعلی اعتمادلشکر لشکرنویس

میرزا علینقی

میرزا علینقی سررشته دار میرزا
حسنخان میرآخور محمد حسینخان ایلخانی(?)
میرزا محمود مشرف علی بیک تحویلدار
حسن بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر بیطار و اخترچی دو نفر
نعلبندباشی و نعلبند شش نفر
جلودار چهارده نفر

سرحدات و ولایات معظمه

اذربایجان

جلیل بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان

رشیدخان نایب اول [علیخان] نایب دویم
دو نفر جلودار نه نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم [نفر]
جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول
جلودار دو نفر

بسطام

میرزا فضل الله نایب اول جلودار
دو نفر

خرم آباد

آقاجان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار
سه نفر

کرمانشاهان

محمود خان نایب اول جلودار سه نفر

کرمان

عبد العظیم [بیک] نایب اول جلودار سه نفر

فارس

هدایت الله بیک نایب اول نایب
دویم نفر جلودار چهار نفر

کردستان

افراسیاب بیک نایب اول جلودار
سه نفر

ولایات حول و حوش

خمسه

نظر علیخان نایب اول فتح الله خان [باباخان نایب اول]
نایب اول محمد تقیخان نایب اول
نایب دویم سیزده نفر جلودار
هفده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول نایب دویم
چهار نفر جلودار هفت نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقا باباخان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار یازده نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول نایب
دویم سه نفر جلودار شش نفر

ساوه

نایب دویم سه نفر جلودار چهار نفر

قورخانه مبارکه

جناب جلالتمآب اقبال السلطنه
وزیر و رئیس قورخانه مبارکه
میرزا حبیب الله لشکرنویس قورخانه

سرتیپان وغیره

محمد علیخان سرتیپ عبد الله خان
سرتیپ غلامحسینخان سرتیپ
میرزا حسینخان سرتیپ مسیو(?)
معلم مکانیک قورخانه مبارکه

سرهنگان

زین العابدین خان میرزا تقیخان
هاشمخان مباشر کارخانه آتشبازی
میرزا محسن محمد طاهرخان و
میرزا موسیخان نواده های مرحوم
صدراعظم شیخعلیخان میرزا شفیعخان

لشکرنویس و سررشته داران

میرزا آقا لشکرنویس میرزا اشرف
سررشته دار میرزا نصر الله سررشته دار
میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا
علی اکبر سررشته دار میرزا سید
حسین منشی

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی قورخانه
میرزا عبد الرحیم نقاشباشی

یاوران

نصر الله بیک یاور اول و تحویلدار
انبار قالسقه(?) میرزا ابو القاسم یاور
اول و تحویلدار انبار حاصل کار
نوروز علیخان یاور و تحویلدار قورخانه
توپ و غیره شهبازخان یاور و تحویلدار
انبار تفنگ حاجی عبد الله بیک
یاور و مباشر کارخانه سراجی طهماسب
بیک یاور و مباشر کارخانه چاشنی سازی
عابدین بیک یاور و مباشر کارخانه
مهران علی اکبر بیک سلطان مباشر
کارخانه طرقه سازی میرزا احمد یاور اول

ومباشر دباغخانه همدان آقا سید کاظم
یاور اول ومباشر کارخانه طبل و
شیپورسازی آقا سید حسین سلطان
مباشر کارخانه اسباب مرتضی موزیکا
کاظم بیک یاور و مباشر کارخانه
ریخته گری محمد علیخان یاور و عبد
الحسینخان یاور و مباشرین کارخانه
فشنک کاغذی و ظرف و مهمات
حسن بیک یاور و مباشر کارخانه فشنک
کاغذی استاد میرزا محمد نجار باشی
و رئیس کارخانجات نجارخانه
میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانه
چرخ نجار
یاورهائیکه جزو کارخانجات متفرقه
مشغول کارهستند
میرزا مصطفیخان غلامحسینخان یاور
اول حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان قزوینی میرزا بیک یاور
میرزا ابوالقاسم یاور مهدیخان
یاور میرزا علی اصغر یاور آقا سید
درویش یاور حاجی اسمعیل بیک یاور
سلاطینی درکارخانجات که موافق
تقسیم هربک جزو دسته
مشغول کار و خدمت میباشند
غلامعلی بیک میرزا ابوالقاسم میرزا
مهدی امیرخان میرزا مطلب
محمد سلطان کاظم سلطان اسدالله
سلطان آقا محمد سلطان میرزا
علی اکبر سلطان حسینخان سلطان
گل محمد سلطان میرزا حسینعلی سلطان
محمود سلطان کرد بچه میرزا صالحخان

حسینخان خانخان خان محمود
سلطان تبریزی رضا سلطان
حسین سلطان عباسقلی سلطان
اما موبرگی بیک آقا سید حسین
چرخ نجار کاظمخان میرزا شفیع
سلطان چراغعلی سلطان حاجی
اسمعیل میرزا علی اصغر سلطان
غلامحسینخان ولد امیرخان

اصناف

تفنگ ساز و میرزا خنکر و قنداقساز
پانزده نفر ریخته گر دوازده نفر
توپچی پنجنفر سراج بیست نفر
دوانگرده نفر سوهانکار ده نفر
فشنگ ساز دوازده نفر چاشنی
ساز هفده نفر نجار ده نفر
نقاش دو نفر حداد ده نفر کلوله
ریز ده نفر

قورخانجات

دو بیست و بیست و چهار نفر

ازبابت امور سرحدات

دو بیست و هفده نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ و
رئیس قورخانه آذربایجان
پنجاه و یکنفر معارف بیست
و شش نفر قورخانچی بیست و پنجنفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر
معارف هشت نفر قورخانچی نه نفر

استرآباد

جمعی رضا بیک سلطان هشت نفر

معارف دو نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد

جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر
معارف دو نفر قورخانچی نفر

بسطام

ازبابت محمد باقر بیک نایب مأمور
وصول مالیات باروط کوبی نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک یاور چهل نفر
معارف هیجده نفر قورخانچی
بیست و دو نفر

عربستان

جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر
معارف دو نفر قورخانچی پنجنفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ بیست و دو نفر
معارف یازده نفر قورخانچی یازده نفر

کرمان

جمعی علی اکبرخان یاور بیست و سه نفر
معارف نه نفر قورخانچی چهارده نفر

کرمانشاهان

جمعی میرزا آقاخان سرهنگ بیست و
شش نفر معارف ده نفر قورخانچی
شانزده نفر

کردستان

جمعی غلامرضا بیک یاور نه نفر
معارف سه نفر قورخانچی شش نفر

یزد و لرستان

یزد جمعی عبدالوهابخان شش نفر
سلطان نفر قورخانچی پنجنفر لرستان
محمد حسن سلطان نفر قورخانچی سه نفر

زنبورکخانهٔ مبارکه
نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و دو نفر
فراسوران دارالخلافه عبدالحسین
خان سرهنگ علی محمد بیک یاور اول
اسمعیل خان یاور دویم

موزیکانچیان
صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نوادهٔ مرحوم خانباباخان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفرعلیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دستهجات موزیکانچی

دسته
موزیکانچیان توپخانه
دسته
ارنکه و رودباری
دسته
لورائی و شهرستانکی
دسته
مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه
دسته
موزیکانچیان فراشخانه
دسته
ساوه
دسته
سیلاخوری
دسته
موزیکانچیان فوج خرقانی
دسته
موزیکانچیان فوج بهادران
دسته
موزیکانچیان فوج ششم اقبال
دسته
موزیکانچیان فوج قزوین
دسته
موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو
دسته
موزیکانچیان فوج فندوی

افواج قاهره
تومان اول

فوج بهادران
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
فوج اول خاصه
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
سرتیپ حاجی نقد علیخان
فوج دویم خاصه
ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیرتومان سرتیپ احمدخان
فوج دویم نصرت
محمد قلیخان سرتیپ
فوج مظفر مراغه
فضلعلیخان نصرة الملک سرتیپ
فوج چهارم تبریزی
آقاخان سرتیپ
فوج پنجم ایلات
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
رحیمخان سرتیپ
فوج ششم اقبال
ابوالجمعی شجاع السلطنه سرتیپ
یوسفخان
فوج هفتم افشار
ابوالجمعی خسروخان سرتیپ
فوج هشتم افشار
ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ
فوج مخبران
ابوالجمعی شجاع السلطنه بسرهنگی
میرزا احسنخان

تومان دویم

فوج بهادران خوئی
شیخعلیخان سرتیپ
فوج سیم خوئی
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ
فوج سیم مراغه
ابوالجمعی فتح الله خان سرتیپ
فوج تخته قاپو
ابوالجمعی علینقی خان سرتیپ
فوج پنجم شقاقی
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
مرتضی قلی آقای سرتیپ
فوج ششم شقاقی
ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیرتومان محمد باقرخان
سرتیپ
فوج هفتم خنجالی
عزیزالله میرزا سرتیپ
فوج مخبران ماکوئی
بهلول پاشاخان سرتیپ محمد پاشا
خان سرتیپ

تومان سیم

فوج قهرمانیه
غلامحسینخان شترالاجودان
علیخان سرهنگ

فوج اول تبریز
حاجی احمدخان سرتیپ عبد الحسینخان
سرهنگ

فوج اردبیل و مشکین
بسرتیپی میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا
حسنخان وزیر نظام

فوج هفتم شقاقی
ابو الجمعی غلامحسین خان ذو الاجودان
بسرهنگی محمد خلیل خان

فوج گروس
ابو الجمعی جناب امیر نظام بسرهنگی
اسد الله خان

فوج جدید افشار
ابو الجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار

فوج چهارم جدید مراغه
ابو الجمعی فضلعلیخان سرتیپ

فوج ششم قراگوزلو
ابو الجمعی حسام الملک امیر تومان
بسرهنگی فضل الله خان

فوج منصور قراگوزلو
ابو الجمعی حسام الملک بسرتیپی زین
العابدین خان

فوج مخبران
ابو الجمعی جناب ناصر الملک
بسرهنگی مهدیخان

تومان چهارم

فوج بهادران فراهان
ابو الجمعی امان الله خان سرتیپ

فوج اول طهران
ابو الجمعی امیرخان سردار
امیر تومان

فوج دویم خلج ساوه
سیف السلطنه امیر تومان

فوج برچلو
جمعی محمدخان سرتیپ

فوج سیلاخوری
جمعی محمد علی میرزا سرتیپ بسرهنگی مصطفی خان

فوج هفتم سوادکوه
ابو الجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
بسرتیپی حاجی حسینعلیخان

فوج ششم سربندی
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان

فوج مخبران کزازی
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذو
الفقارخان سرتیپ

تومان پنجم

فوج بهادران حشمت
ابو الجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ

فوج دویم ملایری
ابو الجمعی عسکرخان سرتیپ

فوج سیم لاریجانی
ابو الجمعی امیرخان سردار امیر تومان
بسرتیپی خانباباخان

فوج چهارم کمره
ابو الجمعی حشمة الدوله امیر تومان
بسرتیپی ابراهیم میرزا

فوج پنجم گلپایگان
بسرتیپی محمد کاظمخان ولد جناب حشمة
الدوله بسرهنگی عبد الله خان
ولد شهاب الدوله

فوج ششم قدیم خمسه
ابو الجمعی مظفر الدوله

فوج دویم خمسه
ابو الجمعی عباسقلیخان سرتیپ اول
ولد مرحوم علینقیخان

فوج مخبران زرندی
جمعی محمد حسنخان سرتیپ

تومان ششم

فوج اول قلیم قزوین
ابو الجمعی نصر الملک امیر تومان
هدایت الله خان سرهنگ

فوج دویم جدید بیابضا
نصر الملک امیر تومان بسرهنگی
مصطفی خان

فوج سیم افشار بکشلو
ابو الجمعی حسنخان اجودانباشی کل
بسرهنگی علیخان پسر مرحوم حاجی
اسد الله خان

فوج چهارم فریدنی
بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان

فوج ششم چهار محالی
ابو الجمعی سهام السلطنه بسرهنگی
میرزا عبد الحسینخان

فوج هفتم عرب و عجم
ابو الجمعی ضیاء الدوله امیر تومان بسرهنگی عباس
قلیخان

فوج مخبران فیروزکوهی
ابو الجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه
سرتیپ اول بسرهنگی مصطفی خان

تومان هفتم

فوج بهادران دماوندی
علینقیخان سرتیپ اول محمد حسن
خان سرهنگ

فوج اوّل خلج قم
بسرتیپی حاجی غفّار خان
فوج دویم نهاوندی
ابوابجمعی معین نظام بسرهنگی
حسینخان نهاوندی
فوج سیّم بندپی
بسرهنگی مصطفی خان
فوج ششم خرقانی
ابوابجمعی اجودانباشی بسرهنگی
علیمحمد خان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب
بسطام
فوج نهم جدید کرمسیر کرمانی
بسرتیپی زین العابدین خان
فوج مخبران درجزینی
بسرتیپی احمدخان بسرهنگی فضل
الله خان
توپخانه هشتم
فوج بهادران قلعه زنجیری
بسرهنگی حسنخان
فوج اوّل کرندی
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان
سرهنگ
فوج سیّم کلهر
رضاقلیخان سرتیپ
فوج چهارم زنگنه
ظهیرالملک سرتیپ اول محمد حسین
خان سرتیپ سیّم

فوج مخبران کردستان
جمعی محمّد علیخان سرتیپ ظفرالملک
توپخانه نهم
فوج بهادران قرائی
ابوابجمعی عبّاسعلیخان سرتیپ
فوج چهارم پشتکوهی لرستان
ابوابجمعی حسینقلیخان والی بسرهنگی
غلامرضا خان
فوج اوّل عراقی
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج ششم سده‌هی
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی
بسرتیپی محمّد جعفرخان قاجار
توپخانه دهم
فوج بهادران فدوی
ابوابجمعی عبدالله خان سرتیپ اوّل
ساعد السلطنه
فوج اول قاینی
ابوابجمعی حشمة الملك بسرهنگی حاجی
پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا
جمعی حشمة الملك بسرهنگی حیدر
قلیخان
فوج سیّم تنکابنی
ساعد الدوله امیرتومان ولیخان نصیر السلطنه
سرتیپ اوّل
افواج ثلثه هزارجریب
ابوابجمعی نجفقلیخان سرتیپ و لطفعلی
خان سرهنگ محمّدخان سرهنگ
فوج مخصوص نواب اشرف

والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
بسرتیپی میرزا محمّد علیخان معین نظام
و سرهنگی نقیخان

سواره
آذربایجان

دسته
افشار صاینقلعه ابوابجمع حیدرخان
سرتیپ

دسته
افشار ارومی ابوابجمعی حاجی عبد
الحسینخان سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان

دسته
اردبیل و مشکین جمعی باقرخان سرکرده
علیقلیخان سرکرده

دسته
چهاردولی نوروزخان سرتیپ
حسینعلیخان سرهنگ

دسته
چلبیانلو محمودخان سرتیپ
رحیمخان سرکرده

دسته
خوئی عبّاسعلی بیك امین بیك

دسته
شقاقی جمعی محمّدخان

دسته
شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده

دسته
اینانلو جمعی صارم الملك

دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ

دسته

حاجی علیلو بسرکردگی رستمخان
دسته
قراسوران راه قراجه داغ جمعی
عباسعلی بیك
دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده
دسته
قراسوران ارشق واستارا جمعی
امین الوزاره
دسته
رشیکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جدید شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان بن
دسته
یکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
کلیبری بسرکردگی محمد باقرخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان
دسته
قوجه بیکلو ابوابجمعی حسینقلیخان
سرکرده
سرکردگان غلام نصرت
میرهدایتخان میرزا زین العابدین بن نجا
علیقلیخان حسینخان ابراهیم
آقای سرهنك اسکندرخان
سلیمانخان

خراسانی
غلامان مشهدی
دسته
جمعی ابوالفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرز خان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله یارمحمد خان
امیرتومان
دسته
قائینی و سیستانی جمعی حشمة الملك
امیرتومان
دسته
طبسی جمعی عماد الملك
دسته
زوجی جمعی محمد علیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیلخان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان
دسته جات
بیموری و جمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملك
دسته
تیموری جمعی میرعطاء الله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذوالفقارخان
وحاجی محمد امین سرکرده
دسته جات

جمعی نواب حاجی محمد میرزای سرتیپ اول
دسته
مردورانی
دسته
مروی بسرکردگی ابوالسیف خان
ومحمد شریف خان
دسته
مروی جمعی صید رضا بیك دسته
مروی جمعی قربانعلی بیك دسته
آرودلان جمعی آقاخان سرکرده
دسته
چولائی جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضاخان و
نصرالله خان
دسته
قرائی جمعی محمد خان سرکرده
دسته
نیشابوری ابوابجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمد رضا خان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
مزینانی جمعی حسینخان سرکرده
پیاده خراسانی
دسته
قائینی و خوافی جمعی حشمة الملك
دسته
عمله ملبس یکصد و سی و پنج نفر
استرابادی و غیره
پیاده استرابادی

دسته

جمعی میرعلینقیخان سرتیپ ازبابت

پیاده فندرسکی وکتول

دسته

جمعی عبدالصمدخان سرتیپ پیاده

مقصودلو

دسته

ممسکن جمعی محمدخان سرکرده

دسته

ساودی جمعی عیسی خان

دسته

شاهکوهی جمعی محمدعلیخان

دسته

سدن رستاقی جمعی محمدقلیخان

دسته

انزانی جمعی محمدعلیخان

دسته

بلوچ وحاجی لر جمعی علی اصغربیک

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار

دسته

کلدی خان ریش سفید طایفه جعفربای

دسته

ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای سالارخان

دسته

قوشبه خان اتابای ایلکلدیخان جعفربای

دسته

امیرخان اتابای مُلّا قربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمدقلیخان

دسته

سواره تراکمه یموت وکوکلان جمعی

حسینقلیخان یوزباشی

دسته

زردینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کوذاری وبسطامی

ابوالجمعی نواب ضیاءالدوله امیرتومان

کرمانی

افشارکرمانی

میرزا محمودخان سرکرده

شمخالچیان بمی

ابوالجمعی

سواره وجمازه بمی فوج نرماشیری

اسدالله خان سرکرده عرب بسطام

سواره وجمازه سوار نرماشیری

وربیکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سواره سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره وجمازه بلوچی خبیصی

صادقخان سرکرده

کیلانی

ازبابت سواره کرکان رودی و

اسالمی جمعی نصرت الله خان میرتیپ

مازندرانی

ازبابت سواره کرد وترک وغیره

ابوالجمعی میرزا عبدالله خان پیشخدمت

وسرتیپ اول

میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردکان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا

صفی خان ایضا موسیخان جهان

بیکلو اسدالله خان ایضا محمدخان

ایضا حسینخان کرایلی ذوالفقار

خان ایضا حسنخان اصانلو

محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان

علی اکبرخان سرتیپ نریمانقلیخان

سرکرده نعمت الله خان حسینخان

فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوالجمعی فضل الله خان بسرکردکی

جعفرخان **عرب عمرانی**

جماعت زرین کمر

ابوالجمعی ساری اصلان امیرتومان

علیقلیخان یوزباشی مهدیخان

نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان

جهانشاه خان

جماعت بختیاری

جمعی محمدحسینخان

جماعت عرب اردستانی

مصطفی قلیخان سرتیپ نظام السلطنه

میرزا حسینخان سرکرده میرزا

حسنخان ایضا

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار امیرتومان

بسرکردکی محمدکریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو
عزیز الله خان صارم الملک سرتیپ اول
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون بغدادی
امید علیخان سرکرده اکبر خان سرتیپ
اسدخان سرکرده
جماعت شاهسون دودیران
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان
آقا جانخان سرهنگ غلامعلیخان
سرهنگ محمد حسینخان ایضا غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمدخان ایضا
جماعت شاهسون قورت بیکلو
ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد
مرحوم حسینعلیخان
جماعت باجلان
ابوالجمعی احمدخان سرهنگ
جماعت خرقانی
ابوالجمعی اجودانباشی کل حسنخان
امیر تومان علینقی خان سرکرده
جماعت بیرانوند
جمعی بداغخان سرکرده برادر مرحوم
حسنخان سرکرده
جماعت اصانلو
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان
بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان
جماعت افشار ساوجبلاغ
جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضا طبیب
جماعت کردبچه
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی عزیز الله خان

صارم الملک امیر تومان بسرکردگی
خانبابا خان
جماعت نهاوند
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان
بسرکردگی رحیمخان
جماعت شاهسون بغدادی
که مشغول خدمت قراسورانی دار
دار الخلافه هستند جمعی صارم الملک
سوارهٔ جدید اصفهانی
ابوالجمعی محمد علیمیرزا
جماعت ایلات قزوین
ابوالجمعی اسد الله خان ولد مرحوم
وزیر نظام
جماعت قراچورلوی خوار
ابوالجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان
بسرکردگی صفر علیخان
جماعت افشار بکشلو
ابوالجمعی اجودانباشی بسرتیپی کاظمخان
جماعت چگینی
بسرتیپی اسد الله خان بسرهنگی
صادقخان
جماعت احمدوند وبهتوئی
بسرهنگی کریمخان
جماعت کلیائی
بسرکردگی جلال الدین میرزا
سواره کرزه برلرهستان
جماعت تفنگچی کرمانشاهان
بسرکردگی
جماعت زراحمدی
بسرهنگی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری
حاجی حبیب الله خان
جماعت سنجابی
جمعی فرج الله خان سرکرده
جماعت قبلی
جمعی کریمخان سرکرده
جماعت بختیاری
داراب خان سرکرده
پیاده
خراسانی
شقاقیان
ابوالجمعی حیدر قلیخان سرتیپ
جزایرچیان سرخسی
غلامحسینخان سرکرده عزیز محمد خان
پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک
استرابادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ
دسته کتول
جمعی علیمحمد خان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبد الله خان سرکرده
دسته استراباد رستاقی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوئی
جمعی آقا عبد الرحمن سرکرده
دسته پائین شاهکوئی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی

جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته شکنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوری
دسته جمعی جعفرقلیخان دسته
جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی و سیل سپر
جمعی اسدالله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جات کیلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سوار اسالمی
ابوابجمعی نصرالله خان سرتیپ اول
بسرهنکی الله یارخان
دسته زانی
جمعی جبار قلیخان سرکرده
دسته شغنی
جمعی نعمت الله خان ایضا
مازندرانی
جماعت کلبادی وغیره
جمعی میرزا محمد خان سرتیپ لطفعلی
خان سرکرده محمد مهدیخان سرکرده
طایفهٔ عمرانلو جماعت طالش بسرکردگی
علی اکبرخان بخشکی بسرکردگی
علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان
کرمانی
تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی وراوری
اسمعیل خان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطام
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان ربعاری
درانخان سرکرده
تفنگچیان کوهپایهٔ اصفهان
ملك بهادر سرکرده
عراقی از بابت پیادهٔ بلوچ
جمعی شیخ محمد خان سرهنك
ادارهٔ افواج طرح اطریش
وسوارهٔ طرح قزاق
افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که برقرار
هستند
رژیمان اول
از بابت پیاده نظام
رژیمان دویم
از بابت پیاده نظام
شاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد
رشنی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپهای ته پر اطریشی
فوج
موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره
ادارهٔ تلگرافیه
بریاست تلگراف کارداویف

فوج اول
ابوابجمعی حسنخان امیر تومان
اجودانباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم
بسرتیپی حسنخان قبه
موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام وسواره وتوپچیان
وغیره یکصد وپنجاه هزار نفر
ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام
بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام
میرزا رضای البرز مستوفی
حاجی شیخ جعفر معتمد التجار
میرزا جعفر تفرشی منشی خزانه
نظام میرزا شفیع تفرشی
سررشته دار خزانه نظام
میرزا محمد علی

دارالطباعه

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافهٔ الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیله دار الخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافهٔ الباهره

اجزاء مجلس حکومت

زکیخان کلانتر پسر مرحوم محمود خان کلانتر میرزا شفیع سررشته‌دار میرزا جعفر منشی تفرشی میرزا نصر الله منشی میرزا سید محمد کتابچه‌نویس نایب محمود نایب اول فراشخانه سایر نواب فراشخانه نه‌نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و شهریار و غار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک ساوجبلاغ میرزا سید احمد نایب ارنگه و سولقانات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب میرزا زین العابدین امام جمعه
جناب صدر العلماء میرزا محمد باقر
جناب آقا میرزا حسن آشتیانی
جناب آقا شیخ هادی نجم‌آبادی جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید محمد رضا پسر مرحوم آقا سید صادق جناب آقا سید عبد الله جناب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام دار الخلافه جناب آقا شیخ جعفر پسر مرحوم حاجی شیخ محمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی پسر مرحوم حاجی سید حسین جناب آقا علی اکبر پسر مرحوم آقا جمال الدین و دیگر جناب شیخ محمد حسن سنگلجی (؟) جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین

معارف دار الخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنها که اسمشان در دوائر دولتی ذکر شده از قرار دستور ما صیه جناب میرزا محمد خان نظام العلماء امیرزاده محمد خان معتمد الممالک اعتماد الدوله عین الملوک معتمد الملک ولد جناب اشرف مشیر الدوله امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه ولد جناب معتضد الدوله عباس میرزا ولد ایضا فتحعلیخان سپهسالار ولد ایضا خانبابا خان ولد ظهیر الدوله میرزا احمد خان نصیر الدوله ولد مرحوم آصف الدوله محمود خان ملک الشعراء میرزا محمد خان ندیم باشی حکیم الهی ولد مرحوم حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیلخان بشیر الدوله میرزا محمد خان غلامحسینخان والیخان پیشخدمت ولد سهرابخان حاجی محمد حسینخان محمود خان محمد خان ولد مرحوم احمد خان نوائی محمد حسینخان ولد ایضا حاجی محمد حسینخان ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا محمد ولیخان ابو القاسمخان پیشخدمت نواب زینت الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی هادیخان ولد ایضا محمد جعفرخان حسینخان هدایت الله خان علی اکبرخان نجفقلیخان محمد باقرخان امان الله خان

اداره نظمیه و پلیس دار الخلافه

نظم الملک کنت دو منت فرت دارای امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی رئیس کل اداره پلیس عباسقلیخان سرتیپ اول مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ میرزا ابو ترابخان سرتیپ سوم (سوشف) نایب کل اداره میرزا سید یوسف سرتیپ سوم مستشار اول اداره میرزا محمد حسینخان سرهنگ رئیس محله دولت عباسقلیخان سرهنگ مستشار اداره مامور نظم راه آهن میرزا حسن رئیس محله عودلاجان دارای امتیاز سرهنگی میرزا آقا خان سرهنگ اجودان رئیس و رئیس سوارهای اداره میرزا عبد الرحیم خان کلانتر مستشار اداره اقبالخان سرهنگ ناظم مامورین اداره میرزا حسنخان داروغه حاجی میرزا محمد علیخان رئیس محله چالمیدان میرزا سید احمد رئیس محله بازار میرزا عبد الغنی رئیس محله سنگلج میرزا محمد علیخان منشی باشی رئیس وزنامجات شهری میرزا ربیع رئیس مجلس استنطاق و مجلس

اداره میرزا محمود رئیس کرهشیهای شهر میرزا هادی نایب مخزن دار اداره

احمد میرزا صاحبمنصب مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ میرزا تقی صاحبمنصب مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ هاشمخان نایب اول

محله سنگلج میرزا رحیم نایب اول

محله دولت میرزا علینقیخان نایب اول

محله چالمیدان میرزا علی نایب اول

محله عودلاجان میرزا جعفر نایب اول

محله بازار میرزا علیخان نایب اول

چهارسوق و بازارهای شهر میرزا آقا منشی مجلس محاکمات میرزا نجفعلی منشی مجلس جنایات عده کلیه اجزاء پلیس چهارصد و دو نفر

ادارهٔ احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون

میرزا علیمحمدخان سرتیپ نایب اول وزارت انطباعات و غیره حیدرقلیخان سرهنگ رئیس اداره احتسابیه دار الخلافه

اجزاء ادارهٔ احتسابیه

دویست و هفتاد و پنج نفر

نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای دار الخلافه نایب اول میرزا محمد حسین نایب محلات شهر دار الخلافه نایب دویم صاحبجمع دواب احتسابیه سایر نواب و صاحبمنصبان بیست و چهار نفر فراش و عمله طویله احتسابیه سقا و آبپرد و بیلدار و چهل و هشت نفر

ادامی کارگذاران و عمله جات

مخصوص در بخانه نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دام الله اقباله العالی

جناب حاجی ملاباشی جناب جلالتمآب وزیر نظام و وزیر دار الخلافه مشیر خلوت همایون و فراشباشی مخصوص حضرت والا نایب السلطنه جناب عبد الله خان والی رئیس الاطباء میرزا علی حکیمباشی نظام معین نظام میرزا محمد علیخان مترجم عباسقلیخان سرتیپ اول و مترجم مخصوص میرزا عبد العلیخان سرتیپ و پیشخدمتباشی نصر الله خان ناظر و قهوهچی باشی میرزا سید مهدیخان نایب ناظر میرزا سید حسین مداوجی طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ و نقدار باشی محمد اسمعیلخان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

اغایان

آغا سلطان خواجه باشی آغا مکرم حاجی مسرور

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمدخان سرتیپ و پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ و پیشخدمت میرزا خلیلخان پیشخدمت و توشمال باشی حاجی محمد رضای پیشخدمت هدایة الله خان صندوقدار و شاطرباشی میرزا محمدخان پیشخدمت اسمعیل خان ایضا ولیخان سرهنگ و پیشخدمت احمد میرزای مترجم حسینقلیخان سلطان مدیر القشون

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا هادی مستوفی حاجی میرزا احمد مستوفی میرزا سید محمد علی

منشیان

میرزا محمد حسین مستوفی کاتب السلطان میرزا محمودخان منشی مخصوص میرزا مهدیخان منشی قایم مقامی

وزارت اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم و غیره

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره
جناب جلالتمآب میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب میرزا هدایت الله وزیر دفترخانهٔ مبارکه
جناب جلالت نصاب امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزای خاصهٔ وزارت اعظم داخله

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اول وزارت اعظم داخله میرزا احمد منشی باشی میرزا رضاقلیخان منشی رسائل خاصه میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزای وزارت دفتر استیفاء

مستوفیان عظام

مستوفیانیکه بخطاب جنابی

افتخار یافته اند اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار همایون یا مامور ولایات یا ادارات یا در دفترخانهٔ مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالتمآب میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان جناب حاجی میرزا نصرالله مستوفی جناب میرزا حسین نایب جناب جلالتمآب وزیر دفتر جناب میرزا عیسی وزیر سابق دار الخلافه جناب حاجی میرزا عبدالله خان علاء الملک جزو دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه محاسب خزانه و ضابط اسناد خرج جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب حاجی میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه مامور وزارت خراسان جناب میرزا محمد علیخان معاون الملک محاسب صرف جیب مبارک و وجه خانهٔ مبارکه و غیره جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان جناب میرزا محمد علی محاسب مازندران و دار المرز جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص و موزهٔ مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و براة نویس علیق اصطبل خاصه و غیره جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحبدیوان جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک مامور مملکت آذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب لسان الملک میرزا هدایت جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مامور اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دیرمخانهٔ مبارکه محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا محمد اقبال الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا حسن جزو وزرای مجلس دربار اعظم جناب میرزا رضاقلیخان سراج الملک

مستوفیان دفترخانهٔ

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند

میرزا عبدالله محاسب خمسه و برات نویس عمله خلوت میرزا محمود محاسب مملکت خراسان میرزا محمد حسین محاسب خزانهٔ مبارکه نظام و نطنز و غیره و سررشته دار کل میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف میرزا فضل الله خان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا باقر محاسب استرآباد و شاهرود و بسطام حاجی میرزا محمد محاسب اصفهان ولد جناب حاجی میرزا نصرالله میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار دیوانی میرزا علی پسر جناب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان میرزا جواد نوادهٔ جناب وزیر دفتر محاسب گیلان میرزا ابوالقاسم محاسب کاشان میرزا جعفر ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق میرزا رضای ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب کردستان و ساوه میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف

محاسب لرستان و طالقان میرزا ربیع
براتنویس سرکارات و خادم امور جلالت
میرزا بزرگخان نایب جناب امین السلطنه
و ناظم دفتر میرزا علی مستوفی محاسب
بروجرد میرزا محمد مستوفی قم و
فیروزکوه میرزا فتح الله ولد مرحوم
میرزا علی قایم مقام محاسب همدان
میرزا رضا قلیخان نزد جناب مستطاب
امین السلطان میرزا حسن ولد مرحوم
وزیر لشکر محاسب قزوین میرزا
محمد علیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر
محاسب فارس میرزا علیمحمد خان برات
نویس ارباب قلم و تفنگداران سرکاری
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب
عربستان میرزا محمد رضای توپسرکانی
محاسب ملایر و توپسرکان میرزا رفیع
محاسب کره و کروس میرزا علی ولد
مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مامور کرمان
میرزا زکی نوری برات نویس کشیکخانه
و عمله حضور میرزا حسینعلی مستوفی
نهاوند میرزا شفیع نواده جناب
صاحب دیوان محاسب نهاوند
میرزا حسینخان برات نویس بنائی

میرزا حسینخان نوری برات
نویس حقوق میرزا منصور خان
محاسب سمنان

مستوفیانی که در دفترخانه مبارکه
خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی
وزیر میرزا رضا معین السلطنه

میرزا تقی منشی الممالک میرزا محمد حسین
وقایع میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام
الدوله میرزا علیمحمد خان ولد مرحوم
میرزا علی قایم مقام میرزا شفیع
صدر دیوانخانه میرزا رضای الرز
پسر مرحوم میرزا زین العابدین
حاجی میرزا سید حسین تفرشی میرزا
عباسقلیخان سپهر مستشار وزارت
عدلیه اعظم حاجی میرزا اشرف برادر
زاده مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا
حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا مهدی منشی دیوان اعلی پسر مرحوم
میرزا موسی نایب میرزا محمد ولد جناب
حاجی میرزا عبدالعلی میرزا حسینخان
پسر مرحوم وزیر لشکر حسب الامر در وزارت
جلیله خارجه مشغول خدمت و رئیس
تشریفات آن اداره است میرزا
نصرالله خان پسر جناب امین حضور
میرزا رضای بیان الملک میرزا سید علی
پسر جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص
میرزا هاشمخان نزد جناب امین الدوله
میرزا باقر ولد جناب صدیق الدوله
میرزا محمود خان پسر مرحوم میرزا ابوالحسن
خان قایم مقام جزو اعضای مجلس
دربار اعظم میرزا احمدخان ولد
جناب معاون الملک میرزا محمود خان
ولد جناب ایضا میرزا طاهر کرکانی
میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضا قلی
میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیر الملک
میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی
حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل لشکر

میرزا نعیمخان نزد نواب رکن الدوله
میرزا هادیخان نزد نواب رکن الدوله
میرزا محسن نزد نواب حسام السلطنه
حاجی میرزا علیخان میرزا سلمان
میرزا کاظمخان للرباشی میرزا هدایت
تحویلدار خزانه میرزا سید علی ولد
مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه
میرزا سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید
ابراهیم میرزا سید احمد ولد جناب
میرزا سید کاظم وزیر دواب میرزا
عبدالعلی ولد مرحوم میرزا مهدی اشتی
میرزا طاهر برادر مرحوم مجد الاشراف
میرزا جعفر پسر مرحوم میرزا علی تبریزی
میرزا حسینعلیخان ولد مرحوم میرزا نظر علی
حکیمباشی میرزا رضا خان نواده
مرحوم ضیاء الملک میرزا علیرضای تفرشی
میرزا کریم برادرزاده جناب صدیق الدوله
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
خزانه میرزا سلیمخان نزد جناب مخبر
الدوله میرزا احمد نزد جناب علاء الدوله
میرزا علی نواده مرحوم نصیر الملک
میرزا موسی ولد مرحوم میرزا فتح الله
لشکرنویس میرزا زین العابدین نزد
جناب عضد الملک میرزا علینقی نزد
جناب ایضا میرزا سید احمد برادرزاده
مرحوم معین الملک میرزا ابوالقاسمخان
نوری میرزا محمد مستوفی تبریزی
میرزا حسین خان پسر معین السلطنه
میرزا مهدیخان پسر ایضا میرزا باقرخان
ولد ایضا میرزا محمد ولد میرزا عبدالله
مستوفی خمسه میرزا جواد افشار

میرزا علی اکبر خان ترشیزی میرزا علی پسر
مرحوم میرزا یوسف آشتیانی میرزا
عبدالرحمن اشتیانی میرزا عبدالغنی
اشتیانی میرزا محمود تفرشی نزد جناب
قوام الدوله میرزا حسین خان ولد
میرزا رضای مهندسباشی میرزا فتح
الله کیلانی میرزا مصطفی قلی اشتیانی

مامورین ولایات

میرزا نصرالله برادر مرحوم دبیرالملک
مامور خمسه میرزا حسن کیلانی مامور
کرمانشاهان میرزا حسن سمنانی
مامور بروجرد میرزا آقا مامور کرمان
میرزا رضای بنان الملک مامور اصفهان
میرزا طاهر کاشانی مامور ملایر و
نهاوند میرزا سید محسن تفرشی
مامور عراق میرزا مرتضی قلی خان مستوفی نائینی

سررشته داران و عزبان دفترخانه مبارکه

سررشته داران

میرزا اسدالله سررشته دار سرکارات
میرزا محمد حسین سررشته دار نزد جناب
قوام الدوله میرزا شفیع سررشته دار
دفتر جناب جلالتماب وزیر دفتر
میرزا اسدالله سررشته دار

دفتر جناب جلالتماب مستوفی الممالک
میرزا عبدالجواد سررشته دار اشتیانی
میرزا احمد سررشته دار حساب
میرزا نصرالله میرزا محمود سررشته دار
میرزا محمد سررشته دار شیرازی
میرزا مصطفی کرکانی نزد جناب
مستشارالملک میرزا عبدالوهاب
سررشته دار کرمانشاهان میرزا
عبدالله سررشته دار نزد جناب میرزا
محمدولی میرزا علی سررشته دار همدان
میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان
میرزا جعفر سررشته دار تفرشی میرزا
حسین سررشته دار کرکانی میرزا
صادق سررشته دار کرکانی میرزا
صادق سررشته دار عمله خلوت
میرزا علی ولد مرحوم میرزا فتح الله
شیرازی میرزا اسمعیل سررشته دار
استراباد میرزا رضای سررشته دار
کیلانی نزد حسام السادات میرزا
علیرضای تفرشی میرزا محمد علی
سررشته دار میرزا علی سررشته دار
میرزا عبدالله ساوجی میرزا

بزرگ تفرشی میرزا عنایت سررشته دار کرکانی

عزباباشی و عزبان دفترخانه مبارکه استیفاء

میرزا علی اکبر عزباباشی میرزا ابراهیم
میرزا علی ولد مرحوم میرزا محمد تقی
میرزا فتح الله میرزا علی محمد میرزا آقا
میرزا محسن میرزا فضل الله
میرزا محمد میرزا اسدالله میرزا
محمد برادر ایضا میرزا احمد میرزا
آقای آشتیانی میرزا مطلب یساول
دفترخانه مبارکه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم وغیره وغیره وغیره

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت مالیه و دربار اعظم

ادارات متعلقه و امور راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم

موزهٔ مبارکه کتابخانه مبارکه خزانهٔ مبارکه اندرون ریاست قراولان وجود مسعود همایون ریاست اردوی همایون خزانه مبارکه خلوت همایونی خواجه سرایان صندوقخانه و خلوت خانه مبارکه دارالنظاره اطبای خاصه فرنگی و ایرانی آبدارخانه مبارکه قهوه خانه مبارکه کشیکخانه مبارکه ایشیکخانه مبارکه غلامان نجهدیه و منصور غلامان ناصری فراشخانه مبارکه شترخانه و قاطرخانه مبارکه اصطبل خاصه زین دارخانه مبارکه کالسکه خانه مبارکه شاطران کمرک ضرابخانه مبارکه صرف جیب مبارک خالصه طهران علمه ولایات انبار گندم معمارخانه و قناتی ایلات طهران ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانه چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پزخانه دارالخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله رئیس خلوت همایونی جناب فخامت نصاب حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو اعضای مجلس دربار اعظم غلامحسین خان خازن رکیبخانه مبارکه جناب فخامت نصاب مجدالملک میرزا تقیخان وزیر وظایف و اوقاف جناب فخامت نصاب غلامحسینخان امین خلوت و تفنگدار باشی

سایر

محمد حسنخان محقق جلال الملک جعفر قلیخان ولد مرحوم اعتمادالدوله امیرزاده نیرالدوله سلطان محسن میرزا مشیر خلوت محمد حسینخان مشیر حضور قراباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ محمد ابراهیمخان ولد مرحوم امین الدوله میرزا مهدیخان اجودان مخصوص ولد مرحوم امین الدوله آقا رضا ناظم خلوت میرزا عبدالله خان سرتیپ اول جبارخان آقا میرزا محمدخان کروسی سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان میرزا سید عبدالکریمخان حسینخان محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول محمد تقیخان پسر مرحوم ادیب الملک احمدخان سرتیپ اول ابوالحسنخان پیشخدمت خاصه سرتیپ اول امیرزاده آقا مسیح امیرزاده تیمور میرزا میرزا سید محمدخان سرتیپ وغیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

میرزا اکریم تحویلدار خلوت همایونی محمد صادقخان فراشخلوت آقا سلیمان ده باشی خلوت آقا صادق سرتیپ میرزا ابوالقاسم نایب وغیره وغیره

دارالنظارهٔ مبارکه

جناب امیرالامراء العظام مجدالدوله مهدیقلیخان خانسالار

اجزاء

اکبرخان پیشخدمت و نایب النظاره میرزا مهدیقلی حاجی میرزا محمد رضا میرزا محمد صادق سررشته دار آقا محمد باقر تحویلدار نقدی و جنسی کارخانه مبارکه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم الکا شربتدار باشی شربتداران و عمله جات یازده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی چوبکچی چهار نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپز باشی آشپزهای مخصوص بتخفیف سایر دوازده نفر

تحویلخانه و کیل خرج

حاجی محمد ابراهیم وکیل الخرج سایر هفت نفر

سایر اجزاء و عمله

دارالنظاره بیست و هفت نفر

ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه

دو تخت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب امیرالسلطان به نیابت آقا مرتضی خان (معروف بآقا دائی) نایب آبدارخانه حاجی آقا یوسف سقا باشی حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان سرتیپ میرزا ابوالقاسم نایب

میرزا غلامحسین سررشته‌دار میرزا
لطیف سررشته‌دار آقا فتحعلی
علاقه‌بندخانه پانزده نفر عمله سقا
خانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانهٔ مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی‌باشی امین همایون
آقا جبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب امین السلطان صندوقدار و رختدار
دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریه
دولت علیه

نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت حضور مبارک
نقاشان نقاشخانهٔ مبارکه چهار نفر

تفنگداران خاصه

جناب مخامت نصاب غلامحسینخان امین
خلوت رئیس تفنگداران خاصه
رضاقلیخان پسر مرحوم سهرابخان
رستمخان سرتیپ و نایب الحکومهٔ کاشان
میرزا ابوالفتحخان طالش حاجی علیبیگ
خان مهدی مصطفی قلیخان اسمعیل
خان قزوینی قهرمانخان ثانی حاجی
تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقر
خان محمد کریمخان حاکم ابوانکیف
عیسیخان شقاقی هادیخان نوائی
فتح الله خان پسر مرحوم قهرمانخان
محمدخان کرجی فیض الله خان کرمانشاهانی
شاه ملکخان علی اکبرخان کردستانی
شیخعلیخان جعفرقلی بیک مراغی
اسد الله خان ابری عبد الله خان قراجه داغی
رضا آقای کرائی نصیرخان شیرازی

اصلانخان نجهان بیگلو باقی تفنگداران
خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

امیر الامراء العظام عبد الله خان امیر تومان
کشیکچی‌باشی جناب حاجی میرزا محمدتقی
وکیل لشکر حاجی محمودخان سرتیپ اول
قوللر آقاسی دارندهٔ حمایل سبز و نشان
درجهٔ اول خارجه حبیب الله خان
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام
پیشخدمت‌باشی

غلام پیشخدمتان

صد و شصت و دو نفر
شاهزادگان پانزده نفر خوانین و
آقایان قاجار بیست و سه نفر سایر
خوانین یکصد و بیست و سه نفر

سرتیپان دویم

حاجی رستمخان عباسقلیخان طهماسب
قلیخان حیدرقلیخان محمدقلیخان
عزت الله خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دویم دارند
موسیخان کلبعلیخان باباخان
(منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند)
عبد الله خان باقرخان علی اصغرخان
محمدحسنخان سعد الله خان محمد
اسمعیلخان یوزباشی علی اکبرخان
سرهنگ نایبان
چهل و یکنفر

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان
محمدابراهیمخان شهبازخان نقیخان

علی اکبرخان امیر اصلانخان
محمدحسنخان کرمادوزی

سایر نایبان

سی و دو نفر

ایشیکخانهٔ مبارکه

صد و چهل و دو نفر
جناب ظهیر الدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیر الامراء محمدناصرخان نواب حسینقلی
خان تقیخان قاجار محمدخان بهاء
السلطنه قوریساولباشی حکمران
کلپایگان و خوانسار محمدامینخان
قاجار نایب اول امان الله خان قاجار
عباسقلیخان مستشار عبد الوهاب میرزا
اسد الله خان قاجار جعفرقلیخان قاجار
محمدحسینخان قاجار ابوالفتحخان
قاجار مصطفی قلیخان قاجار حاجی
محمدحسینخان حاجی مهدیقلیخان
علی آقای قاجار هاشمخان قاجار
حاجی محمدعلیخان نجارچی‌باشی یوسفخان
محمدرحیمخان علی اکبرخان دنبلی
عیسیخان موسیخان علیخان محمدرضا
خان حاجی علیمحمدخان یوزباشی
میرزا زین العابدین نوری عبد الله
خان نوری ابوالحسنخان نوری میرزا
داودخان نوری میرزا نقیخان نوری
محمدعلیخان نوائی غلامحسینخان کاشی
محمدخان نوائی مهدیقلیخان نوائی
محمدعلیخان گروسی نصر الله خان بروجردی
غلامعلیخان اشرفی خسروخان بروجردی
سلیمان آقای قاجار محمدحسینخان

غلامحسینخان ایروانی میرزا عنایة الله
خان منشی میرزا حسنعلیخان منشی
باشی و سررشته دار ایشیکخانه مبارکه
مرتضی قلیخان نایبان جزو شانزده نفر
یساولان حضور همایون پنجاه نفر

نایبان جارچی خانه مبارکه

وجارچیان سی نفر

فراشخانه و سرایدارخانه

ونسقخانه مبارکه

ابو المجمعی امیر الامراء العظام حاجب الدوله
حاجی حسینعلیخان قاجار فراشباشی

فراشخانه

نایب وغیره

درجه اول

امیرزاده حسینقلیخان میرزا آقای تبریزی
سررشته دار ولیخان آقا شیر محمد
قزوینی تحویلدار ابو القاسمخان
طهرانی میرزا سید جعفر نقرشی
مشرف انبار آقا علی اکبر هرسینی
محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر
تبریزی رحیمخان کاشی محمد تقی بیک
شمیرانی میرزا محمد تقی قمی میرزا عبد
قلی قمی آقا رضا قلی قزوینی میرزا عبد
الحمید نقرشی میرزا عباس قمی

درجه دوم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا اسد الله
تبریزی میرزا محمد مازندرانی آقا
مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی
محمد مهدی بیک قزوینی محمد حسین
بیک چراغچی باشی

درجه سیم

میرزا رضا نقرشی احمدخان طهرانی
میرزا جبار تبریزی
آقا محمد علی تبریزی میرزا فتح الله خان
شیرازی محمد حسینخان محمدخان سیل سپر
علی آقای سمنانی غلامحسینخان شیرازی
رضاخان کاشی میرزا احمد ملایری
محمد حسن بیک ابو القاسمخان اصفهانی
ابراهیمخان طهرانی محمودخان اصفهانی
نصر الله بیک تبریزی حاجی میرزای
قزوینی محمد هادی بیک کرمانشاهانی
میرزا مهدی اصفهانی خدادادخان
محمودخان تبریزی محمد آقای تبریزی
حسین آقای نقرشی مشهدی محمود میرآب
باشی میرزا آقای مازندرانی میرزا
علی مازندرانی یحیی خان شیرازی

سرایدارخانه

محمد ابراهیمخان سرایدارباشی
حسینعلیخان نایب ولد ایضا رضاخان
ولد ایضا آقا یوسف تبریزی
آقا جعفر بغدادی آقا محمد تبریزی
علی مددخان غلامعلیخان تبریزی
میرزا ابراهیم نقرشی میرزا آقای نقرشی
میرزا حسین نقرشی مشرف میرزا اسد الله

قاپوچیان

محمد آقای تبریزی قاپوچی باشی حسینخان
نایب ولد ایضا پهلوان ابراهیم تبریزی
کربلائی اسفندیار قاپوچی مخصوص

نسقخانه

جمعی محمد رحیمخان نسقچی باشی ولد
حاجب الدوله مرحوم عباسخان قاجار

ابو القاسمخان قاجار خانباباخان
سرتیپ میرزا حسین مشرف یوسفخان
قاجار نبی خان قاجار میرزا محمود
مازندرانی حاجی عبد الله خان قاجار
یحیی بیک طهرانی رضا بیک قزوینی

اداره باغات و عمارات

وقنوات دولتیه با بست جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه وزیر انطباعات ودار
الترجمه مبارکه دولتی

حاجی میرزا حسین معتمد محمد باقر بیک
باغبانباشی میرزا مهدی سررشته دار
کل باغات وقنوات دولتی میرزا عبد المجید
خان نایب کل دوشان تپه وعشرت آباد
وقصر قاجار باغبان وسرایداران کل
باغات مبارکه دولتی پانصد نفر

اطبای خاصه

فرنگی وغیره

من نظر محصن

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی حضور
مؤتمن الاطباء میرزا زین العابدین خان
کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان
دکتر محمد حسنخان بکنر مسیو هیبنه
دندان ساز

ایرانی

جناب رفیع ... ملک الاطباء
جناب مستطاب سلطان الحکماء حاجی میرزا
ابو القاسم

شیخ الاطباء میرزا حسینعلی رئیس
الاطباء میرزا علی دکتر حکیمباشی کل نظام
شمس الاطباء میرزا نصر الله تنکابنی
لقمان الملک ولد ملک الاطباء میرزا
سید علی حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء

خواجه سرایان

اعتمادالحرم حاجی آغا سرور خان خواجه باشی
آغا ظهیرخان سرتیپ اول آغا محراب حاجی
آغا فیروز حاجی آغا غلامعلی آقا سید اسمعیل
عزیزالله خان آغا فتح الله آغا میرزا
احمدخان اردستانی آغا نوری آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی
مستوفی نایب ضبط آقا باقر آقا محمد نایب
آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه عالیه

بریاست جناب جلالتماب میرزا اسمعیلخان
امین الملک بارد رجناب مستطاب امین السلطان
میرزا فضل الله خان مستوفی میرزا احمد منشی
میرزا جعفر ضابط شیخ مرتضی ناظر خزانه
تحویلدار میرزا سید جعفر دفتردار
آقا هدایت تحویلدار حاجی محمد رضا خان
تحویلدار کمرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادی بجانی سررشته دار میرزا
محمود سررشته دار میرزا سید عبدالله
سررشته دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه آقا علی اکبر

اداره صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار میرزا
رضا قلیخان مستوفی و منشی رسائل خط
خراسان و سیستان وغیره

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب آقا باقر
رئیس میرزا عبدالله سررشته دار
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سواد کوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ ابوالحسنخان
سرهنگ میرزا سید یوسف لشکر
نویس میرزا سید باقر سررشته دار

اداره چراغ کاز و الکتریسیته

استاد یوسف رئیس کارخانه چراغ کاز
و الکتریسیته میرزا سید حسین پسر
میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار
عملجات شصت نفر

اداره کمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کتابچی خان نوبل مدیر کمرک دار
الخلافه طهران محمد تقیخان ناظر میرزان
آذربایجان میرزا علی سررشته دار میرزا
علی اصغر مترجم کمرک فارس و بنادر جزو
عمل حکومت و اداره محمد حسنخان سعد
الملک حکمران بنادر اکبرخان بیگلربیگی
مدیر کمرک خراسان وگیلان ومازندران
میرزا محمد علیخان مدیر کمرک کرمانشاهان
محمد حسن میرزا مدیر کمرک خمسه وقزوین
کمرک اصفهان سپرده بسعد الملک
میرزا جان مباشر کمرک بروجرد میرزا
سلیمان مباشر کمرک کلپایکان میرزا
حسینخان مباشر کمرک کاشان حاجی
حسینخان مباشر کمرک کردستان وهمدان

اداره غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالتماب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا ولی سررشته دار
محمد تقیخان ناظر میرزان مامور غلات
آذربایجان میرزا علی اکبرخان مامور خمسه
محمد باقرخان سرتیپ حکمران قزوین مامور
غلات قزوین محمد امین خان مامور
ملایر و تویسرکان و نهاوند مرتضی خان
سرتیپ مامور همدان واسدآباد میرزا
هادی بجانی مامور سمنان و دامغان
محمد ابراهیم خان مامور شاهرود و بسطام
میرزا عبدالباقی مامور غلات خراسان
محمود بیک مامور تم غلات کروس با
آقا میرزا عبدالباقی

اداره حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
جناب جلالتماب میرزا اسمعیل خان امین
الملک خازن مهر مقدس جناب آقا
میرزا هدایت الله نایب التولیه امیرزاده حسینقلیخان
ناظم التولیه و نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا عبدالکریم
صدر الحفاظ میرزا یحیی ناظر میرزا
حبیب الله کلیددار میرزا عبدالحسین
سرکشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا
بزرگ فراش ضریح مطهر میرزا کاظم
مستوفی میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا
محمد تحویلدار نقد وجنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج نفر
قراء بیست نفر کلابدار پانزده نفر
مؤذن و چراغچی پانزده نفر

اداره حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت جناب فخامت نصاب امین
الحضره خوار بحکومت ابوتراب میرزا
طالقان فرخ آقای نایب الحکومه حضرت
عبدالعظیم بحکومت امیرزاده ناظم
التولیه تجریش بحکومت حاجی حسینعلیخان سرتیپ
قزوین و سیاه دهن بحکومت محمد باقر
خان سرتیپ طارم بحکومت امیرزاده
شاهرخ میرزا بندعباس و بندرلنکه

ومبندر بوشهر و غیره بحکومت محمد حسنخان
سعد الملک خالصجات لشت نشاء
گیلان و املاک مرحوم مجد الدوله

اداره غلامان مهدیه و منصور

ابو الجمع امیر الامراء العظام علاء الدوله
میرزا احمدخان سرتیپ اول و پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

ارباب قلم

ضیاء لشکر میرزا علی اصغرخان لشکر
نویس حاجی میرزا سید باقر طبیب

غلامان مهدیه

سیصد و نود و سه نفر

ارباب مناصب

سی و سه نفر

سرتیپ و سرهنگ وغیره

امیرزاده عبد الحسین میرزا سرتیپ ولد
مرحوم ملک آرا حاجی حسینخان سرتیپ
نواده مرحوم رفیعخان میرزا نقیخان
سرتیپ فتح الله خان سرتیپ بیوکخان
قاجار قزوینی سرتیپ اصلانخان سرهنگ
علیقلیخان سرهنگ امیرزاده سیفور
میرزا امیرزاده یحیی میرزا نایب و
پنجاه باشی بیست و چهار نفر

سایر

سیصد و شصت نفر

سواره منصور

چهارصد و نود و هشت نفر

ارباب مناصب

سی و هفت نفر

سرتیپ و سرهنگ وغیره

عباسقلیخان سرتیپ لطفعلیخان سرتیپ
محمد علیخان سرتیپ آقاخان سرتیپ
اسکندرخان سرتیپ اسد الله خان
سرتیپ علیمرادخان سرهنگ
اسمعیلخان سرهنگ شعبانعلیخان
سرهنگ میرزا موسی خان سرهنگ
ولیخان سرهنگ احمدخان سرکرده
میرزا موسی سررشته دار نایب وغیره
سیزده نفر پنجاه باشی دوازده نفر

سایر

چهارصد و شصت و یک نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

شتران کلائی بریاست امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع و پیشخدمت
خاصه همایونی میرزا علی محمد مشرف
شترخانه بادی میرزا علینقی مشرف
قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف و شتر
خانه کلائی عباسعلی بیک تحویلدار
جواد بیک نایب شترخانه نصیر بیک نایب
ایضا کاظمخان قاطرچی باشی سایر
عملجات نایب و داروغه و دهباشی و
قاطرچی و ساربان یکهزار و پانصد نفر

تختخانه مبارکه

بریاست امیر الامراء العظام محمد قاسمخان
صاحبجمع حاجی میرزا محمد علی مشرف
موسی خان نایب محمد باقر بیک انباردار
سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

چهارصد نفر
نواب محمد حسین میرزا امیرآخور اصطبل
مبارک امیرزاده عبد الله میرزا نایب اول

نویسنده

میرزا رضاقلی سررشته دار حاجی میرزا
مهدی وغیره چهار نفر

نایبان

رشیدخان میرزا حاجی نایب لطفعلی
خان محمدخان مرادخان غلامرضا
خان کریم بیک میرزا سید عبد الله
حاجی محمد آقا قربانعلی بیک یحیی آقا
بیک محمد قاسم بیک مهدیخان
آقا حیدر بیک محمد حسن بیک نایب و
تحویلدار نقدی رحمن بیک علیخان بیک
حبیب الله بیک محمد علی بیک عباسعلی
بیک محمد مهدی بیک ایضا عباسعلی
بیک افراسیاب بیک حاجی درویش بیک

سایر

محمد مهدی بیک نعلبند باشی نایب نفر
شاگرد دو نفر سوقاتچیان و بیطار
پنج نفر سیورساتچی دو نفر

جلودار و مهتر وغیره

دویست و سی نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قوروقچی باشی قوشچی هشت نفر

عملجات ایلچی دولتی

صد و ده نفر

زینخانه مبارکه

غلامحسینخان پیشخدمت خاصه خازن
رکیبخانه مبارکه

اجزاء

صورت نداده اند

کالسکه خانه مبارکه

محمد ابراهیمخان رئیس کالسکه خانهٔ مبارکه لطف الله خان کالسکه چی باشی میرزا نصرالله پیشکار کل میرزا علیرضا سررشته دار میرزا عبدالحسین مشرف مشهدی رحیم نایب انباردار کالسکه خانه محمد اسمعیل بیک نایب ولد محمد تقی بیک محمد اسمعیل بیک عباسقلی بیک ولد محمد قلی بیک نایب آقا سید یوسف نایب علی بیک نایب ولد جعفرقلی بیک هادی بیک نایب ولد مشهدی رجب محمد حسن بیک نایب بیگخان نایب محمد کاظم بیک سرکشیک محمد باقر بیک سرکشیک مهدی بیک سرکشیک عباس بیک سرکشیک علی عسکر بیک سرکشیک علی بیک سرکشیک زین العابدین بیک بیاول ابوطالب بیک بیاول محمد جعفر بیک بیاول علی اصغر بیک بیاول حاجی بابا بیک بیاول و مامور اهل طرب آقا سید احمد تحویلدار نقدی

عمله جات اصطبل کالسکه خانه

میرزا محمد بیک ولد رفیع بیک نایب رضاقلی بیک نایب محمد حسن بیک نایب ولد مشهدی رحیم ابوالقاسم بیک مباشر کل جلنبی محمد رضا بیک انباردار جلنبی علی زمان بیک سیئس تحفقلی بیک سیئس جلودار پنج نفر و پنجنفر نعلبند دو نفر اصناف دوازده نفر مباشر جلنبی پنجنفر کالسکه چی یکصد نفر مهتر هشتاد نفر

شاطر خانهٔ مبارکه

از قرار دستور ماضیه بریاست بشیر الملک فضل الله خان شاطرباشی میرزا سید حسین سررشته دار میرزا مهدی مشرف میرزا کوچک تحویلدار ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان نایب محمد بیک یاور و نایب محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک نایب ابراهیم آقای نایب محمد حسین بیک اجودان

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست امیرالامراء العظام محمد قاسمخان صاحبجمع و سرتیپ اول

سوارهٔ دویرن

آقاجانخان سرتیپ محمودخان سرهنگ میرزا رحمة الله سررشته دار سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ میرزا محمد قلی سررشته دار محمد ولیخان سرهنگ سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه وند

علی اکبرخان سرتیپ میرزا اسدالله مشرف حسنخان سرهنگ نعمة الله خان سرهنگ سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن مشرف صاحبمنصب و سوار دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف صاحبمنصب و سوار یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف صاحبمنصب و سواره یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران قزوین

جمعی آقا باقرخان سرتیپ بیوکخان سرکرده میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب و سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی میرزا حسن سررشته دار میرزا ربیع مشرف مباشر و عمله جات ازقپاندار و فراش و غیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دارالخلافه

با ایلخانی گری امیرالامراء العظام محمد قاسمخان صاحبجمع ایل شاهسون دویرن ایل شاهسون افشار ایل خواجه وند ایل اصانلو ایل قراچورلو ایل هداوند ایل قشقائی ایل اوریات ایل بختیاری ایل کاوباز ایل الیکائی عرب میش مست عرب بهنانی عرب کلکو عرب شیکوهی عرب متفرقه

ادارهٔ بنّاخانه و فخارخانه

حاجی حسینعلیخان صنیع الملک معمارباشی دیوان اعلی میرزا حسینخان مستوفی بنائی میرزا مصطفی قلی سررشته دار میرزا آقا محسن سررشته دار میرزا سید ابوطالب سررشته دار میرزا مصطفی سررشته دار فخارخانه استاد حسنعلی معمار عمارات همایونی حسینخان معمار بنّاهای نظام حاجی محمد حسن کدخدای فخارخانه نایب و فراش بیست نفر

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده با آقا باقرخان سرتیپ عمله جات یکصد و هشتاد نفر

راه شوسه قم سپرده با آقا باقرخان
سرتیپ عملجات دائمی پنجاه نفر
راه انجرود و نور و فیروزکوه و آمل
سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار سنه ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان سرتیپ
ولد میرشکار نایب اول غلامحسینخان
ولد ایضاً نایب دوم صادقخان
جهانگیرخان امیر اصلانخان
سایر اجزاء معروف
به بیست و پنج نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب فخامت نصاب مجد الملک وزیر
وظایف و اوقاف ممالک محروسه

مرکزی دار الخلافه

وزارت وظایف

دفتر محاسبات

میرزا سید مصطفی حسام السادات
مستوفی میرزا علی اصغر سررشته دار
کرکانی میرزا رضاخان سررشته دار کیلانی

دفتر انشاء

میرزا ملک منشی باشی نایب الوزاره
میرزا اسمعیل خان منشی میرزا ابراهیم
منشی محمدخان اجودان

دفتر اسناد

میرزا سید حسین منشی و ضابط اسناد
میرزا سید یوسف دفتردار

وزارت اوقاف

جناب میرزا حسن مستوفی رئیس مجلس
ملا عبدالله قاضی میرزا محمد منشی
میرزا محسن ثبات

مامورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی خراسان
میرزا حسن مستوفی فارس میرزا زین العابدین
خان مستوفی اصفهان بنان الملک
قزوین محمد باقرخان سرتیپ گیلان میرزا
مجد الدین مستوفی کرمان میرزا عبد
الرحیمخان مستوفی استراباد میرزا مقیم
لشکرنویس طهران میرزا سید محمود
همدان میرزا احمد شریف الملک عراق
و کزاز و فراهان میرزا سید باقر
بروجرد و لرستان میرزا عبدالرحیمخان
کردستان میرزا کریم کرمانشاهان
میرزا ابوالقاسم یزد میرزا علیرضا
کمره و گلپایگان و خوانسار میرزا
ابوالحسن سمنان و دامغان و
شاهرود و بسطام میرزا اسدالله
مازندران میرزا عبدالوهابخان
خوار و دماوند و فیروزکوه میرزا
طهماسب خمسه میرزا ابوالقاسم
ساوه میرزا احمد قم و نطنز میرزا
علیخان کاشان میرزا عباسعلی
گروس میرزا احمد ملایر و تویسرکان
میرزا علی محمد

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزای مخصوص وزارت

میرزا احمدخان پیشخدمت مخصوص همایونی
رئیس کل میرزا مطلب مستشار
تحویلدار کل تمبر و نقد مسیو سیمینو سکرتر
جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره
مرتضی خان اجودان

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل
سررشته دار میرزا علی دفتردار
میرزا محمد محرر

دار الانشا

میرزا مصطفی خان منشی باشی
اسدالله خان منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا آقا انسپکتر دفاتر تمبر معین نمره

اجزای پیشخانهٔ دار الخلافه

میرزا هادی نایب الریاسه عبد العلی
خان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار آقا خان
دفتردار رضا قلیخان معین فراش
اطاق نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا معین
فراش نفر

اطاق ثبت امانات و

نوشتجات سفارشی
میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی
میرزا محمد علی امین تذکره دفتردار امانات

اطاق نوشتجات سفارشی

میرزا جلال الدین تحویلدار میرزا آقا معین
میرزا اوانس حافظ ملمسه و ثبت تذکره

اطاق ثبت نوشتجات غیر

سفارشی میرزا محمد حسین دفتردار
میرزا محمد علی معین

اطاق ضبط نوشتجات غیر

سفارشی میرزا ابراهیم تحویلدار

اطاق تجزیه نوشتجات

اسد الله خان مجری کننده میرزا آقا معین

اجزای پست شمیران و

خیابان فرنگیها اسمعیل خان رئیس
غلام سه نفر فراش دو نفر

عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه چی چهار نفر

غلامخانه

نایب دو نفر غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش ده نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

اجزای پیشخانهای ولایات

خط آذربایجان

قزوین

خان باباخان رئیس میرزا نفر
فراش نفر

هیدج

میرزا علی رئیس فراش نفر

زنجان

میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
فراش نفر

میانج

مهدیخان رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی
آقا مباشر عمل خارجه میرزا محمود
تحویلدار امانات حسن آقا مباشر دفتردار
میرزا مهدی مباشر سفارشی میرزا
حسن مباشر پاکات غیر سفارشی
میرزا جعفر دفتردار غلام بیست و یک نفر
فراش ده نفر

مرند

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

جلفا

امیرخان رئیس فراش و سرایدار دو نفر

شبستر

میرزا آقا بالا رئیس فراش نفر

خوی

میرزا تقی رئیس فراش نفر

سلماس

میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر

ارومی

میرزا بیگلار رئیس فراش نفر

مراغه

میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب

میرزا احمد رئیس فراش نفر

خلخال

آقا علی رئیس فراش نفر

آستارا

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

اردبیل

آقا علی رئیس فراش نفر

میاندواب

میرزا مهدی رئیس فراش نفر

بایزید

میرزا هاشم رئیس فراش نفر

خط گیلان

منجیل

میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت

میرزا سرکیسخان رئیس نویسنده نفر
فراش و غلام چهار نفر

انزلی

میرزا موسی رئیس فراش نفر کرجی بان
نفر عمله کرجی شش نفر

لاهیجان

میرزا ابراهیم رئیس غلام و فراش دو نفر

لنگرود

میرزا اسحق رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان

علی اکبر خان رئیس فراش نفر

دامغان

میرزا عیسے رئیس فراش نفر

شاهرود

میرزا یحیے خان رئیس فراش نفر
غلام نفر

سبزوار

میرزا ابو تراب رئیس میرزا رضا ناظم
فراش نفر

نیشابور

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

ارض اقدس

میرزا محمد علی رئیس منشے سه نفر
غلام و فراش چهار نفر

تربت

میرزا ابو القاسم رئیس فراش نفر

ترشیز

میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

کناباد

حاجی میرزا شفیع رئیس فراش نفر

تون

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا عبد الکریم رئیس فراش نفر

طبس

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

بجنورد

میرزا محمد رئیس فراش نفر

دره جز

آقا محمد مهدی رئیس فراش نفر

خواف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

بیرجند

رئیس نفر فراش نفر

خط مازندران

ساری

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش و غلام
دو نفر

بارفروش

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

اشرف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

آمل

میرزا الله یار رئیس فراش نفر

بندر جز

رئیس فراش نفر

استراباد

حسنخان رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم

میرزا علیخان رئیس فراش نفر

محلات

میرزا هاشم رئیس فراش و غلام دو نفر

عراق و کلپایکان و خوانسار

حاجی رئیس فراش نفر

کاشان

میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر غلام
نفر فراش نفر

اصفهان

میرزا اگر گین رئیس میرزا نفر فراش
نفر مامور جلفا نفر

آباده

میرزا نقی رئیس فراش نفر

شیراز

میرزا علیرضا خان رئیس میرزا محمد باقر
ناظم غلام و فراش چهار نفر

کازرون

میرزا محمد علی رئیس فراش و قاصد دو نفر

بوشهر

میرزا محمود رئیس فراش نفر گرجی ان
نفر عمله گرجی شش نفر

خط یزد و کرمان

اردکان

میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر

رفسنجان

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

یزد

میرزا علی رئیس میرزا نفر فراش و
غلام چهار نفر

کرمان

میرزا حسن رئیس منشے نفر فراش و
غلام چهار نفر

سیرجان

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش نفر

اناد

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

بندر عباس

سید احمد رئیس فراش نفر

لار

میرزا نقی رئیس فراش نفر

خط همدان

زرف

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

نوبران
حاجی محمد علی رئیس فراش نفر

ساوه
میرزا حسن رئیس فراش نفر

همدان
ابوالقاسمخان رئیس میرزا محمد منشی
فراش و غلام چهار نفر

کرمانشاهان
حاجی میرزا ابراهیمخان رئیس نویسنده
نفر فراش و غلام شش نفر

خانقین
میرزا محمود رئیس فراش نفر

بیجار و کروس
میرزا فرج الله رئیس فراش و غلام
دو نفر

نهاوند
میرزا فتح الله رئیس فراش و غلام دو نفر

دولت آباد ملایر
علیمحمد میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

بروجرد
میرزا عبد الغنی رئیس فراش و
غلام دو نفر

خرم آباد
میرزا محمد رئیس فراش و غلام دو نفر

کنگاور
اکبر میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

کردستان
نادعلیخان رئیس میرزا نصر
فراش و غلام دو نفر

تویسرکان
میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر

وزارت علوم و تلگراف و تجارت و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم
مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون
رؤسا و غیره

جناب نجابت نصاب جعفرقلیخان نیر الملک
رئیس مدرسه مبارکه محمد حسینخان
ناظم مدرسه مبارکه سرتیپ اول محمد تقی
میرزا اجودان مدرسه مبارکه سرتیپ دویم
میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا
محمد تقی سررشته دار مدرسه مبارکه
اسدالله خان کتابدار مدرسه مبارکه
میرزا جعفرخان ناظر مدرسه میرزا عبد
الوهابخان روزنامه نویس مدرسه

معلمین ایرانی و فرنگی
معلمین ایرانی

جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء
معلم طب ایرانی جناب حاجی نجم الملک
منجم باشی اعلیحضرت همایونی و معلم کل
علوم ریاضی مدرسه مبارکه سرتیپ اول میرزا محمد کاظم
معلم حکمت طبیعی و دارای نشان دویم شیر
و خورشید میرزا علی دکتر رئیس
الاطباء و حکیمباشی کل نظام معلم طب
فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی معلم
نقاشی و زبان فرانسه سرتیپ سیم جناب
میرزا حسن معلم علوم ادبیه و عربی مدرسه
ملا محمد صادق معلم زبان فارسی و
مقدمات عربی مدرسه میرزا علیخان
قاجار معلم طب مجانی سلیمانخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ آقاخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ مهدیخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ میرزا اسمعیل
معلم علوم ریاضی میرزا محمود معلم ریاضی
حاجی خان اول معلم زبان فرانسه

معلمین فرنگی

مسیو نشاردن معلم زبان فرانسه سرتیپ اول
پروسکیخان معلم زبان فرانسه و جغرافیا
سرتیپ اول مسیو لمر معلم کل موزیک
سرتیپ اول مسیو ویلر معلم علم معدن
دارای نشان دویم شیر و خورشید
دکتر آلبو معلم طب فرنگی سرتیپ دویم
ماردوسخان معلم زبان روسی سرتیپ
دویم مسیو فلر معلم علم توپخانه سرتیپ
مسیو ووت معلم علم پیاده نظام سرتیپ
مستر طبلر معلم زبان انگلیسی دارای نشان
دویم شیر و خورشید

صاحبمنصبان و مترجمین
صاحبمنصبان

محمد حسن میرزای مهندس سرتیپ
عباسعلیخان مهندس سرتیپ علیخان
مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس
سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس
سرهنگ

مترجمین و خلفا

میرزا احمد مترجم سرهنگ میرزا خلیل مترجم
میرزا رضا خان سرهنگ محسن میرزا مترجم
علیخان خلیفه ریاضی اسدالله خان
خلیفه ریاضی میرزا نبی خان خلیفه نقاشی
حاجی آقا خلیفه نقاشی

طبقات متعلمین

مهندسین نظامی و معدن بیست و پنجنفر
توپخانه بیست و پنجنفر پیاده نظام چهل
نفر مرتبه اول و دویم طب چهل و پنجنفر
موزیک مرتبه اول کرمشاقی دستجات
موزیک است سی نفر موزیک مرتبه دویم
سی و شش نفر متعلمین مقدماتی که
هنوز جزو طبقه نشده اند چهل نفر
متعلمین مجانی که بعد از ظهر جهة تحصیل
زبان خارجه میآیند سی نفر

اجزاء کارخانجات جنب مدرسه

عکاسخانه مبارکه

عبدالله میرزا مدیر عکاسخانه شاگرد
عکاسخانه سه نفر

باسمه خانه

میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد دو
عملجات شش نفر

دواخانه مرکزی

مسیو شوبن مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

فراشخانه مدرسه

غلامحسین بیک نایب خانباباد باشی
سرایدار نفر فراش هشت نفر

اجزاء دار النظاره

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر
ابابچی دو نفر آشپز دو نفر

سفارتخانه و غیره

اجزاء مرکزی حفظ الصحه دار الخلافة الباهره

فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیم باشی مخصوص فخر الاطباء رئیس مجلس
حکیم سفارت انگلیس حکیم سفارت
روس دکتر کامپوسان پرمامود
حافظ الصحه اسلامبول دکتر ابو
معلم مدرسه

ایرانی در طهران

جناب میرزا ابو القاسم سلطان الحکما
آقا میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی
نظام میرزا محمد کاظم معلم طبیعی
مدرسه حاجی میرزا حبیب الله مجد
الاطباء میرزا نصرالله شمس الاطبا
میرزا عبد الکریم حکیمباشی میرزا
ابو الحسنخان رئیس مریضخانه میرزا
عبدالله میرزا علی اکبر خان کرمانی
میرزا نصرت سرهنگ میرزا حسنخان
سرهنگ

ولایات

خط فارس

قم میرزا حسن
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
بوشهر آقا سید عبد الرزاق

خط خراسان

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان

خط آذربایجان و غیره

زنجان حاجی میرزا رضا
تبریز سیف الاطباء
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
ارومیه حیدر میرزا
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
بروجرد
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل
عربستان میرکاظم
مازندران میرزا محمد
تنکابن میرزا تقی
استراباد میرزا ابو القاسم
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبد الرضا خان

مریضخانه دولتی

رئیس میرزا ابو الحسنخان سرتیپ
حسنخان سرهنگ میرزا نصرت
سرهنگ طبیب دو نفر مباشر
دواساز میرزا فرهاد ناظر و طباخ
دو نفر تحویلدار نفر پرستار شش
نفر حمامی و دلاک دو نفر رختشوی
پنجنفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمدخان سرتیپ رئیس نجفقلیخان
سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفرخان
حکیمباشی معلم طب و طبیعی محمد میرزا
سرهنگ معلم ریاضی میرزا علیخان
سرهنگ معلم زبان فرانسه حاجی ملا
عبدالله معلم عربی شاگردان داخله

بیست و پنجنفر شاگردان مجانی
بیست و پنجنفر نویسنده نفر
فراش پنجنفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتماب مخبرالدوله وزیر
علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه
تحت [illegible] نوشتم چون تلگرافخانه داده‌اند وزارت تجارت [illegible] اسامی اجزاء

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتماب مخبرالدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت

اجزاء دارالخلافه طهران و حضرت عبدالعظیم ع

صاحبمنصبان

جناب مخبرالملک رئیس کل نواب نصرالله
خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص محمد
اسمعیل خان سرتیپ آقاخان سرتیپ
محمدرضاخان سرتیپ یحیی بلداد
نصرالله خان سرتیپ محمد مهدی
میرزا ناظم سرهنگ محمدتقیخان
سرهنگ

ارباب قلم و غیره

میرزا سلیمانخان مستوفی مسیو شارل
دفتردار خارجه میرزا عبدالوهابخان
منشی باشی تلگرافچی خارجه دو نفر
تلگرافچی داخله بیست و یکنفر منشی
و محرر نوزده نفر غلام ده نفر
فراش پانزده نفر عملجات هفت نفر

خط فارس

قم و کاشان یازده نفر
قم پنجنفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

کاشان شش نفر

عیسی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نائین

بیست و یکنفر محمد میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده
دو نفر غلام پنجنفر فراش چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون

هیجده نفر نواب جلیل میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی سه نفر نویسنده
نفر فراش شش نفر

ابوشهر پنج نفر

عبدالعلی میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه

سیزده نفر میرزا احمدخان یاور
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
دو نفر غلام شش نفر

کرمانشاه و رفسنجان و انار

سیزده نفر محمد جعفر میرزا سرتیپ
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
سه نفر غلام شش نفر

خط خانقین و عربستان

صد و چهارده نفر

رباط کریم و خان آباد و نوبران

و زره دوازده نفر تلگرافچی چهار
نفر غلام هشت نفر

همدان چهارده نفر

میرزا علی اصغرخان رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام چهار
نفر فراش شش نفر

اسدآباد چهار نفر

تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

کنگاور سه نفر

تلگرافچی نفر غلام دو نفر

کرمانشاهان سیزده نفر

محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
پنجنفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش سه نفر

سرحدات از پاتاق کرند

سرپل و قصر و خانقین ده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام شش نفر

کردستان و قروه یازده نفر

میرزا احمدخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش دو نفر

کروس چهار نفر

میرزا ابوالقاسمخان رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش دو نفر

ملایر هفت نفر

سیف الملوک میرزا رئیس تلگرافچی
نفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش نفر

سلطان آباد پنجنفر

میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

بروجرد و ورازان دوازده نفر

باقرخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر

نهاوند سه نفر

میرزا حسین یاور و رئیس غلام نفر
فراش نفر

خرم آباد یازده نفر
میرزا آقای یاور و رئیس تلگرافچی چهار
نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

مامورین سیم کشی عربستان
پنجنفر میرزا حیدر علیخان سرتیپ
میرزا موسی خان سرهنگ محمد بیک
یاور میرزا مهدی تلگرافچی

خط آذربایجان
یکصد و هفت نفر

قزوین نه نفر
محمد مهدی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی سه
نفر فراش سه نفر غلام دو نفر

منجیل شش نفر
تلگرافچی نفر فراش نفر غلام چهار نفر

رشت و انزلی ده نفر
عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی
سه نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر

لاهیجان و رودسر هفت نفر
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر فراش نفر

خرم آباد تنکابن چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

زنجان سه نفر
شاهم... میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
فراش نفر

شهر تبریز نوزده نفر
میرزا فضل الله خان سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر میرزا و محرر سه نفر
غلام دو نفر فراش پنجنفر

سایر ولایات آذربایجان
چهل و نه نفر

مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام نفر فراش نفر

خوی پنجنفر
تلگرافچی دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

سلماس هشت نفر
عبدالعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش شش نفر

ارومیه پنجنفر
حسین آقا یاور رئیس نویسنده نفر
غلام و فراش سه نفر

کوکان و مراغه و میاندوآب یازده نفر
تلگرافچی سه نفر غلام شش نفر فراش
دو نفر

ساوجبلاغ سه نفر
محمد حسین میرزا رئیس غلام نفر
فراش نفر

میانج و سراب و نمین نه نفر
تلگرافچی سه نفر غلام سه نفر فراش
سه نفر

اردبیل چهار نفر
اسدالله میرزا رئیس فراش نفر
غلام دو نفر

خط خراسان
شصت و هفت نفر

ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام هفت نفر

سمنان شش نفر
حاجی بابا خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام سه نفر فراش نفر

شاهرود و میاندشت دوازده نفر
محمد علی میرزا رئیس تلگرافچی سه نفر غلام
هفت نفر فراش نفر

سبزوار و مزینان نه نفر
میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

نیشابور چهار نفر
داود میرزا سرهنگ رئیس غلام دو
نفر فراش نفر

مشهد مقدس هفده نفر
محمد حسینخان سرهنگ نایب رئیس
تلگرافچی دو نفر نویسنده دو نفر غلام
و فراش دوازده نفر

قوچان و چناران هشت نفر
میرزا شکرالله خان سرهنگ تلگرافچی
نفر غلام پنجنفر فراش نفر

بجنورد شش نفر
حسنعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر

درجز چهار نفر
حسنخان یاور رئیس غلام دو نفر
فراش نفر

مشغول سیم کشی کلات [illegible] هشت نفر
علی اصغرخان سرتیپ رئیس ولایات خراسان
سیف الله خان سرهنگ غلام چهار نفر
فراش دو نفر

استراباد و آق قلعه نه نفر
میرزا عبدالحسینخان یاور و رئیس
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر
فراش دو نفر

مازندران بیست و سه نفر

سادی هشت نفر | نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر | و بندر جز پانزده نفر تلگرافچی چهار نفر
حبیب الله میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی | بار فروش و اشرف و مشهدسر | غلام شش نفر فراش پنج نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی و غیره

جناب جلالت مآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدبر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمهٔ همایونی و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو نشار خان سرتیپ دویم مترجم زبان فرانسه و انگلیسی و غیره پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و آلمان میرزا مادروس خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی مسیو وانس خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی و غیره

میرزا عباس ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارف خان منشی و مترجم ترکی عثمانی آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامه‌های هندوستان میرزا عبد الرسول منشی و مترجم روزنامه‌جات ترکی عثمانی میرزا احمد خان تفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی آقا میرزا محمد منشی آقا میرزا هدایت الله منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الطباعهٔ دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه میرزا ابو تراب خان سرهنگ نقاشباشی مخصوص حضرت ولیعهد مأمور بخدمت ادارهٔ انطباعات میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسندهٔ روزنامهٔ شرف میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سالنامه و غیره میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعهٔ دولتی میرزا حسین پسر مرحوم میرزا عباس نقاش مأمور بخدمت طبع منطبعات مدرسهٔ دار الفنون میرزا یوسف مأمور کشیک باسمه‌خانهای دار الخلافهٔ طهران ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه استاد محمد حسین و استاد محمد اسمعیل صحافان دار الطباعه آقا کوچک بیک کنکاوری نایب فراشان دار الطباعه صفر علی بیک یوزباشی میرزا عنایت آقا محمد ذهبائی سایر فراشان و عمله‌جات و کارگرها بیست و پنج نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه‌خانهای آذربایجان در ذیر ادارهٔ جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیهٔ مملکت آذربایجان بنیابت امیرزاده عباسقلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد میرزا محمد

وفراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ منطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ

میرزا عبدالرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب ناصر دانشوران ناصری

حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی از آقا شیخ [illegible] مصنف کتاب [illegible]

میرزا محمد صادق نوادهٔ قایم مقام میرزا طاهر خوشنویس [illegible]

کاتب کتاب آقا سید علی کتابدار محرر دو نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

بنا [illegible] [illegible] [illegible] ضابطه [illegible] در بار اعظم [illegible] ازقرار تفصیل [illegible]

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافة الباهره

[illegible] حاجب [illegible] نوشته [illegible] جلد دار الخلافه [illegible] ازقرار تفصیل [illegible]

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم وغیره

مجالس و اعضا و اجزای مجالس

وزارت عدلیهٔ اعظم

اجزای مخصوص مجلس محترم

وزیر عدالت عظمی

جناب جلالت نصاب عمید الملک جناب حاجی ملاباشی جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف سپهر میرزا عبدالعلی خان مستوفی مستشار وزارت عدالت عظمی میرزا کاظمخان للرباشی مستوفی دیوان اعلی حاجی میرزا حسنخان نایب اول وزارت عدلیهٔ اعظم ولد مرحوم احمدخان عمید الملک فتح الله خان سرتیپ ناظم دیوانخانهٔ مبارکه و متصدی عرایض سواری میرزا علینقی منشی باشی میرزا حسنخان منشی مخصوص مستوفی دیوان اعلی ذوالفقارخان قاجار دولو اجودان دیوان عدالت عظمی محمدعلیخان قاجار دولو اجودان دیوان عدالت عظمی

علاوه بر اشخاص مفصلهٔ فوق همه روزه برای مسائل مهمه از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و مستوفیان کرام یکی دو نفر در اینمجلس حاضر هستند و نیز در هفته دو شب مجلسی از علمای اعلام ذوی العز و الاحترام منعقد و در مسائل لازمه گفتگو میشود

مجالس دوایر کل وزارت عدلیهٔ

عظمی و دار الانشا و رسائل تظلمات عامه که متعلق بمجلس مخصوص وزارت عدالت عظمی است

مجلس کل دوایر تظلمات عامه

بریاست سپهر مستشار الوزاره میرزا سید کاظم مستوفی ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم مستوفی مدیر دیوان تظلمات عامه

اعضا و اجزاء

میرزا سید علی منشی میرزا کاظم میرزا مهدیخان هراتی ثبات کل احکام میرزا عبدالکریم عریضه نگار اجودان دو نفر فراش دو نفر

دیوان رسائل خاصه

میرزا علینقی منشی باشی رئیس دار الانشا رسائل و مستوفی دیوان اعلی

اعضا و اجزاء

میرزا محمد بدیع مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا عباس نایب میرزا عبدالله میرزا غلامرضا ولد منشی باشی

سایر مجالس که متعلق

بدعاوی ملکیه و نقدیه و تجارت و جنایت و اجراء وغیره میباشد

مجلس اجراء

بریاست میرزا اسحق خان پیشخدمت خاصهٔ همایونی است

جناب حاجی ملا یعقوب امیرزاده سلطانحسین میرزا میرزا کاظمخان للرباشی مستوفی دیوان اعلی محمد حسنخان سرتیپ قاجار رئیس علی اصغرخان سرتیپ غلامان دیوانخانهٔ مبارکه میرزا اسمعیل منشی باشی محمودخان علی اکبرخان حاجی میرزا زین العابدین داروغه میرزا علی منشی مخصوص میرزا احمد ولد مرحوم منجم باشی میرزا محمدحسین منشی عراقی میرزا محمد نایب فراشخانهٔ مبارکه میرزا علی برادر مشار الیه عباسقلیخان نایب غلام سی نفر دهباشی نفر فراش بیست نفر

مجلس محاکمات ملکیه

که منقسم است بدو قسم

مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض خارج دار الخلافهٔ الباهره بریاست امیر الامراء العظام حاجی اعتماد الملک

اعضاء و اجزاء

محمد حسینخان سرتیپ برادر مرحوم حاجب الدوله محمودخان سرتیپ رئیس طایفهٔ شاه بداغلو میرزا محمد حسینخان نوائی منشی مخصوص

مجلس محاکمات ملکیه راجع

بعرایض داخله دار الخلافه بریاست میرزا شفیع صدر دیوانخانهٔ مبارکه

اعضاء و اجزاء

نجفقلیخان قاجار سرتیپ رئیس امیرزاده محمدحسن میرزا میرزا ابوالقاسم میرزا محمدخان منشی نوری میرزا محمدحسینی

منشی نوری میرزا شهاب منشی مخصوص
میرزا محمد علی منشی مخصوص میرزا
بهاء الدین محرر میرزا حسن ثبات
میرزا علیخان ثبات

مجلس مطالب و اظهارات

شاهزادگان عظام و اهالی نظام و
خوانین قاجاریه وغیره بریاست عمدة
الامراء محمد حسین خان قزل ایاغ رئیس
و سرتیپ

اعضا و اجزاء

جناب قاضی دیوانخانهٔ مبارکه محمد خان
سرتیپ رئیس کرلو امیرزاده منوچهر میرزا
حاجی محمد رضا خان ممیز میرزا جعفر ساوجی

منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس محاکمات تجارتی و جنایتی

بریاست حاجی میرزا سید حسین مستوفی

اعضا و اجزاء

محمد صادق خان سرتیپ وکیل جناب شهاب
الدوله محمد خان قاجار میرزا زمان
ثبات

تجار یکه لدی الضرورة
برای تحقیقات مطالب
تجارتی حاضر
میشوند

حاجی علینقی تاجر کاشانی حاجی علی اکبر
تاجر شیرازی حاجی ملا حسن
ناظم التجار آقا عبد الباقی ارباب
آقا سید آقا تاجر کاشانی حاجی
محمد صادق تاجر کاشانی حاجی
محمد حسین آقا حاجی محمد حسین
شال فروش
کاشانی

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

بریاست جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیه اعظم

امیر الامراء العظام امیر سلیمان خان پسر
جناب مستطاب عضد الملک رئیس
اجزای مهر مهر آثار مبارک
سابق

میرزا زین العابدین حافظ مهر مهر آثار
مبارک و مستوفی دیوان اعلی
میرزا رضا محرر مهر
مهر آثار مبارک

محمد کریم بیک حامل مهر مبارک
فراش سرکاری دو نفر
نایب قراولان نفر قراولان
سواد کوهی چهار نفر

وزارت جلیله خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب فخامت نصاب صدیق الملک رئیس کل
ادارات و دفاتر وزارت خارجه که واسطه
فیمابین جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه
وکل ادارات میباشند
سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول
وزارت خارجه مصباح الملک میرزا
نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه
میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول
وزارت خارجه مأمور باداره وزارت
علیه اعظم معاون الوزاره میرزا
محمدعلیخان نایب وزارت خارجه
میرزا احمدخان سرتیپ نایب وزارت
خارجه مهماندار سفرای دول متحابه
حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت
خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت
خارجه عبدالحسین خان نایب سیم
وزارت خارجه

اداره تحریرات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات و دستور العملهای
سفرا و مأمورین وزارت خارجه
بانامه نگار میرزا شکرالله خان نایب
وزارت خارجه میرزا اسدالله منشی
وزارت خارجه

اداره متعلقه بسفارت روس

بامصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان منشی میرزا احسنخان منشی میرزا
ابراهیمخان منشی میرزا ابوالقاسم منشی
میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد نویسنده

اداره متعلقه بسفارتهای

فرانسه و المان و اطریش و اتازونی
بامیرزا عبدالله خان مستشار وزارت
خارجه میرزا خلیل منشی میرزا محمود
منشی میرزا احمد منشی

اداره متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ میرزا جعفرخان
میرزا هادیخان منشی میرزا ابراهیم
منشی میرزا حبیب الله نویسنده

اداره متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتصام الملک میرزا آقاخان نایب
اول وزارت خارجه میرزا احمد منشی
میرزا حسینخان منشی میرزا سید
نقی منشی

اداره محاکمات تجارتی

با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت
خارجه و حاجی میرزا سید رضی
نایب وزارت خارجه و ملک الکتاب
حاجی میرزا محمدحسین میرزا ابو
القاسمخان منشی وزارت خارجه
میرزا اسمعیل نویسنده

اداره متعلقه بسفارت ایطالیا

میرزا کاظمخان البرز سرتیپ نایب
وزارت خارجه مدیر منشی دوهم

اداره دفتر ترجمه و خطوط رمز

بامفتاح الملک میرزا محمودخان
بارون نورمان مترجم اول میرزا مسعود
خان منشی محمود میرزا داودخان

اداره دفتر محاسبه

با میرزا غلامحسین خان مستوفی وزارت
خارجه میرزا شفیع دفتردار میرزا
اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر
عزب دفتر

اداره دفتر تشریفات

با نتیجه الوزراء العظام میرزا حسینخان
نایب وزارت خارجه میرزا محمودخان منشی
محمد رحیم بیک غلام باشی حسن بیک
غلام

اداره دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان مدیر و نایب وزارت خارجه
میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی
میرزا اسدالله منشی میرزا عبدالله منشی

اداره دفتر تذکره و طبع

میرزا رفیعخان میرزا صادق سررشته دار

صاحبمنصبان وزارت خارجه

نواب حاجی محمدحسین میرزا حشمت السلطنه
حاجی میرزا زمانخان مستشار میرزا جوادخان
نایب اول وزارت خارجه میرزا احسنخان
نایب اول وزارت خارجه
حاجی میرزا
عبدالله خان کارگذار سابق بندر عباس
و بوشهر میرزا عباسخان سرتیپ
میرزا ابوالقاسمخان نایب وزارت خارجه
میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
جوادخان کارگذار سابق خارجه استرآباد

میرزا موسی خان کارگذار سابق گیلان
محمد تقی خان سرهنگ محمد حسنخان
کرمانشاهانی

کارگذاران داخله و سایر مأمورین ولایات

آذربایجان

حاجی مفخم الملک کارگذار حاجی میرزا
صادقخان سرتیپ نایب اول قلیخان
سرتیپ مستشار حاجی میرزا معصومخان
نایب اول میرزا مهدیخان سرهنگ نایب
کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ
نایب کارگذاری میرزا حسنخان
سرهنگ نایب کارگذاری میرزا
سعیدخان نایب کارگذاری میرزا رضاخان
سرهنگ نایب ساطوخان مترجم
سرهنگ میرزا محمدخان سرهنگ ناظم
دفتر میرزا هاشم منشی میرزا ابوالقاسم
اجودان علیخان اجودان میرزا جواد
اجودان

ارومی

میرزا هاشمخان سرهنگ کارگذار ارومی
پرستار امنه و یهود

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس لمنای تذکره سرحدات
میرزا احمدخان امین تذکره تبریز
میرزا حسن امین تذکره خوی

خراسان

ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه مأمور
هشتادان میرزا جهانگیرخان منشی
اول وزارت خارجه

مشهد مقدس

حاجی محمد صادقخان کارگذار میرزا
حسینخان نایب کارگذاری میرزا علیخان
منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ و نایب وزارت
خارجه کارگذار میرزا کاظم امین
تذکره بجنورد میرزا فتح الله خان
امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگذار

دره جز

میرزا اسدالله خان کارگذار

استراباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگذار

بندرجز

میرزا محمدخان آتشی سرحددار
علی اکبرخان امین تذکره بندرجز و
وقایع نگار شکرالله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان کارگذار میرزا
موسیخان وقایع نگار میرزا علیرضا
خان امین تذکره مشهدسر میرزا
فتح الله خان نایب کارگذار نوروز
خان منشی هادیخان نویسنده

فارس

حاجی معززالملک کارگذار خارجه میرزا
رحیمخان نایب و منشی کارگذاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگذار خارجه
محمد ابراهیمخان امین تذکره بوشهر
میرزا خان نایب کارگذاری بوشهر

بندرعباس

میرزا علیخان کارگذار

گیلان

میرزا آقاخان کارگذار میرزا عبد
الرسول نایب کارگذاری

اداره تذکره گیلان

میرزا حبیب الله خان سرهنگ امین تذکره
میرزا امان الله سررشته دار

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگذار
علی اکبرخان سرحددار

کردستان

عبدالله خان کارگذار خارجه
میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا فضل الله خان

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگذار خارجه
عبدالرحیمخان اجودان و نایب کارگذاری

کرمان

میرزا حبیب الله سرپرست زردشتیان
ملا کیخسرو کلانتر و ریش سفید
زردشتیان کرمان و یزد

سفراء و مأمورین و کارپردازان

دولت علیه ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلالتمآب معین الملک میرزا محسن
سفیر کبیر میرزا جوادخان سرتیپ
اول و مستشار سفارت میرزا
اسدالله خان سرهنگ نایب دویم
حاجی آقاخان مترجم حاجی مجیدخان

مسیو باروتسی مستشار حقوق سفارت
رضاخان سرهنگ

مصر

حاجی میرزا نجفعلی خان جنرال قونسول
حنا هنان ترجمان اول

وان

میرزا معصومخان اعتماد الوزاره
جنرال قونسول

بیروت

حسنخان کارپرداز

جدّه

حاجی کمال خان

حکّاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

طرابزن

حاجی میرزا رضی خان کارپرداز

شام

میرزا علی اکبر خان

ارض روم

میرزا علینقی خان کارپرداز

بایزید

میرزا محمّد کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز

ازمیر

اوهانس خان

سلطنه

سلیم عنامی کارپرداز

عراق عرب وغیره

بغداد

مشیر الوزاره میرزا محمود خان جنرال قونسول میرزا طهماسب قلی نایب
حسن افندی کاتب ترکی حاجی
میرزا ابو القاسم خان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمّد رضا خان کارپرداز

کربلای معلی محمّد حسنخان
نجف اشرف میرزا اسمعیل
خانقین محمّد اسمعیل خان
سایر ولایات خاک عثمانی

کرکوک	عبّاس آقا
کاظمین	کریم بیك
سنلیچ	میرزا ابو طالب
دیار بکر	میرزا حسین
مسیّب	نصر الله بیك
عمّاره	علی بیك
سموات	حسین بیك
بیت المقدس	میرزا هادی
بعقوبه	یوسفخان
حلّه	حاجی عبّاسقلی
قزل رباط	مشیر خان بیك
انطاکیه	موسی بیك

دولت انگلیس وغیره

سفارتخانه لندن وهلاند

جناب جلالتمآب ناظم الدوله پرنس
میرزا ملکم خان وزیر مختار وایلچی
مخصوص میکائیل خان سرتیپ
ونایب اول اسکندر خان سرتیپ
نایب دویم میرزا محمّد علیخان منشی

هندوستان

بمبئی وغیره

بمبئی

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبد الحسین ملك التجار حاجی محمّد علی
معتمد التجار

کلکته

رستمجی قونسول
حیدرآباد دکن
آقا محمّد علی شوشتری ویس قونسول

بیرما

حاجی میرزا احمد ویس قونسول

دولت روس

سفارتخانه پطرزبورغ

جناب میرزا محمود خان وزیر مختار و
ایلچی مخصوص میرزا رضاخان دانش
جنرال اجودان منشی مترجم

تفلیس وسایر خاك قفقازیه

معین الوزاره میرزا محمّد علیخان سرتیپ
جنرال قونسول میرزا محمّد فرداد
میرزا جبّار خان ویس قونسول ایروان
میرزا بابا بیك ویس قونسول باد کوبه

حاجی ترخان

میرزا سید محمد خان کارپرداز
میرزا عنایت الله خان منشی میرزا
تقی مترجم میر جعفر خان ویس قونسول
نژنی نوغرود

باطوم

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

دولت فرانسه

سفارتخانه پاریس وغیره

جناب نظر آقا سرتیپ وزیر مختار و
ایلچی مخصوص حاجی محمّد خان نایب
اول سرتیپ مسیو موزلیه حکیم
سفارت مسیو کاروا سو قونسول
بردو

مارسیل

مسیو مینیه جنرال قونسول
مسیو ریشار قونسول بردو

دولت المان

سفارتخانه برلن

جناب میرزا رضاخان جنرال آجودان وزیر
مختار و ایلچی مخصوص حاجی میرزا
حسنخان سرتیپ نایب اول میرزا
ضیاالدین خان مترجم اول

دولت طریش

سفارتخانهٔ وین

جناب نظامخان وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو آرنیک خان
نایب سفارت

دولت جمهوری اتازونی ینکی دنیا

جناب حاجی معتمد الوزاره وزیر مختار
و ایلچی مخصوص دکتر طارانس مستشار
سفارت میرزا محمودخان منشی و
مترجم سفارت عبدالعلیخان آجودان
سفارت

سفرای دول متحابه و صاحبمنصبان

مقیم دربار همایون و سایر ولایات
محروسهٔ ایران بترتیب حروف هجی

سفارت دولت جمهوری اتازونی ینکی دنیا

جناب ادوارد سپنسر پرات وزیر
مقیم. اصغرخان مترجم و منشی
سفارت

سفارت دولت اطریش و مجارستان

جناب جلالتمآب جنرال بارون ینهل
وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو
والکووسکی نایب سفارت میرزا آقاخان
منشی سفارت

سفارت دولت المان

جناب جلالتمآب بارون شنک فون
شواین برپک وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو ونکلر نایب دکتر فرانک مترجم
حاجی میرزا رضاخان منشی

سفارت دولت انگلیس

جناب جلالتمآب سیر هنری درمند ولف
وزیر مختار و ایلچی مخصوص سیر آرتر
نیکلسن نایب اول مستر فرنکس کارت
ریت نایب دویم مسیو ویلیم
کارت ریت نایب دویم مستر
سیدنی چرچیل نایب دویم السنهٔ شرقی
مسیو هنری کسن ویس قونسول
مستر نول آتشهٔ افتخاری دکتر کسن حکیم
سفارت مستر هنری نواز محاسب
عباسقلیخان منشی و مترجم میرزا
زین العابدین منشی اول میرزا
شیخعلی منشی دویم حاجی میرزا
حسن منشی سیم

تبریز

مستر آبت جنرال قونسول

گیلان

کلنل استورت قونسول میرزا
جعفر منشی قونسولگری گیلان

خراسان

میرزا عباسخان وکیل سفارت

شیراز

جیدعلیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان

حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل سفارت

اصفهان

مستر آقانور وکیل سفارت

همدان

آقا سید حسین

استراباد

محمد تقی آقا وکیل سفارت

بوشهر

کلنل راس جنرال قونسول چکم راس
مستر جاج لوکس ویس قونسول و نایب
اول میر حکیم خان بهادر نایب دویم
میرزا عبدالحسین منشی

سفارت دولت ایطالیا

جناب مسیو لکونت د رونانو شارژدفر
میرزا طاطاوسخان منشی
سفارت

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب پرنس دالغاروکی
جنرال ماژور وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو پوخیو نایب اول
مسیو عزبیزویچ مترجم اول مسیو
فیل بیف نایب دویم مسیو انچلکوف
مترجم دویم مسیو والری آتشه
مسیو اشتری آتشه میرزا مهدیخان
منشی اول میرزا ابوالقاسمخان منشی
دویم خواجه میکائیل تاجرباشی
ارامنه آقا قاسم تاجرباشی مسلمانان

تبریز

مسیو بطروف جنرال قونسول
مسیو نافدین نایب اول مسیو
موسبکف مترجم اول میرزا علی اشرف
خان منشی

کیلان

مسیو دلاصوف قونسول پرنس واترا
نابت قونسولکری میرزا عبدالله خان
منشی

استراباد

مسیو کاخانفسکی قونسول مسیو
توتبیسکی نایب میرزا تقی منشی

مشهد مقدس

کرهیجان نصیر بک باوف وکیل التجار

قوچان و بجنورد

یحیی بک طاهر اوف آکنت

دره جز و کلات

مسیو بز منقا آکنت

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خالد خلیل بک سفیر
کبیر دولت علیه عثمانی علی احسان
افندی مستشار سفارتکبری
احسان حسنی بک نایب اول سفارت
بالیان سرکیس افندی نایب دویم
میرزا حسنخان منشی اول سفارتکبری

تبریز

علی بهجت افندی باش شهبندر میرزا
حاجی آقا منشی اول

کرمانشاهان

بهاء الدین بک افندی باش شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

کردستان

آقا سید جابر شهبندر منشی نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار شهبندر
میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

عبدالاحد آقا وکیل شهبندر

ارومیه

وکیل شهبندر

سفارت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو ادبر
مترجم اول مسیو مالیبرنوی
مترجم دویم و شانسلیه مسیو
نیکولا دفتردار سفارت میرزا
ابراهیم منشی

تبریز

مسیو امیل برنه جنرال قونسول دولت
فرانسه مسیو ووفرتیه مترجم
و شانسلیه میرزا حسنخان منشی
جنرال قونسولگری

ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافه الباهره طهران که جزو ادارات دیگر نوشته شده است

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی .

نواب والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگذار کل مملکت آذربایجان

حکام و مامورین مملکت آذربایجان

حکام

جناب فخامت نصاب وکیل الملک حاکم اردبیل و مشکین

جناب فخامت نصاب محمد خان والی حکمران خوی و سلماس

نواب لمامقلی میرزا حکمران مراغه علیخان پیشخدمت خاصه همایونی حاکم اروقیه هاشمخان پیشخدمت خاصه همایونی حاکم اردونق واتراب نواب سلطان عبدالمجید میرزا امیر آخور حکمران قراجه داغ امیر الامرا العظام حاجی صدر الدوله حکمران خلخال نواب محمد علی میرزا حکمران شقاقی عمدة الامراء العظام سیف الدین خان حاکم ساوجبلاغ نواب معز ید میرزا ناظر حاکم جانم ورد و بدو مشان حاجی یوسفخان حاکم مرند حیدرخان حاکم صاین قلعه سرتیپ لطفعلیخان سرتیپ حاکم الان براغوش میر سلیمانخان حاکم طالش قلیخان سرتیپ حاکم گرگر عباسقلیخان امین الوزاره حاکم بلوکات ثلثه غلامحسینخان خبر الحاکم هشترود علیخان سرتیپ حاکم چهار اویماق نواب دارا حاکم دهخوارقان واسکو

مامورین

مستوفیان عظام

جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیه مملکت آذربایجان میرزا یوسف مستوفی حاجی میرزا اسحق خان مستوفی میرزا عظیم مستوفی امین دفتر معین دفتر میرزا خلیل مستوفی وکیل دفتر میرزا رضا وزیر وظایف حاجی میرزا یوسف مستوفی میرزا سعید مستوفی میرزا حسن مستوفی میرزا مهدیخان مستوفی میرزا اسمعیل خان مستوفی میرزا رفیعخان مستوفی میرزا رحیم مستوفی میرزا محمد خان مستوفی سرکار میرزا صادقخان مستوفی میرزا جعفرخان مستوفی میرزا علی اکبر مستوفی

لشکرنویسان

جناب فخامت نصاب میرزا محمود خان عشیر نظام میرزا سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی اشرفخان لشکرنویس میرزا سید محمد لشکرنویس میرزا محمد علیخان مستوفی نظام میرزا حسینخان ناظم لشکر حاجی میرزا ابو الحسنخان لشکرنویس میرزا احمد لشکرنویس میرزا کاظمخان لشکرنویس میرزا علیخان لشکرنویس میرزا سید محمد علی لشکر میرزا علیخان لشکرنویس میرزا لطف الله خان لشکرنویس میرزا بهاء الدین لشکرنویس میرزا موسیخان لشکرنویس میرزا قاسمخان لشکرنویس

اجزاء دیوانخانه مبارکه و حکومت شهر

اجزاء دیوانخانه مبارکه

نواب عمید الدوله رئیس دیوانخانه مبارکه جناب میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه محمد جعفرخان قاجار میرزا اسحق خان مستوفی میرزا اسحق خان کارپرداز میرزا رفیعخان مستوفی میرزا مهدی منشی میرزا عباس منشی میرزا محمود خان منشی

اجزاء حکومت شهر

عمدة الامراء العظام بیگلربیگی حاجی میرزا مهدی کلانتر حاجی میرزا شفیعخان مؤتمن دیوان حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایا و رئیس التجار حاجی آقاخان قلعه بیگی میرزا لطفعلیخان کدخدای محله نوبر حاجی میرزا نصیرخان کدخدای محله حکم آباد میرزا عبدالله خان کدخدای محله ویجویه میرزا اسحق خان کدخدای باغمیشه محمد علیخان داروغه حبیب الله خان کدخدای محله مهاد مهین میرزا جوادخان کدخدای محله سرخاب حاجی میرزا موسی خان کدخدای شتربان

اجزاء و خدام دربخانه حضرت والا

عملجات دفترخانهٔ سرکاری

مستوفیان

جناب میرزا شفیع مستوفی کل محاسبات سرکاری میرزا سلیمان مستوفی برادر وقایع نگار میرزا عبدالعظیم مستوفی میرزا محمد مستوفی میرزا صادق سررشته دار

منشیان

جناب دبیر السلطنه میرزا علیخان میرزا نصرالله خان میرزا موسی خان میرزا عبدالله خان میرزا آقاخان میرزا محمد علیخان میرزا حسینعلی میرزا ابوالفتح خان میرزا علیخان حاجی میرزا عبدالحسینخان میرزا مهدیخان

اطباء

حاجی میرزا مرتضی قلی اعتماد الاطبا میرزا محمد حکیمباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا سید علی حکیم میرزا عبدالعلی سیف الاطباء میرزا زین العابدین خان معین الاطباء میرزا محمود خان

صندوقخانه

نواب والا نصرة الدوله امیر تومان رئیس صندوقخانه میرزا سید علی مستوفی میرزا مهدی سررشته دار میرزا سید عزیزالله کرک یراق

نظارتخانه

امیرزاده مغرور میرزا ناظر میرزا رفیعخان مستوفی میرزا ابراهیم سررشته دار

عملهٔ خلوت

نواب والا نصرة السلطنه پیشخدمتباشی نواب علی بخش میرزا نایب پیشخدمتباشی خانباباخان نایب پیشخدمتباشی سلطانعلیخان پیشخدمت و محصل محاسبات علی آقای پیشخدمت و تحویلدار نقدی میرزا لطفعلی قهوه‌چی باشی با عملجات قهوه‌خانه کربلائی حسین سقاباشی و سایر عملهٔ آبدارخانه

عملهٔ خدمت

مهدیخان فراشباشی محمد علیخان مصطفی قلیخان نایب میرزا حسینخان مستوفی اللهوردیخان نایب حسینخان نایب

باشیان و ارباب مناصب دفترخانه

امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله ایشیک آقاسی باشی علی اکبرخان نایب ایضا محمد حسینخان نایب ایضا میرزا سید علیخان نایب ایضا عبدالحمید میرزا دارا بیرکشیک چیباشی عباسقلیخان امین الوزاره غلام پیشخدمتباشی محمد رضا دکخان اجودانباشی حسین پاشاخان قوللر آقاسی باشی جناب میرزا ابوالقاسم ملاباشی غلامحسین میرزای صدر الشعراء رضاخان تفنگدار باشی میرزا یحیی منجم باشی میرزا احمد منجم منوچهرخان عکاسباشی

خواجه سرایان

آغا مبارک آغاباشی حسنخان خواجه آقا سید احمد خواجه علیخان خواجه آغا حسن خواجه

اصطبل و کالسکه خانه و شترخانه و قاطرخانه

امیرزاده سلطان عبدالمجید میرزا امیرآخور حبیب الله خان صاحبجمع شترخانه و قاطرخانه نصرالله میرزا نایب اصطبل میرزا بابا مشرف اصطبل عباس آقای نایب میرزا بابابیک نایب حاجی محسن بیک صاحبجمع ایلخی میرزا فتاح کالسکه چی باشی

عملهٔ رکاب

محمد قلیخان شاطرباشی و عملجات کلبعلیخان میرشکار و شکارچیان

دستگاه نواب والا اعتضاد السلطنه

امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله پیشکار و رئیس دفترخانه میرزا محمد ادیب و ملاباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا ابوالفتح مستوفی پسر دبیر السلطنه میرزا جعفرخان مستوفی مهدیخان میرآخور ولد شاهزاده دارا میرزا مصطفی خان پیشخدمتباشی میرزا علیرضا مستوفی عباسقلیخان منشی میرزا محمود منشی میرزا عباسقلی سررشته دار علیخان شاطرباشی فتحعلیخان تفنگدارباشی

اصفهان

ومضافات وتوابع

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان ومضافات دام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان محمد اسمعیل خان امیر آخور جناب سراج الملک مستوفی پیشکار کریمخان میرپنج رئیس کل سواره فتح وغیره میرزا نصرالله خان مستوفی سرکاری میرزا جعفر مستوفی مخصوص علیخان سرتیپ توپخانه و رئیس مدرسه همایونی میرزا حسینخان دکتر حکیمباشی سرتیپ سیم میرزا موسیخان ناظم الاطبا

اجزاء دفترخانه

جناب فخامت نصاب بشیر الملک مستوفی رئیس دفترخانه میرزا حسینخان سررشته دار میرزا محمد حسن مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا زین العابدین مستوفی وغیره وغیره

ادارهٔ انشاء

میرزا رضا خان بنان الملک مدیر رسائل میرزا حسنعلیخان منشی مخصوص و تحویلدار میرزا اسمعیل خان منشی میرزا زین العابدین منشی میرزا نقیخان منشی میرزا حبیب الله منشی وغیره وغیره

چون صورت حسابی نداده بودند اجزاء حکومت اصفهان بقرینه مطابق سنه ماضیه نوشته شد

افواج ثلثه اصفهان

فوج جلالی بسرتیپی نواب والا جلال الدوله فوج جهارمحال بسرتیپی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبد الحسینخان فوج فریدن بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان

خراسان وسیستان

نواب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان وسیستان نواب معین الدوله امیر نایب الایاله جناب جلالت نصاب مؤتمن السلطنه وزیر مملکت خراسان جناب میرزا محمد علی متولیباشی آستانه مقدسه

امرا و حکام معتبر

ولایات ومحال خراسان وسیستان

نواب امیرزاده علینقی میرزا حکمران سبزوار امیر الامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد امیر الامراء العظام میر علمخان حشمة الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان امیر الامراء العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک امیر تومان وکیل طبس امیرزاده حسنعلی میرزا پسر نواب نیر الدوله حکمران نیشابور

فارس

نواب والا احتشام الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس نصیر الملک پیشکار مملکت فارس حاجی هاشمخان امیر دیوانخانه قوام الملک ناظم ایلات خمسه و کلانتر و سبعه وغیره بوشهر محمد حسنخان سعد الملک حکمران بنادر فارس

کرمان وبلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان وبلوچستان امیرزاده حشمة السلطنه محمد حسن میرزا حکمران وناظم بم و نرماشیر میرزا آقا مستوفی و پیشکار مملکت کرمان

استرآباد وگرگان

نواب والا امیرخان سردار امیر تومان والی و حکمران استراباد وگرگان وترکان اسامی اجزاء حکومت را صورت نداده اند

گیلان وطوالش

نواب والا احتشام السلطنه امیر تومان والی ایالت گیلان و طوالش جناب فخامت نصاب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر وزیر گیلان میرزا علیخان مستوفی رئیس دیوانخانه

عربستان

جناب جلالت نصاب نظام السلطنه والی عربستان میرزا محمد علی نفرشی پیشکار عربستان رضا قلیخان رئیس عدلیه

کرمانشاهان

جناب جلالت نصاب حسام الملک امیر تومان والی ایالت کرمانشاهان

و سرحد دار عراقین پیشکار

کردستان

امیرالامراء العظام نظام الدوله امیرتومان والی ایالت کردستان
میرزا یوسف مشیر دیوان پیشکار کردستان میرزا
محسن رئیس دیوانخانه

لرستان و بروجرد

نواب ضیاء الدوله امیرتومان والی لرستان و
بروجرد میرزا حسن مستوفی پیشکار حاجی میرزا علیخان
رئیس دیوانخانه

مازندران

امیرالامراء العظام شهاب الملک امیرتومان والی مازندران
میرزا فرج الله خان پیشکار محمد اسمعیل خان قاجار
رئیس دیوانخانه

یزد

نواب عماد الدوله والی ولایت یزد میرزا محمد
مستوفی یزدی پیشکار میرزا زین الدین رئیس دیوانخانه

ملایر و تویسرکان و نهاوند

نواب سیف الدوله والی ولایات ثلثه ملایر و تویسرکان
و نهاوند حسینخان قاجار نایب الحکومه نهاوند
میرزا طاهر مستوفی وزیر میرزا شفیعخان رئیس دیوانخانه

کاشان

بحکومت جناب جلالتمآب اقبال الدوله رستمخان سرتیپ
نایب الحکومه میرزا عبدعلی پیشکار

همدان

نواب اعتضاد الدوله حکمران ولایت همدان میرزا
احمد شریف الملک پیشکار همدان

قره سواره و درزند و شاهسون بغدادی

جناب جلالتمآب اعتضاد الدوله حکمران میرزا رضای پیشکار
علیخان قاجار رئیس دیوانخانه

ولایات خمسه

جناب نخامت نصاب امین الحضره حکمران میرزا نصرالله
مستوفی پیشکار محمد تقیخان رئیس دیوانخانه

قزوین

در اداره حکومت نواب والا اللهقلی میرزا ایلخانی
محمد باقرخان سرتیپ حکمران ولایت قزوین

عراق

جناب نخامت نصاب اعتضاد الملک حکمران عراق
میرزا سید محسن مستوفی پیشکار میرزا سید حسین
رئیس دیوانخانه

شاهرود و بسطام

نواب جهانسوز میرزا امیرتومان حکمران شاهرود
و بسطام میرزا عبدالغفار پیشکار و رئیس دیوانخانه

سمنان و دامغان

جناب نخامت نصاب سپهدار حکمران سمنان و دامغان
میرزا رضای آشتیانی پیشکار کامران میرزا رئیس
دیوانخانه

گلپایگان و خوانسار

بهاء السلطنه حکمران گلپایگان و خوانسار

گروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب امیرنظام کارگذار
مملکت آذربایجان علیرضا خان سرتیپ حکمران گروس

کمره

محمد حسن میرزا حکمران

محلات

محمد جعفرخان حاکم

خرقانین

بحکومت امیرالامراء العظام حسنخان آجودانباشی کل
امیرتومان

کنگاور

بحکومت امیرالامراء العظام ساری اصلان امیرتومان

اسدآباد

بحکومت خانبابا خان سرتیپ امیرالامراء العظام سلیمانخان

صاحب‌اختیار امیر تومان

نطنز

در جزو حکومت نواب آقای مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا فرج‌الله خان سرهنگ نایب‌الحکومه نطنز

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب معز الدوله

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم فرخ آقای نایب‌الحکومه

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله امیرزاده شاهرخ میرزا حکمران

خوار

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

ممالک خارجه

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد آرشی دوک رودلف فرانسوا شارل ژزف پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت نفر بیست هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شد وزیر اعظم و وزیر امور خارجه ساگاستا مذهب دولتی کاتولیک جمعیت نفر ها سی و سه کرور و سیصد و سی و پنجهزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبرهٔ المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ماضیه هشتاد و چهار کرور هیبد دولتی پروتستان و بعضی کاتولیک هستند

اولاباد

فرمانفرما فردریک گلیوم لوی سنش شصت و دو سال شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

سلطنت در کفالت پرنس اتن لوئید پلداست پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس فردریک گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویر سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در شانزدهم ژوئن سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش شش سال وزیر اعظم پرنس بزمارک مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل فردریک الکساندر سنش شصت و پنج سال پای تخت اشتوت کارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین سنش شصت و هشت سال ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش چهل و هفت سال وزیر اعظم لرد سالزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنه ماضیه شصت و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره چهار صد و هفتاد و شش کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان لرد دوفرین

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و سه سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش نوزده سال وزیر اعظم مسیو کریسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنوات سابقه بیست و نه کرور و چهار صد و هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و سه سال پای تخت بروسل جمعیت نفر پنج کرور و سیصد و سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه لوی فیلیپ ماری فردیناند پدرو سنش پنجاه سال ولیعهد شارل فردیناند لوی ماری سنش بیست و پنج سال

وزیر اعظم کاسترپیرا پای تخت لزبن جمعیت تقریبا در توابع نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پی با

که هلاند نیز نامند

پادشاه گیلیوم سیم الکساندر فردریک لهی سنش هفتاد و یکسال پای تخت لاهه جمعیت تقریبا سه کرور و سیصد و نه هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و سه سال وزیر اعظم یعنی رئیس وزراء استروپ است پای تخت کپن هاگ مذهب دولتی پروتستان جمعیت تقریبا سه کرور و چهارصد و سه هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنشان چهل و سه سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندر ویچ سنش بیست سال مسیو دگیرس وزیر خارجه جمعیت تقریبا صد و هفتاد و هفت کرور و دویست هزار نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سن پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش چهل و نه سال پای تخت بخارست جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه میلان اول سنش سی و چهار سال پای تخت بلگراد ولیعهد که سنش سیزده سالاست پرنس الکساندر

جمعیت سه کرور و یکصد و هشتاد و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو زرشر وزیر اول دکر دشر پای تخت برن مذهب نصفه پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید خان سنشان چهل و پنج سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم سعید پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت از قرار گفته خودشان هشتاد و شش کرور و سیصد هزار نفر است که نصف این جمعیت در تحت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو رئیس وزراء و وزیر اعظم داخله مسیو فلوکه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریبا هفتاد و دو کرور و صد و دو هزار نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش چهل و هفت سال ولیعهد پرنس [illegible] سنش بیست و چهار سال وزیر اول پتروویچ پای تخت چتینیه جمعیت یک کرور و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و سه سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور نفر است مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانگ سو سنش هفده سال وزیر اعظم شاهزاده تون پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هستند مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات

ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور جمعیت تبعیت هشتصد
و نه کرور و چهارصد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی کر
زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسو هیتو سنش سی و شش سال
ولیعهد یوشی هیتو وزیر دربار و رئیس وزرا ایتو ابرُ
بومی پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت تقریبا

شصت و شش کرور و دوصد و دو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه سامیچ فراپارامند رماها کولالن کرن در سنه ۱۸۵۳
میلادی متولد شده پای تخت بانگک وزیر امور
خارجه کروم لوانگ داوونگ مذهب بودا مذهب
جمعیت تقریبا دوازده کرور
و سیصد هزار نفر

افریقیه

ایالت تونس

والی سید علی بیک وزیر اول سیدی العزیز پای تخت
تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور که نگوس مینامند اسمش ژان پای تخت گندار جمعیت
دوازده کرور مذهب ولتی کاتولیک مسلمان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

سلطان سید خلیفه پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره
زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست
مذهب مسلمان جمعیت قریب دویست هزار که اکثر سیاه و باقی عرب اند

جزیره ماداگاسکار

پادشاه ملکه (رانا والو مانژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده
جمعیت پنج کرور پای تخت تاماتاو

دولت مراکش

سلطان مولا حسن پای تخت طنجه جمعیت تقریبا
دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزء سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا صدر اعظم ریاض پاشا پای تخت
قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریبا
سی و شش کرور

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو کلیولاند پای تخت واشینگتن مذهب
اغلب پروتستان و غیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب
کاتولیک جمعیت هیجده کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمعیت کل تقریبا پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال منندس پای تخت سان سالوادر جمعیت چهل هزار نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری ژنرال سوتو پای تخت سان ژوزه جمعیت
بیست و پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت
سه کرور و صد هزار نفر مذهب کاتولیک

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری کلنل اوارتسو کارازو پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کومایاکا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری ژوارسلمن پای تخت بوئنس آیرس

جمعیت دو کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری ژرژ کامانیو جمعیت دو کرور و چهل هزار و سیصد و هفتاد و یک نفر پای تخت کوئیتو

جمهوری اوراگه

رئیس جمهوری ماکسیمو تاژیس پای تخت منتویدیو
جمعیت چهار صد هزار نفر

برزیل

امپراطور پدرو دوم در سنه ۱۸۲۵ مسیحی متولد شده پای تخت ریوژانیرو جمعیت بیست کرور و دو صد و هشت هزار نفر

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری پاچکو پای تخت چوکیساکا جمعیت چهار کرور

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری اسگبار پای تخت آسمسیون جمعیت از قرار سنوات ماضیه دو کرور نفر

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

از قرار سنه ماضیه رئیس جمهوری ژرژ بالماسدا پای تخت سان تیاگو جمعیت چهار کرور نفر

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول متحده کولمبی دوازده کرور

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری ژنرال گوسمان بلانک پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیرهٔ ساندویج

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده پای تخت اونولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن دومنک جمعیت شانزده هزار نفر

جزیرهٔ هایتی

رئیس جمهوری سالومن پای تخت پرت پرنس جمعیت هشتصد هزار نفر

هو

بسمه تبارک و تعالی

جلد دویم کتاب خیرات حسان از تألیفات جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر انطباعات دام اقباله

سنه ۱۳۰۵ [illegible]

قیمت دوازده هزار دینار

یازده هزار دینار